

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجله علمی-پژوهشی

# پژوهش‌های کاربردی

دوفصلنامه

سال چهارم - شماره دوم

پاییز ۱۳۹۱

مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی بر اساس ابلاغیه شماره ۳/۱۱/۲۰۶ مورخ ۱۳۸۸/۲/۲۰ کمیسیون بررسی نشریات علمی وزارت علوم تحقیقات و فناوری دارای درجه علمی – پژوهشی است. همچنین بر اساس نامه شماره ۳/۲۱۹۴۱۸ مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۲۶ تا آبان ماه ۱۳۹۲ تمدید اعتبار شده است.

## متن کامل مجله در پایگاه‌های اطلاع‌رسانی زیر نمایه می‌شود

<http://uijs.ui.ac.ir/jrl>

<http://www.magiran.com>

<http://www.SID.ir>

<http://www.ISC.gov.ir>

<http://ulrichsweb.serialsolutions.com>

<http://journals.indexcopernicus.com/passport.php?id=9285>

<http://linguistlist.org/pubs/journals/get-journals.cfm?Journal>

سایت اختصاصی مجله

بانک اطلاعات نشریات کشور

سایت اینترنتی جهاد دانشگاهی

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC)

پایگاه اولریخ: راهنمای بین‌المللی نشریات ادواری

Index Copernicus

Linguistlist

چاپ و لیتوگرافی: انتشارات دانشگاه اصفهان

ناشر: دانشگاه اصفهان

قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

تیراژ: ۵۰ نسخه

چاپ: پاییز ۱۳۹۲

## مجله

### پژوهش‌های زبان‌شناسی

صاحب امتیاز: معاونت پژوهشی و فناوری دانشگاه اصفهان  
شماره استاندارد بین‌المللی: ۶۲۶۱-۲۰۰۸  
شماره استاندارد بین‌المللی (نسخه الکترونیک): ۳۴۱۳-۲۳۲۲  
سال چهارم - شماره دوم - پاییز و زمستان ۱۳۹۱  
علمی - پژوهشی

#### سر دبیر: محمد عموزاده

دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان

E-mail: amouzadeh@fgn.ui.ac.ir

#### ویراستار انگلیسی: عادل رفیعی

استادیار زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان

E-mail: a.rafieei@fgn.ui.ac.ir

#### مدیر اجرایی: نیلوفر پناهی

تلفن: ۰۳۱۱-۷۹۳۴۱۶۴

E-mail: n.panahi@staf.ui.ac.ir

#### مدیر مسؤول: معاونت پژوهشی و فناوری

دانشگاه اصفهان

E-mail: entesharat@ui.ac.ir

#### ویراستار علمی: عادل رفیعی

استادیار زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان

E-mail: a.rafieei@fgn.ui.ac.ir

#### ویراستار ادبی: علی جلالی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

E-mail: AliJalali110@gmail.com

#### صفحه آرایی: نیلوفر پناهی

تلفن: ۰۳۱۱-۷۹۳۴۱۶۴

E-mail: n.panahi@staf.ui.ac.ir

### اعضای هیأت تحریریه

دانشگاه اصفهان	استادیار	محمد رضا ابن الرسول
دانشگاه اصفهان	استاد	محمد علی اژه‌ای
دانشگاه تگزاس شعبه قطر	دانشیار	زهره اسلامی راسخ
دانشگاه اصفهان	دانشیار	منوچهر توانگر
دانشگاه فردوسی مشهد	استاد	نادر جهانگیری
دانشگاه فردوسی مشهد	دانشیار	علی خزاعی فرید
دانشگاه بوعلی همدان	دانشیار	محمد راسخ مهند
دانشگاه اصفهان	استاد	ساسان سپنتا
دانشگاه موناخ استرالیا	استاد	فرزاد شریفیان
دانشگاه اصفهان	دانشیار	محمد عموزاده
دانشگاه تهران	استاد	غلامحسین کریمی دوستان
دانشگاه اصفهان	استادیار	منیژه یوحناپی
دانشگاه بولونیا ایتالیا	دانشیار	گراتسیلا تونفونی
دانشگاه ردینگ انگلستان	استاد	داگلاس جیمز سدی
مؤسسه تحقیقاتی شرکت MIRTE آمریکا	دانشیار	کارینه مگر دو میان
دانشگاه هامبورگ آلمان	استاد	جولین هاوس

\*این نشریه مسؤول آراء و نظرات مندرج در مقالات نیست.

مقالات رسیده برگردانده نمی‌شود. نقل مطالب با ذکر نام نشریه و نویسنده بلامانع است.

#### آدرس نشریه: چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه اصفهان

آدرس: اصفهان، دانشگاه اصفهان، دانشکده زبان‌های خارجی، دفتر مجله زبان. کدپستی: ۸۱۷۴۴-۷۳۴۴۱

(تلفن: ۰۳۱۱۷۹۳۲۱۱۵ دورنگار: ۰۳۱۱۶۶۸۷۳۹۱)

پست الکترونیکی: journal.linguistics@fgn.ui.ac.ir

همکاران علمی این شماره (سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱)

سپاس فراوان از اعضای محترم هیأت علمی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی و پژوهشی کشور که در داوری و ارزیابی مقالات این شماره با مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی همکاری داشته‌اند.

دانشیار دانشگاه صنعتی شریف	محرم اسلامی
استادیار دانشگاه شیراز	علیرضا خرمایی
دانشیار دانشگاه تهران	علی درزی
دانشیار دانشگاه بوعلی سینا همدان	محمد راسخ مهند
استادیار دانشگاه اصفهان	حدائق رضایی
استادیار دانشگاه اصفهان	والی رضایی
استادیار دانشگاه اصفهان	عادل رفیعی
استادیار دانشگاه اصفهان	بتول علی‌نژاد
دانشیار دانشگاه اصفهان	محمد عموزاده
استاد دانشگاه تهران	غلامحسین کریمی‌دوستان
دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی تهران	مجتبی منشی‌زاده
استادیار دانشگاه پیام نور دامغان	راضیه مهدی بیرقدار
دانشیار دانشگاه بوعلی سینا همدان	مهرداد نغزگوی کهن

## راهنمای نگارش مقالات مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان

مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی مقالات علمی-پژوهشی در حوزه‌های تثبیت شده زبان‌شناسی مانند: نحو، معناشناسی، آواشناسی و واج‌شناسی، ساخت‌واژه، و کاربردشناسی زبان به همراه مقالات مروری و نقد کتاب مقاله **می‌پذیرد** و شیوه‌نامه APA (American Psychological Association) را به عنوان روش ارجاع‌دهی و کتابنامه‌نویسی اتخاذ کرده است. از نویسندگان محترم درخواست می‌شود، از شیوه مذکور برای تدوین مقاله خود استفاده نمایند. علاوه بر قرابت نزدیک این شیوه به عرف رایج رشته زبان‌شناسی، مهم‌ترین حسن شیوه‌نامه APA این است که نرم افزار word.2003 به بالا این امکان را در اختیار نویسندگان قرار می‌دهد تا نظام ارجاعی خود را براساس آن تنظیم و تدوین نمایند. این امر موجب صرفه‌جویی در وقت و یکدستی نظام ارجاع در نوشته نویسندگان خواهد گردید. در اینجا تنها به موارد عمده این شیوه‌نامه اشاره می‌شود و برای جزئیات بیشتر، نویسندگان محترم می‌توانند به سایت مورد نظر مراجعه نمایند. قابل توجه است که نظام کتابنامه‌نویسی فارسی دقیقاً از شیوه کتابنامه‌نویسی انگلیسی (لاتین) تبعیت می‌کند، با این تفاوت که در کتابنامه‌نویسی فارسی به جای حرف اول اسم کوچک نویسندگان، اسم کوچک کامل نوشته می‌شود.

### ۱. ارجاع درون متنی

نام خانوادگی نویسنده، ویرگول، سال انتشار، دونقطه و شماره صفحه در داخل پرانتز، مانند: (دبیرمقدم، ۱۳۸۹: ۲۷). اگر تعداد مؤلفان بیش از سه نفر باشند، تنها نام خانوادگی نویسنده اول ذکر شده و از عبارت "و دیگران" استفاده می‌شود، مانند: (دبیر مقدم و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۷). در صورتی که به بیش از یک منبع در متن ارجاع داده شود اسامی و سال انتشار با نقطه ویرگول از هم جدا می‌شوند، مانند: (دبیرمقدم، ۱۳۸۹: ۲۷؛ حق شناس، ۱۳۷۸: ۵؛ توسلی و دیگران، ۱۳۶۵: ۴۳). اگر به چند اثر یک نویسنده ارجاع داده می‌شود، بعد از ذکر نویسنده و سال انتشار، دیگر سال‌ها با نقطه ویرگول از هم متمایز می‌شوند، مانند: (چامسکی، ۱۹۶۷؛ ۱۹۷۸؛ ۱۹۸۸). در ضمن برای ذکر شماره صفحه نقل قول بدین شکل انجام می‌گیرد: (چامسکی، ۱۹۷۷: ۳۵) و یا چامسکی (۱۹۷۷: ۳۵). در ضمن اگر به یک منبع چند بار ارجاع داده می‌شود، لازم است هر بار نام نویسنده و سال انتشار ذکر گردد و از عبارت "همان، ۱۳۶۷: ۲۷" استفاده نشود. توجه داشته باشید مشخصات کامل منابع استفاده شده در متن، در کتابنامه آورده شود.

### ۲. مشخصات کتاب توسط یک نویسنده

حق شناس، علی محمد. (۱۳۸۲). *زبان و ادب فارسی در گذرگاه سنت و مدرنیته*. تهران: آگه.

همان‌طوری که مشاهده می‌کنید، بعد از ذکر نام خانوادگی نویسنده از ویرگول استفاده می‌شود و سپس نام کوچک نویسنده آورده می‌شود. بعد از آن سال انتشار در پرانتز قرار می‌گیرد. در پی آن عنوان کامل کتاب، محل نشر و ناشر ذکر می‌شود. توجه داشته باشید که عنوان کتاب و یا عنوان مجله همیشه با فونت ایتالیک نوشته می‌شود. در صورت طولانی بودن مشخصات اثر که طول آن به دو سطر و یا بیشتر بیانجامد، تورفتگی سطرهای بعدی می‌بایست رعایت گردد. اگر کتابی نسخه اصلاح شده با ویراست دوم و بعدی داشته باشد به شکل زیر نوشته می‌شود:

دبیرمقدم، محمد. (۱۳۸۳). *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی*. ویراست دوم. تهران: سمت.

توجه داشته باشید چاپ مجدد بدون ویراست را سال انتشار قرار ندهید. در ضمن، استفاده از نام خانوادگی نویسنده به صورت (حق شناس، ۱۳۷۷) و یا (حق شناس، ۱۳۷۷b) مواقعی انجام می‌گیرد که چند اثر یک نویسنده در یک سال انتشار یافته باشد.

### ۳. مشخصات مقاله توسط یک نویسنده

صادقی، علی اشرف. (۱۳۸۱). *گوش‌شناسی ایران بر اساس متون فارسی: گوش‌های مرکزی*. مجله زبان‌شناسی، ۱۷، ۲-۸.

در اینجا عنوان مقاله قبل از عنوان نشریه آورده می‌شود، و عنوان نشریه با فونت ایتالیک نوشته می‌شود. سپس شماره مجلد و در پی آن شماره صفحات مقاله ذکر می‌شود. در صورت طولانی بودن مشخصات اثر که طول آن به دو سطر و یا بیشتر بیانجامد، تورفتگی سطرهای بعدی رعایت گردد.

### ۴. مشخصات کتاب و یا مقاله‌ای با دو یا چند نویسنده

دبیر، بابک و خانقی، عباس. (۱۳۸۴). *ساخت‌گرایی و حوزه زبان شناسی*. رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.

درزی، علی و مهدی بیرقدار، راضیه. (۱۳۸۹). *بررسی جایگاه مبتدا در فارسی بر پایه برنامه کمینه‌گرا*. پژوهش‌های زبان شناسی، ۲، ۱-۱۸.

### ۵. مشخصات مقاله و یا فصلی از یک کتاب

Zhou, M. (2005). Syntactic complexities of Martian linguistics. In Brandt, W. & Schroeder, W. (Eds.), *Survey of Martian Linguistics*, 245-499. New Jersey: Erlbaum Publishers.

### ۶. مشخصات کتاب ترجمه شده

یول، جورج. (۱۳۸۳). *کاربردشناسی زبان*. ترجمه محمد عموزاده و منوچهر توانگر. تهران: سمت.

### ۷. نحوه ارائه نقل و قول مستقیم و یا برداشت / ترجمه نویسنده از یک مطلب

اگر نقل قول مستقیم و کوتاه (کمتر از سه سطر) باشد، در دو قلاب "... آورده شود. علاوه بر سال انتشار، لازم است شماره صفحه نیز ذکر گردد. به عنوان مثال: طبق گفته دبیرمقدم (۱۳۸۳: ۵۵۸) "قواعد ساخت گروهی در دستور مورد وصف اساساً هیأت کلی قواعد ساخت گروهی مطرح در نظریه معیار را دارند". اگر طول نقل قول بیش از دو یا سه سطر باشد، بصورت تورفتگی از دو سمت و با فونت ۱۰ و بدون علامت دو قلاب نوشته می‌شود، مانند: طبق دیدگاه حق شناس (۱۳۸۲: ۱۱۴):

هر گونه مقایسه‌ای میان تأثیر ادبیات شرق و تأثیر ادبیات کلاسیک یونان و روم، به نادیده گرفتن تفاوت آن دو که تفاوتی نه در درجات بلکه در انواع است، می‌انجامد. ادبیات عرب و ادبیات فارسی اساساً رمانتیک‌اند. پژوهنده‌ای که به مقتضای آرمان‌های یونانی کمال ادبی پرورش یافته است در ادبیات فارسی و عربی به نمونه‌های کمی از کیفیاتی برمی‌خورد که پدید آورنده جاذبه جاوید ادبیات یونان‌اند.

برای ذکر تعبیر و یا ترجمه نویسنده از یک منبع، موارد به شکل فوق انجام می‌گیرد، لیکن مطالب نقل شده به جای درون دو قلاب "... درون تک قلاب '...' قرار می‌گیرد.

### ۸. مشخصات پایان‌نامه

ذوقدار مقدم، رضا. (۱۳۸۱). *نقش‌نماهای گفتمان و کارکرد آنها در زبان فارسی معاصر*. پایان‌نامه دکترای دانشگاه اصفهان.

توجه داشته باشید در اینجا عنوان پایان نامه ایتالیک نمی شود.

### ۹. مشخصات طرح پژوهشی

عموزاده، محمد. (۱۳۸۷). مبانی نظری میان رشته‌ای ها در حوزه علوم انسانی و موقعیت کنونی آنها در بعضی از دانشگاه‌های معتبر جهان. با همکاری یوسف شاقول. طرح پژوهشی درون دانشگاهی، دانشگاه اصفهان.

در اینجا نیز عنوان طرح پژوهشی ایتالیک نمی شود.

### ۱۰. مشخصات مقاله در مجموعه مقالات و یا کنفرانس‌ها

بهشتی، ملوک السادات. (۱۳۸۰). اصطلاح شناسی و واژه‌گزینی در زبان آلمانی. مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی مسائل واژه‌گزینی و اصطلاح شناسی (۵۰-۲۵). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

بیگ محمدی، حسن. (۱۳۸۰). جذابیت‌های توریستی اصفهان از دیدگاه سیاحان غربی. مقاله ارائه شده در نخستین همایش ملی اصفهان و صنوبریه. ۶-۷ اسفند ماه ۱۳۸۰. دانشگاه اصفهان، اصفهان.

### ۱۱. مشخصات مقالات اینترنتی

GVU's 8th WWW user survey. (n.d.). Retrieved August 8, 2000, from [http://www.cc.gatech.edu/Gvu/user\\_survey-1997-10](http://www.cc.gatech.edu/Gvu/user_survey-1997-10)

Hilts, P.J. (1999, February 16). In forecasting their emotions, most people flunk out. *New York Times*. Retrieved November 21, 2000, from <http://www.nytimes.com>

### ۱۲. مشخصات منبع ثانوی

در مقاله‌های پژوهشی حتی المقدور از منابع ثانوی استفاده نمی شود، در صورت اجبار به شکل زیر اقدام گردد.

(عموزاده، ۱۳۸۳:۵۳ به نقل از جامسکی، ۱۹۹۶:۱۱۷)

### ۱۳. نحوه ارائه عناوین، زیر عناوین، مثال‌ها و جداول

عناوین اصلی با شماره اعداد صحیح و عناوین فرعی با شماره‌های مرکب نوشته می شوند. برای مثال برای عنوان فرعی سوم به صورت زیر انجام می گیرد.

### ۳-۲-۱. چارچوب نظری

توجه داشته باشید عناوین به صورت پرننگ نوشته می شوند. پاراگراف زیر هر عنوان (چه اصلی و یا فرعی) بدون تورفتگی شروع می شود، اما پاراگراف‌های بعدی با تورفتگی آغاز می شود.

شماره مثال‌ها داخل پرانتز قرار می گیرد، مانند: مثال (۱) و مثال (۱۲). اگر مثال اصلی دارای مثال‌های فرعی باشد به شکل: مثال (۱.الف) و یا مثال (۱۲.ج) ارائه می شود. خود مثال نیز به صورت زیر نوشته می شود:

(۱۲) الف. رضا با مینا ازدواج کرد.

ب. مینا با رضا ازدواج کرد.

ج. رضا و مینا ازدواج کردند.

شماره جداول، نمودارها و گراف‌ها نیز در داخل پرانتز قرار می گیرد.

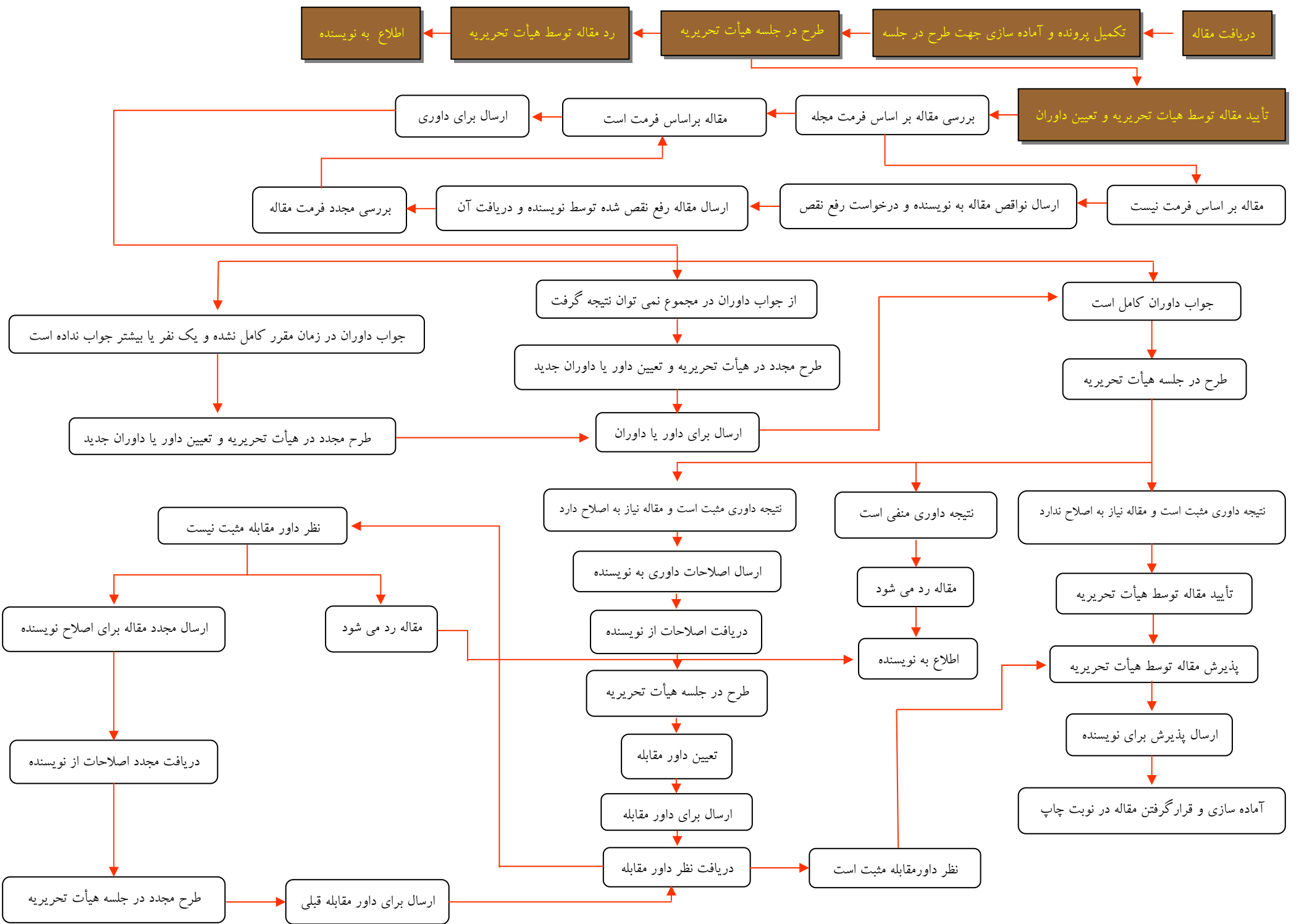
### ۱۴. شیوه آوانگاری و تکواژ نویسی

آوانگاری براساس IPA انجام می گیرد. تکواژنگاری می‌بایست دقیق انجام پذیرد تا مرز تکواژها، خصوصاً تکواژهای وابسته که نقش دستور ایفا می کنند مشخص گردد، مانند:

(1)	sere.dele	nešdivime	ke	æli	biyæmo
	house.in	sit-PAST.1SG	that	Ali	come-PAST.3SG
	'I was sitting at home when Ali came.'				

در مثال‌های مربوط به سخن کاوی عرف مکالمه نگاری رعایت گردد، یعنی عناصر کلامی مانند: مکث، همپوشی، نوبت‌گیری، جفت‌های همجوار، آهنگ و تاکید هنگام ارائه مثال مشخص گردد.

برای بقیه موارد و توضیحات و نمونه‌های انگلیسی به سایت زیر مراجعه نمایید.







## فهرست مطالب

---

- ۱ - ۱۸ ■ **مطابقه در نظام کنایی (ارگتیو) زبان‌های ایرانی: رقابت واژه‌بست و وند**  
یادگار کریمی
- ۱۹ - ۳۲ ■ **مفهوم عامل در واژه‌های مشتق زبان فارسی**  
عادل رفیعی
- ۳۳ - ۵۰ ■ **چگونگی تشکیل ترکیب‌های عطفی و تمایز آنها از گروه‌های نحوی**  
بشیر جم
- ۵۱ - ۶۶ ■ **بررسی ساخت بند زبان فارسی بر اساس دستور نقش و ارجاع**  
والی رضایی، مژگان نیسانی
- ۶۷-۸۲ ■ **کنترل ناقص در زبان فارسی**  
رضوان متولیان
- ۸۳ - ۹۲ ■ **مفهوم‌سازی‌های استعاری مبتنی بر مفاهیم «ایستادن» و «نشستن» در زبان قرآن**  
شیرین پورابراهیم، ارسلان گلغام، فردوس آقاگلزاده، عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا
- ۹۳ - ۱۰۶ ■ **مقایسه صوت‌شناختی زمان شروع واک همخوان‌های انفجاری دهانی آغاز کلمه  
در تولید گفتار کودکان کاشت حلزون شنوایی شده و کودکان شنوا**  
رحیمه روح‌پرور، محمود بی‌جن‌خان، سعید حسن‌زاده، شهره جلایی، مجید اشرف گنجوی



مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی  
سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱  
تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۱۲/۲  
تاریخ اصلاحات: ۱۳۹۲/۳/۲۸  
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۴/۶  
صص ۱۸ - ۱

## مطابقه در نظام کُنایی (ارگتیو) زبان‌های ایرانی: رقابت واژه‌بست و وند<sup>الف</sup>

\*یادگار کریمی

### چکیده

این مقاله به تبیین نظری دو الگوی رایج در ساخت کُنایی زبان‌های ایرانی بر پایه برنامه کمینه‌گرا می‌پردازد. در الگوی اول، در بندهای متعدی، فاعل حالت نمای کُنایی / غیرفاعلی و مفعول حالت فاعلی می‌پذیرد. در این الگو فعل متعدی در مطابقه کامل با مفعول قرار دارد. در الگوی دوم، فاعل متعدی حالت نمای کُنایی ندارد بلکه به وسیله یک واژه‌بست غیرفاعلی مضاعف‌سازی می‌شود. در این الگو فعل با مفعول مطابقه ندارد و شکل پیش‌فرض (وند/ شناسه سوم شخص مفرد) می‌پذیرد. لذا در ساخت‌های کُنایی زبان‌های ایرانی، به لحاظ توصیفی، واژه‌بست و وند/ شناسه در توزیع تکمیلی قرار دارند. در این مقاله استدلال خواهد شد که مطابقه فعل با مفعول در الگوی اول حاصل تطابق هسته زمان با مفعول است در حالی که نبود مطابقه در الگوی دوم به دلیل ایجاد تداخل ناقص واژه‌بست در ایجاد تطابق بین هسته زمان و مفعول است. نتیجه این تحلیل گواهی در تایید این ادعای نظری است که اصولاً ساخت‌های منفرد در زبان‌ها برآیند تعامل ساز و کارهای مستقل و عام نظام صوری/ ساختاری این زبان‌هاست.

**واژه‌های کلیدی:** ساخت کُنایی، مطابقه، تطابق، متعدی، برنامه کمینه‌گرا، حالت ذاتی، حالت ساختاری

## ۱. مقدمه

غالب زبان‌های ایرانی در نظام مطابقه/ حالت خود از الگوی گسسته کُنایی<sup>۱</sup> بهره می‌برند.<sup>۲</sup> این الگوی گسسته تابعی از زمان دستوری است که خود را در ستاک افعال متبلور می‌کند. به دیگر سخن، الگوی کُنایی در زبان‌های ایرانی زمان-محور می‌باشد: در بندهایی که فعل اصلی از ستاک حال مشتق شده باشد، شاهد الگوی فاعلی-مفعولی هستیم در حالی که در بندهایی که فعل اصلی از ستاک گذشته تشکیل شده است، الگوی کُنایی مشاهده می‌شود.<sup>۳</sup> به لحاظ توصیفی، الگوی کُنایی در زبان‌های ایرانی خود را در دو شکل کلی نمایان می‌سازد: در دسته‌ای از این زبان‌ها، فاعل بند متعدی دارای حالت نمای کُنایی (غیرفاعلی) است و مفعول دارای حالت فاعلی (مستقیم) است.<sup>۴</sup> در این دسته از زبان‌ها، فعل متعدی با مفعول در ارجاع متقابل<sup>۲</sup> است؛ به بیانی دیگر، در این زبان‌ها فعل متعدی با مفعول مطابقه می‌کند و این مطابقه به وسیله وندهای فاعلی (شناسه‌ها) روی فعل نمایان است. نمونه (۱) از تاتی (لردی) بیانگر این شکل از نظام کُنایی است. در مثال (1a) فاعل متعدی در حالت غیرفاعلی و مفعول در حالت فاعلی قرار دارد. شناسه فعل سوم شخص مفرد مؤنث است که حاکی از مطابقه کامل فعل با مفعول سوم شخص مفرد مؤنث<sup>۳</sup> است: در مثال (1b)، فاعل بند لازم، به مانند مفعول بند متعدی، برانگیزاننده مطابقه سوم شخص مفرد مؤنث<sup>۴</sup> بر روی فاعل لازم است.

(1) a. æsb-an	Liva	ˈbɔxward-a
horse-PL.OBL	leaf.F.NOM	ate-3.SG.F
"اسبها برگ را خوردند."		
b. avə	beš(ši)-e	
she.NOM	went-3.SG.F	
"او(مؤنث) رفت."		

شکل دوم تجلی الگویی کُنایی دامنه گسترده‌تری نسبت به شکل اول آن دارد. در این شکل از نظام کُنایی، فاعل بند متعدی دارای شکل مستقیم و بی‌نشان است که به وسیله یک واژه بست غیرفاعلی (کُنایی) مضاعف‌سازی<sup>۳</sup> می‌شود. در این صورت از الگوی کُنایی، فعل در ارجاع متقابل با مفعول نیست بلکه مطابقه بر روی فعل تقریباً همیشه بصورت پیش فرض سوم شخص مفرد است. این صورت از الگوی کُنایی را در نمونه‌ای از گویش دشتی می‌توان مشاهده کرد:

(2). Mæryæm	ketab-æ=š	xeri-Ø
Maryam	book-PL=CL.3.SG.OBL	bought-3.SG
"مریم کتابها را خرید."		

<sup>1</sup> - split ergativity

<sup>2</sup> - cross-reference

<sup>3</sup> - (clitic) doubling

از مقایسه این دو شکل از بازنمایی الگوی کُنایی در زبان‌های ایرانی می‌توان به تعمیمی کلی‌تر دست یافت که آن را به صورت (۳) می‌توان صورتبندی کرد:

(۳) در صورت مطابقه فعل با مفعول (توسط وند/ شناسه)، مضاعف‌سازی فاعل به وسیله واژه‌بست وجود ندارد. در حضور واژه‌بست مضاعف‌سازی فاعل (بند متعدی) مطابقه فعل با مفعول وجود ندارد.

خوانش دیگری که بر تعمیم (۳) مترتب است این است که اصولاً در الگوی کُنایی زبان‌های ایرانی واژه‌بست (مضاعف‌سازی فاعل متعدی) و وند (شناسه فاعلی روی فعل) در تقابل هستند. به لحاظ توصیفی، این تعمیم بازگوکننده تنوعی جالب در بازنمون الگوی کُنایی در زبان‌های ایرانی است و این خود می‌تواند سرآغازی برای مطالعات توصیفی / رده‌شناختی در سطح تنوعات خُرد این زبان‌ها باشد. اما به اعتقاد نگارنده، آنچه این تنوع را حائز اهمیت می‌کند، پرداختن به ماهیت آن در افق نگاهی نظام‌مند به ساخت زبان و تعامل مولفه‌های صوری در به دست دادن الگوی موجود است. این مقاله تلاشی نظری است در جهت نشان دادن چگونگی تعامل فرایندهای محاسباتی زبان در ایجاد الگوهای از نظام کُنایی آن‌گونه که از تعمیم (۳) هویدا است.

چهارچوب نظری اتخاذ شده در این مقاله که مبنای تحلیل‌های بعدی قرار خواهد گرفت، صورت‌های متأخر برنامه کمینه‌گرای ملحوظ در آثار چامسکی (۲۰۰۰؛ ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۸) است. در این مقاله به‌طور مشخص نشان داده خواهد شد که واژه‌بست مضاعف‌سازی فاعل بند متعدی، برخلاف آنچه که در ادبیات توصیفی مربوط به الگوی کُنایی در زبان‌های ایرانی از آن تحت عنوان مطابقه یاد می‌شود، عنصر مطابقه نیست بلکه بازنمون حالت کُنایی (غیرفاعلی) فاعل بند متعدی است. با پیروی از نظر کریمی (۱۳۸۸؛ ۲۰۱۳) مبنی بر غیرمفعولی بودن فعل‌های کُنایی (گذشته متعدی)، استدلال خواهد شد که مطابقه فعل با مفعول در ساخت کُنایی، اصولاً حاصل تطابق هسته زمان/تصریف با گروه اسمی مفعول است. آنچه در نهایت تقابل واژه‌بست و وند را در ساخت کُنایی زبان‌های ایرانی رقم می‌زند ماهیت عنصر تداخل‌کننده در ایجاد رابطه تطابق بین هسته زمان و گروه اسمی مفعول است. در زبان‌هایی که حالت کُنایی بر روی فاعل متجلی است، به‌هنگام حرکت فاعل به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان ردی<sup>۲</sup> باقی می‌ماند که بر اساس مفروضات نظری، رابطه تطابق بین هسته زمان و مفعول را مختل نمی‌کند و در نتیجه مطابقه هسته زمان و مفعول به‌صورت کامل برقرار است که خود را بصورت وند فاعلی (شناسه) روی فعل نشان می‌دهد. این در حالیست که در زبان‌هایی که حالت کُنایی فاعل بند متعدی را به‌صورت واژه‌بست مضاعف‌سازی نشان می‌دهند، در جایگاه رد فاعل حرکت کرده، به مشخص‌گر گروه زمان، واژه‌بست مانعی برای ایجاد رابطه تطابق بین هسته زمان و مفعول محسوب می‌شود، لذا در این الگو فعل با مفعول مطابقه نمی‌کند و فعل صورت پیش‌فرض (وند سوم شخص مفرد) را به خود می‌گیرد. نتیجه این‌که، تعامل ساز و کارهای مستقل اشتقاق در برنامه کمینه‌گرا و ویژگی‌های زبان ویژه حالت‌نمایی در زبان‌های ایرانی تبیینی مناسب از تعمیم (۳) را به‌دست می‌دهد.

در بخش ۲ مروری بر ویژگی‌های توصیفی ساخت کُنایی در زبان‌های ایرانی ارائه می‌گردد و این خود اساس تحلیل نظری را شکل می‌دهد. در بخش ۳ مختصری از ساز و کارهای مفروض در برنامه کمینه‌گرا معرفی می‌شود و در افق این چهارچوب نظری، تحلیل داده‌ها در بخش ۴ صورت می‌گیرد. بخش ۵ به بیان نتایج تحلیل اختصاص می‌یابد.

## ۲. ویژگی‌های توصیفی ساخت کُنایی در زبان‌های ایرانی

در این بخش به ارائه ویژگی‌های توصیفی الگوی کُنایی آن‌گونه که در زبان‌های ایرانی متجلی است پرداخته می‌شود. از آنجا که، فارغ از پاره‌ای از ناهمگنی‌های نشان‌دار دستوری، الگوی کُنایی در زبان‌های ایرانی خود را در دو صورت نشان می‌دهد لذا هر صورت از الگوی کُنایی در یک زیربخش جداگانه معرفی می‌شود.

### ۱-۲. مطابقت فعل با مفعول: حضور وند

در دسته‌ای از زبان‌های ایرانی، الگوی کُنایی در زمان گذشته به وسیله حالت نمایی کُنایی بر روی فاعل متعدی و حالت فاعلی بر روی مفعول نمایان می‌شود. در این الگو فعل به صورت کامل (در مشخصه‌های شخص، شمار و جنس) با مفعول مطابقت می‌کند. نمونه‌های زیر این الگو را در بند متعدی گذشته به ترتیب در کردی شمالی (گرمانجی)، تاتی کرینی و بلوچی نشان می‌دهند:

4) a. mən	tu	dit-i <sup>č</sup>
I.OBL	you.NOM	saw-1.SG
	"من تو را دیدم."	
b. amædə	mal-ə	bəbard-in(d)
Ahmad.OB	cattle-PL.NOM	took-3.PL
	"احمد دامها را برد."	
c. j̄inik-a	bæčik	j̄æt-a
girl-OBL	boys.NOM	saw-3.PL
	"دختر بچه‌ها را دید."	

در این دسته، کردی شمالی (گرمانجی)، بلوچی، تاتی لردی، تاتی کرینی و تا حدودی تاتی کجلی قرار دارند. همانگونه که از نمونه‌های (4a-c) پیداست، حالت کُنایی بر روی فاعل متعدی به صورت حالت نمای کُنایی (غیرفاعلی) ظاهر می‌شود. مفعول در حالت فاعلی (مستقیم/بی‌نشان) است. فعل متعدی در مطابقت کامل با مفعول قرار دارد. آنچه از آن تحت عنوان الگوی کُنایی یاد می‌شود، این واقعیت توصیفی است که در بندهای گذشته لازم و متعدی، فاعل لازم و مفعول بند متعدی نسبت به حالت نمایی و یا مطابقت رفتار یکسانی دارند. نمونه‌ها زیر رفتار فاعل بند لازم را به ترتیب در زبان‌های کردی شمالی، تاتی کرینی و بلوچی نشان می‌دهند:

5) a. tu	bæ pəlīkan	čuy-i
went-2.SG	you.NOM to stairs	went-2.SG
	"تو از پله‌ها بالا رفتی."	
bamæy-ənd	b. gavə	
came-3.PL	cows.NOM	
	"گاوها آمدند."	
šut-e	c. m	
we.NOM	went-3.PL	
	"ما رفتیم."	

مثالهای بالا نشان می‌دهند که فاعل بند لازم همانند مفعول بند متعدی دارای حالت فاعلی (بی‌نشان / مستقیم) است و همچنین توانایی انگیزش مطابقه را به‌صورت کامل بر روی فعل لازم دارد. الگوی کُنایی در این دسته از زبان‌ها بخش اول تعمیم (۳) را بدین مضمون نمایان می‌سازد که در صورت حضور وند مطابقه (شناسه) فعل با مفعول، فاعل کُنایی نمی‌تواند به‌وسیله واژه‌بست مضاعف‌سازی شود بلکه حالت کُنایی به‌وسیله حالت نمای کُنایی بر روی فاعل متجلی است. در زیربخش بعد به توصیف بخش دوم تعمیم (۳) پرداخته می‌شود.

## ۲-۲. عدم مطابقه فعل با مفعول: حضور واژه‌بست

نظام کُنایی در دسته‌ای دیگر از زبان‌های ایرانی همچون دشتی، لارستانی، کردی مرکزی (سورانی)، تاتی دروی، تاتی کهلی و تاتی گیلوانی صورتی متفاوت دارد. بخش دوم تعمیم (۳) ناظر بر این الگو است. نمونه‌های زیر بند متعدی گذشته را، به ترتیب، در دشتی، کردی مرکزی (سورانی) و لارستانی نشان می‌دهد:

6). a. Mæryæm Maryam	ketaba=š books=CL.3.SG.OBL "مریم کتابها را خرید."	xer-Ø bough-3.SG
b. kurækan children	to=yan you=CL.3.PL.OBL "بچه‌ها تو را دیدند."	di-Ø saw-3.SG
em he	to oš=bord you CL.2.SG.OBL=took.3.SG "او تو را برد."	

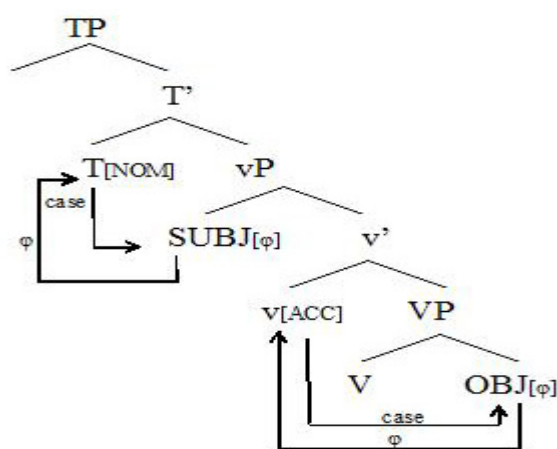
در این الگو، فاعل بند متعدی در حالت بی‌نشان قرار دارد و هیچگونه تمایز ساختوازی را نشان نمی‌دهد. این فاعل به‌صورت اجباری با یک واژه‌بست غیرفاعلی مضاعف‌سازی می‌شود که در غالب موارد مفعول را به عنوان میزبان ساختوازی خود انتخاب می‌کند (در خصوص توزیع و میزبان‌گزینی واژه‌بست‌ها در ساخت کُنایی ر.ک: به کریمی، ۲۰۱۰). مفعول در این الگو در حالت فاعلی (بی‌نشان) قرار دارد اما چنانچه از مثالها پیداست با فعل وارد مطابقه نمی‌شود. به بیانی دیگر، آنجا که فاعل متعدی به‌وسیله واژه‌بست غیرفاعلی مضاعف‌سازی می‌شود، فعل با مفعول مطابقه نمی‌کند بلکه همیشه دارای شناسه پیش‌فرض (سوم شخص مفرد) است. البته باید خاطر نشان کرد که این صورت دستوری هنوز ویژگی‌های ساخت کُنایی را دارد بدین مضمون که مفعول بند متعدی و فاعل بند لازم دارای رفتار مشابه هستند و این شباهت رفتاری در حالت فاعلی (بی‌نشان) بر روی این دو گروه اسمی هویداست. در طرفی دیگر، فاعل بند متعدی با مضاعف شدن توسط واژه‌بست غیرفاعلی خود را از آن دو متمایز می‌کند.

حال این پرسش وجود دارد که اصولاً چرا تنوع مشاهده شده در بازنمایی الگوی کُنایی در زبان‌های ایرانی (تعمیم ۳) وجود دارد. اگر به قرابت جغرافیایی این زبان‌ها نگرسته شود این نکته محرز می‌گردد که تنوع در الگوی کُنایی از نوع خُرد است و لذا پارامتر(هایی) که این تنوعات را موجب می‌شوند، باید در ساز و کارهای صوری این زبان‌ها

نهفته باشند. در بخش ۳ ساز و کارهای مرتبط در برنامه کمینه‌گرا معرفی و در بخش ۴ تحلیل داده‌ها و نهایتاً تبیین تعمیم (۳) ارائه می‌شود.

### ۳. مطابقه و حالت در برنامه کمینه‌گرا

در برنامه کمینه‌گرا، حالت و مطابقه دو روی یک سکه محسوب می‌شوند (چامسکی، ۲۰۰۰). به هنگام برقراری رابطه تطابق<sup>۴</sup> بین یک هسته و یک گروه اسمی، مشخصه‌های فای<sup>۵</sup> (شخص / شمار / جنس) گروه اسمی مشخصه‌های متناظر را روی هسته ارزش‌گذاری می‌کنند و در مقابل هسته حالت گروه اسمی را ارزش‌گذاری می‌کند. نمودار زیر شمای ساده نحوه برقراری تطابق و حالت‌نمایی را در نظام فاعلی - مفعولی نشان می‌دهد:



نمودار (۱) تطابق و حالت‌نمایی در برنامه کمینه‌گرا

این واقعیت توصیفی که گروه اسمی فاعل حالت فاعلی خود را صرفاً در بندهای زماندار دریافت می‌کند در برنامه کمینه‌گرا توسط رابطه تطابق بین هسته زمان و گروه اسمی فاعل لحاظ گردیده است. هسته زمان قابلیت اعطای حالت فاعلی را به اولین گروه اسمی تحت تسلط سازه‌ای<sup>۴</sup> خود دارد (که معمولاً فاعل است). از طرفی هسته زمان برای ایجاد مطابقه دسته‌ای از مشخصات فای (شخص / شمار / جنس) دارد که باید توسط نزدیکترین گروه اسمی ارزش‌گذاری شوند. در رابطه تطابق بین هسته زمان و فاعل، مشخصات فای فاعل جفت‌های متناظر خود را روی هسته زمان ارزش‌گذاری می‌کنند (که به صورت وند (شناسه) مطابقه‌ای متجلی می‌شود) و در مقابل هسته زمان به فاعل حالت فاعلی اعطا می‌کند. این گونه حالت بخشی صرفاً حساس به روابط ساختاری می‌باشد (چامسکی، ۲۰۰۰).

حالت مفعولی نیز توسط هسته فعلی پوسته‌ای به اولین سازه اسمی تحت تسلط سازه‌ای (که همان مفعول می‌باشد) اعطا است. در مقابل، مشخصه‌های فای گروه اسمی مفعول مشخصه‌های متناظر خود روی هسته فعلی پوسته‌ای را ارزش‌گذاری می‌کنند. در زبان‌هایی، همچون مجاری و امهری<sup>۵</sup>، که فعل همزمان هم با فاعل و هم با مفعول مطابقه

<sup>۴</sup> - c-command

<sup>۵</sup> - Amharic



می‌کند، مطابقه فعل - مفعول همانند مطابقه فعل - فاعل با وند نشان داده می‌شود (کرامر، زیرچاپ؛ بیکر، ۲۰۱۲). نمونه زیر از زبان امهری ارجاع متقابل (ساختواژی) فعل با فاعل و مفعول را نشان می‌دهد (کرامر، زیرچاپ):

(7). almaz tamæri-w-ən ayy-ačč-əw  
 Almaz.F student-DEF.M-ACC see-3FS.S-3MS.O  
 'Almaz saw the (male) student.'

آن‌گونه که از سازوکار حالت بخشی و مطابقه در برنامه کمینه‌گرا پیداست، حالت فاعلی و حالت مفعولی صرفاً حالت‌های ساختاری هستند. این بدان معناست که هسته زمان که مسئول اعطای حالت فاعلی است، نسبت به ویژگی‌های معنایی / آوایی گروه اسمی که بدان حالت اعطا می‌کند، بی‌اعتناست. همان‌گونه که ذکر شد هسته زمان، حالت فاعلی خود را به نزدیکترین گروه اسمی خود اعطا می‌کند. کیفیت "نزدیکترین" ناظر بر "اولین گروه اسمی تحت تسلط سازه‌ای" است. بنابراین اولین گروه اسمی که تحت تسلط سازه‌ای هسته زمان است نمی‌تواند همیشه فاعل باشد و گاهی می‌تواند مفعول باشد (در ساخت مجهول که در آن جایگاه فاعل فرافکننده نشده است).

نکته قابل ملاحظه دیگر در مورد حالت بخشی و مطابقه این است که تسلط سازه‌ای تنها شرط اعطای حالت نیست بلکه شرط فعال بودن<sup>۶</sup> نیز در این میان نقش بسزایی بازی می‌کند. چنان که گفته شد یک هسته زمانی حالت به یک گروه اسمی اعطا می‌کند که آن گروه اسمی نیز بتواند مشخصه‌های فای آن هسته را ارزش گذاری کند. پیش‌فرض این رابطه این است که هم هسته زمان و هم گروه اسمی هر دو محتاج به نوعی اقناع شدن هستند (چامسکی، ۲۰۰۰؛ ۲۰۰۱). هسته زمان نیاز دارد که مشخصه‌های فای خود را ارزش گذاری کند و از طرفی گروه اسمی احتیاج دارد که حالت دریافت کند. هر عنصری که در فرآیند اشتقاق نیازمند اقناع شدن باشد فعال محسوب می‌شود. با مفروض پنداشتن ملاحظات نظری فوق، در بخش بعد به تحلیل داده‌ها پرداخته می‌شود.

#### ۴. مطابقه و حالت نمایی در الگوی کُنایی

نظام کُنایی در زبان‌های ایرانی تابع دو الگوی دستوری است. در زیر بخش ۴-۱ نخست به تبیین مطابقه و حالت نمایی در الگویی پرداخته می‌شود که در آن حالت نمای کُنایی بر روی سازه فاعل متجلی است و فعل در مطابقه کامل با مفعول است. سپس در زیربخش ۴-۲ به بررسی الگویی پرداخته می‌شود که در آن فاعل توسط یک واژه‌بست غیرفاعلی مضاعف‌سازی می‌شود و مطابقه بین فعل و مفعول برقرار نیست.

<sup>6</sup> - activity

## ۴-۱. عدم تداخل در تطابق

در دسته‌ای از زبان‌های کُنایی فعل متعدی با مفعول مطابقت می‌کند و این مطابقت توسط وند (شناسه) روی فعل تجلی می‌یابد. در این الگو حالت کُنایی بر روی گروه اسمی فاعل نمایان است. برای تبیین این الگو نخست به توضیح حالت نمایی و ماهیت فعل کُنایی (متعدی گذشته) در این زبان‌ها پرداخته می‌شود.

داده‌های موجود نشان می‌دهند که در این دسته از زبان‌ها دو حالت فاعلی (مستقیم) و غیرفاعلی (غیرمستقیم) به صورت تمایزات ساختوازی روی ضمائر و گروه‌های اسمی ظاهر می‌گردند. به بیانی دیگر، ضمائر و اسم‌ها در این زبان‌ها برای دو حالت فاعلی و غیرفاعلی نشان‌های تصریفی دریافت می‌کنند. به همین سبب است که فاعل بند متعدی در ساخت کُنایی در این زبان‌ها، در شکل غیرفاعلی آن ظاهر می‌گردد.

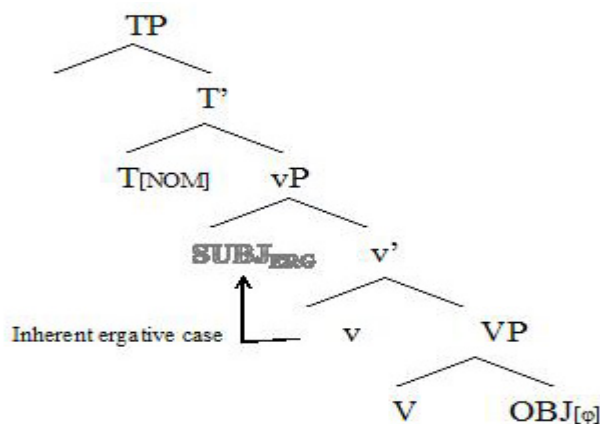
حالت غیرفاعلی یا همان کُنایی بر روی فاعل متعدی مختص به بافتی خاص است بدین مضمون که حالت غیرفاعلی تنها هنگامی بر روی یک گروه اسمی فاعل تجلی می‌یابد که آن فاعل توسط فعل متعدی گذشته انتخاب شده باشد. بنابراین حالت مذکور وابسته به نوع خاصی از فعل است که فاعل نقش موضوع بیرونی آن فعل را داشته باشد. این نوع حالت بخشی، به حالت بخشی ذاتی<sup>۷</sup> معروف است (چامسکی، ۱۹۸۶). در تقابل با حالت بخشی ساختاری که صرفاً مقید به بافت ساختاری بین یک گروه اسمی و اعطا کننده حالت است، حالت بخشی ذاتی مشروط به دریافت نقش تتای خاص توسط گروه اسمی از جانب اعطا کننده حالت است. ذکر این نکته مهم است که حالت کُنایی مشروط به دریافت نقش تتای بیرونی از جانب فعل متعدی گذشته توسط گروه اسمی فاعل است. این صورت از حالت بخشی در تقابل با حالت بخشی فاعلی بر روی فاعل در بندهای زمان حال قرار می‌گیرد. در بندهای زمان حال (غیر کُنایی)، فاعل لازم و فاعل متعدی حالت ساختاری فاعلی را از هسته زمان دریافت می‌کنند زیر فعل‌های زمان حال هیچ‌گونه تمایز یا شرط خاصی را نسبت به مقوله حالت بخشی از خود نشان نمی‌دهند. در مقابل، حالت کُنایی حالتی ذاتی است که توسط هسته فعلی ساخت گذشته متعدی اعطا می‌شود (آلدريج، ۲۰۰۸؛ ماهاجان، ۱۹۹۴؛ لیگات، ۲۰۰۸؛ کریمی، ۲۰۱۰؛ وولفورد، ۲۰۰۶).

در نحو زایشی، یکی از تفاوت‌های فعل متعدی و فعل لازم، قابلیت اعطای حالت مفعولی به گروه اسمی مفعول توسط فعل متعدی است. به بیانی دیگر، فعل متعدی به گروه اسمی متمم خود حالت ساختاری مفعولی اعطا می‌کند. در ساخت‌های متعدی گذشته (کُنایی) در زبان‌های ایرانی مشاهده می‌شود که گروه اسمی مفعول (همانند فاعل لازم) بر خلاف انتظار، حالت فاعلی دریافت می‌کند. حالت نمایی فاعلی (مستقیم/بی‌نشان) بر روی گروه اسمی مفعول در ساخت گذشته متعدی متضمن دو نکته نظری است. نخست آنکه اگر گروه اسمی مفعول حالت فاعلی داشته باشد، این نکته استنتاج می‌شود که فعل متعدی گذشته، در تقابل با فعل متعدی حال، توانایی اعطای حالت مفعولی را به مفعول ندارد.<sup>۸</sup> به دیگر سخن، فعل متعدی گذشته (کُنایی) یک فعل غیرمفعولی<sup>۸</sup> است (کریمی، ۱۳۸۸؛ ۲۰۱۰؛ هلمبرگ و اُدن، ۲۰۰۴). نکته دوم اینکه، حالت فاعلی توسط هسته زمان (در جملات زماندار) اعطا می‌شود. این بدان

7 - inherent case

8 - unaccusative

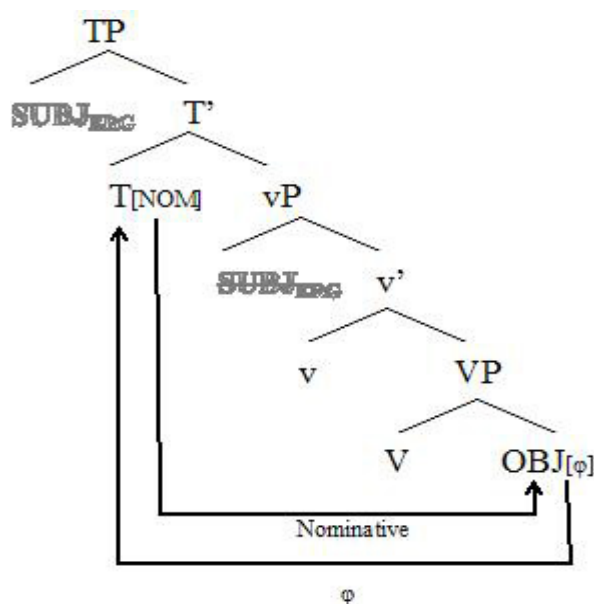
معناست که گروه اسمی مفعول، در حضور فعل متعدی غیرمفعولی، حالت خود را از راه دور توسط هسته زمان بازبینی می‌کند. اشتقاق بند متعدی گذشته (کُنایی) در این دسته از زبان‌ها به صورت نمودار زیر است:



نمودار ۲) اعطای حالت ذاتی کُنایی به فاعل

در این مرحله از اشتقاق بند متعدی گذشته (کُنایی)، فعل متعدی با مفعول ادغام و سپس گروه فعلی پوسته‌ای، اشتقاق را گسترده‌تر می‌کند. از آنجاکه فعل پوسته‌ای در ساخت کُنایی غیرمفعولی است، مفعول نمی‌تواند از آن حالت مفعولی دریافت کند. در جایگاه مشخص‌گر گروه فعلی پوسته‌ای موضوع بیرونی (فاعل) ادغام می‌شود. همان‌گونه که ذکر آن رفت، حالت کُنایی حالتی ذاتی است که توسط هسته فعل پوسته‌ای متعدی گذشته به موضوع بیرونی اعطا می‌شود؛ بنابراین به‌هنگام ادغام در جایگاه مشخص‌گر، فاعل حالت ذاتی خود را دریافت می‌کند. از آنجاکه گروه اسمی فاعل مشخصه حالت خود را اقناع کرده است، به حالت غیرفعال در می‌آید و لذا توانایی وارد شدن به محاسبات بالاتر را ندارد. بعد از این مرحله، هسته زمان وارد اشتقاق می‌شود. هسته زمان فعال است زیرا دسته‌ای از مشخصات فای دارد که هنوز ارزش‌گذاری نشده‌اند و از طرفی خود اعطاکننده حالت فاعلی است. جایگاه مشخص‌گر گروه زمان جایگاه فاعل دستوری است لذا برای اقناع اصل فرافکنی گسترده<sup>۹</sup>، فاعل کُنایی به آن جایگاه حرکت می‌کند و در جایگاه اصلی خود کپی غیرفعال بجا می‌گذارد. این مرحله از اشتقاق در نمودار زیر نشان داده شده است:

<sup>۹</sup> - Extended Projection Principle (EPP)



نمودار ۳) اعطای حالت فاعلی به مفعول

هسته زمان برای ارزش گذاری مشخصه‌های فای (مطابقه) در حوزه تحت تسلط سازه‌ای خود در جستجوی یک گروه اسمی فعال است (گروه اسمی که هنوز مشخصه حالت آن نیازمند ارزش گذاری باشد). گروه اسمی فاعل از قبل حالت ذاتی خود را دریافت کرده، غیرفعال شده و به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان حرکت کرده است. بنابراین در حوزه تحت تسلط سازه‌ای هسته زمان فقط یک گروه اسمی باقی می‌ماند که هنوز فعال باشد و آن گروه اسمی مفعول است. در نتیجه ایجاد تطابق بین هسته زمان و گروه اسمی مفعول، هسته زمان مشخصه‌های فای (مطابقه) خود را با جفت‌های متناظر روی مفعول ارزش گذاری می‌کند و در مقابل به مفعول حالت فاعلی می‌دهد. به این سبب است که در این دسته از زبان‌های کنایی مطابقه کامل فعل - مفعول وجود دارد و مفعول حالت فاعلی پذیرفته است.

آنچه حائز اهمیت است نقش کپی فاعل در جایگاه مشخص‌گر گروه فعلی پوسته‌ای است. فاعل ارتقا یافته با کپی آن تشکیل یک زنجیره موضوعی<sup>۱۰</sup> می‌دهد. داده‌های زبان‌های متفاوت نشان داده است که دنباله یک زنجیره موضوعی (همان کپی یا رد) در ایجاد رابطه تطابق بین یک هسته و یک گروه اسمی دیگر تداخل نمی‌کند (چامسکی، ۲۰۰۰). به بیانی عینی‌تر، دنباله (رد یا کپی) فاعل در جایگاه مشخص‌گر گروه فعلی پوسته‌ای، در برقراری ارتباط هسته زمان و گروه اسمی مفعول، ایجاد اختلال نمی‌کند و بنابراین تطابق کامل برقرار می‌شود. در نهایت، نمود آوایی تطابق هسته زمان با مفعول توسط وند (شناسه) بر روی فعل گذشته متعدی (کنایی) متجلی می‌شود.

10 - A(argument)-chain

## ۴-۲. تداخل در تطابق

قسمت دوم تعمیم (۳) این واقعیت تجربی را بازتاب می‌دهد که در حضور واژه بست مضاعف‌ساز فاعل، مطابقه فعل و مفعول وجود ندارد. با در نظر گرفتن اینکه مطابقه فعلی توسط وند (شناسه) نمایانده می‌شود، می‌توان این بخش از تعمیم را تقابل واژه بست با وند قلمداد کرد. حال پرسش این است که این الگو از نظام کُنایی چگونه در زبان‌های ایرانی ظاهر گشته است و شیوه اشتقاق آن، در تقابل با الگوی اول (رجوع شود به بخش ۴-۱)، چگونه است. برای پرداختن به این مسئله، لازم است که اندکی در مورد شیوه حالت‌نمایی در این دسته از زبان‌ها سخن به میان آورده شود. اعتقاد نگارنده بر این است که از میان رفتن تمایز ساختواژی حالت‌های فاعلی و غیرفاعلی در این زبان‌ها از یک سو و تمایل غالب این زبان‌ها به حفظ نظام کُنایی از سوی دیگر، ناگزیر صورتی دستوری را رقم زده است که با الگوی کُنایی دسته اول از زبان‌ها متفاوت است.

مطالعه نظام ضمیری و اسمی زبانهای مضاعف‌ساز فاعلی در ساخت کُنایی نشان می‌دهد که در گذار تاریخی این زبان‌ها از رده تصریفی به رده تحلیلی، اسم و ضمیر تمایز ساختواژی را برای حالت نمایی فاعلی و غیرفاعلی از دست داده‌اند و یا در حال از دست دادن هستند. برای نمونه، کردی شمالی (کُرمانجی) که زبانی از دسته اول است دارای ۱۲ صورت (۶ صورت فاعلی و ۶ صورت غیرفاعلی) ضمیر شخصی است (جدول ۱)؛ این در حالی است که کردی مرکزی (سورانی) که از دسته دوم است صرفاً از ۶ صورت ثابت (هم برای حالت نمایی فاعلی و هم غیرفاعلی) استفاده می‌کند (جدول ۲):

جدول ۱) ضمایر شخصی در کردی شمالی

شمار شخص	مفرد		جمع	
	فاعلی	غیرفاعلی	فاعلی	غیرفاعلی
اول شخص	Mən	Ez	æm	Mæ
دوم شخص	Tu	Tæ	Hun	Wæ
سوم شخص	æw	We/Wi	æw	Wan

جدول ۲) ضمایر شخصی در کردی مرکزی

شمار شخص	مفرد	جمع
	فاعلی / غیرفاعلی	فاعلی / غیرفاعلی
اول شخص	Mən	Emæ
دوم شخص	To	Ewæ
سوم شخص	æw	æwan

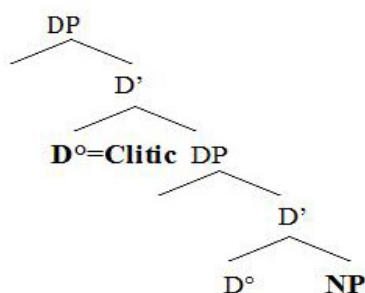
حال با از میان رفتن تمایز ساختواژی حالت نمایی فاعلی و غیرفاعلی در زبان‌هایی همچون کردی مرکزی (سورانی)، دشتی و لارستانی، نظام مطابقه/ حالت این زبان‌ها برای حفظ نظام کُنایی با چالش متمایز نمودن فاعل متعدی (در

تقابل با فاعل لازم و مفعول متعدی) روبرو می‌شود. برای جبران این نقیصه در نظام حالت نمایی، می‌توان یک راهبرد جبرانی متصور بود و آن استفاده از عناصری است که هنوز حالت نمایی غیرفاعلی در آن‌ها قابل تعریف است. در حالی که در نظام این زبان‌ها برای نشان دادن مطابقه با گروه اسمی فاعلی از وندها (شناسه‌ها) استفاده می‌شود، واژه بست‌ها در جایگاه‌های دستوری غیرفاعلی (همچون مفعول مستقیم، مفعول غیرمستقیم و مالکیت) ایفای نقش می‌کنند. بنابراین بهینه‌ترین گزینه برای جبران خلاء حالت نمایی بر روی فاعل متعدی (کُنایی)، مضاعف‌سازی آن با یک واژه بست غیرفاعلی است. استفاده از این گزینه به لحاظ اقتصاد درون-نظامی ساده‌ترین گزینه است.

با وارد شدن فرآیند مضاعف‌سازی در این زبان‌ها، نظام کُنایی همچنان محفوظ می‌ماند زیرا از سویی فاعل بند لازم و مفعول بند متعدی هنوز از حالت فاعلی (مستقیم/بی‌نشان) برخوردارند در حالی که فاعل متعدی خود را از آن دو، نه با حالت نمایی غیرفاعلی، بلکه با مضاعف‌سازی غیرفاعلی متمایز می‌کند. به بیانی دیگر، هنوز نظام کُنایی برقرار است اما ابزارهای متمایز کردن گروه‌های اسمی تغییر کرده است.

این یک واقعیت مفروض در تحلیل هر نظامی است که هرگونه تغییر در ارزش یا جایگاه یک عضو تبعاتی برای کل نظام به دنبال خواهد داشت. نکته قابل توجه در این بحث آن است که تغییر در ابزار متمایز ساختن فاعل متعدی دقیقاً همان مؤلفه‌ای است که باعث ایجاد اختلال در مطابقه فعل با مفعول در این زبان‌ها شده است (تعمیم ۳). قبل از وارد شدن به بحث چگونگی اشتقاق این الگو از نظام کُنایی، ضروری است که توضیحاتی در مورد جایگاه واژه بست در ساخت‌های مضاعف شده ارائه گردد. در پرتو این توضیحات محرز می‌گردد که چگونه مضاعف‌سازی فاعل متعدی توسط واژه بست باعث اختلال در مطابقه فعل با مفعول می‌شود.

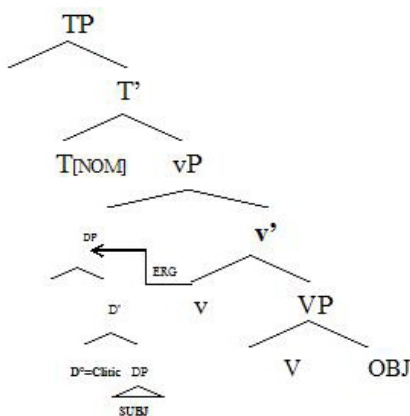
ساخت‌های مضاعف شده که در آن‌ها یک گروه اسمی الزاماً توسط یک واژه بست مضاعف‌سازی می‌شود، خاص زبان‌های کُنایی ایرانی نیست بلکه موارد مشابه در زبان‌های دیگر از جمله اسپانیایی و رومانیایی و به درجات کمتر در فرانسوی، ایتالیایی و یونانی موجود است (آناگنوستوپولو، ۲۰۰۶؛ یوری اگرکا، ۱۹۹۵؛ سونر، ۱۹۸۸؛ پرمینگر، ۲۰۰۹). در آثار زایشی، تحلیل استانده واژه بست مضاعف‌ساز گروه اسمی به فرضیه گروه حرف تعریف بزرگ<sup>۱۱</sup> معروف است (یوری اگرکا، ۱۹۹۵). اگر چه صورت‌های متفاوتی از این فرضیه پیشنهاد شده است اما تصویر کلی این فرضیه به این صورت است که واژه بست مضاعف‌ساز هسته یک گروه حرف تعریف است که خود گروه حرف تعریف دیگری را (که شامل گروه اسمی مضاعف شده است) به عنوان متمم می‌پذیرد:



نمودار ۴) گروه حرف تعریف بزرگ

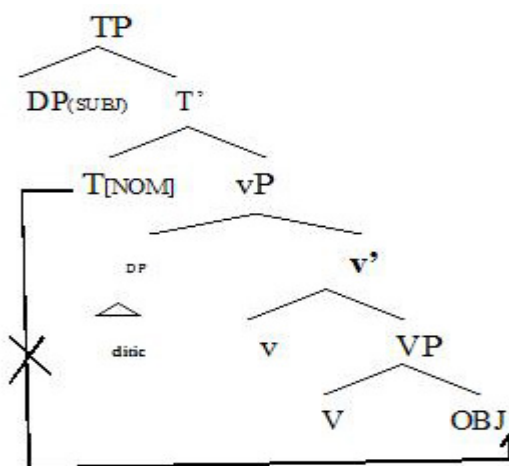
ساختار پیشنهادی فوق متضمن نکاتی در مورد ویژگی‌های ساخت‌های مضاعف شده است. واژه بست مضاعف‌ساز همواره در مشخصه‌های فای (شخص / شمار / جنس) با گروه اسمی مضاعف شده در مطابقت کامل است. در این ساختار، هسته حرف تعریف بالاتر مشخصه‌های فای ارزش گذاری نشده‌ای دارد که باید ارزش گذاری شوند. گروه اسمی مضاعف شده که در گروه اسمی متمم هسته حرف تعریف پایین‌تر وارد اشتقاق می‌شود. با هسته حرف تعریف بالاتر (همان واژه بست) وارد تطابق شده و مشخصه‌های فای واژه بست را ارزش گذاری می‌کند. در مقابل، هسته حرف تعریف بالا (واژه بست) حالت خود را به گروه اسمی اعطا می‌کند. بنابراین این انتقال حالت، توسط رابطه تطابق، موجب می‌شود که حالت گروه اسمی همانی باشد که واژه بست (هسته حرف تعریف) به آن اعطا کرده است. تجلی آوایی این حالت روی واژه بست ظاهر می‌گردد زیرا واژه بست و گروه اسمی تشکیل یک زنجیره می‌دهد و این هسته (سر) یک زنجیره است که حالت نمایی را به‌عهده می‌گیرد<sup>۱</sup>.

با این مفروضات، اکنون، ابزارهای لازم برای تحلیل نظام کُنایی در دسته دوم از زبان‌های مورد بحث مهیا است. به اعتقاد نگارنده اشتقاق ساخت کُنایی (متعدی گذشته) در این دسته از زبان‌ها تقریباً همانند اشتقاق آن در زبان‌های دسته اول است با این تفاوت که فاعل بند متعدی در این زبان‌ها نه یک گروه حرف تعریف بلکه یک گروه حرف تعریف بزرگ است. به بیانی دیگر تنها وجه متمایز کننده اشتقاق ساخت کُنایی در این دو دسته از زبان‌های ایرانی، مربوط به ماهیت نحوی فاعل متعدی است. نمودار زیر اشتقاق ساخت کُنایی را در این دسته از زبان‌ها، تا مرحله قبل از حرکت فاعل نشان می‌دهد.



نمودار ۵) فراقنی فاعل کُنایی بصورت گروه حرف تعریف بزرگ

همان‌گونه که از نمودار (۵) پیداست، اشتقاق در مرحله‌ای که هنوز فاعل متعدی به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان حرکت نکرده، شبیه اشتقاق نمودار(۲) در زبان‌های دسته اول است. تفاوت عمده در نحوه ادغام فاعل متعدی است. همان‌طور که ذکر آن رفت، سازه‌های مضاعف شده به‌صورت گروه حرف تعریف بزرگ وارد اشتقاق می‌شوند و از آنجاکه در ساخت کُنایی این دسته از زبان‌ها فاعل متعدی به‌وسیله واژه بست غیرفاعلی مضاعف سازی می‌شود لذا فاعل متعدی به صورت گروه حرف تعریف بزرگ در جایگاه مشخص‌گر گروه فعلی (پوسته‌ای) قرار می‌گیرد. فعل متعدی همچنان به‌عنوان یک فعل کُنایی حالت ذاتی کُنایی / غیرفاعلی به فاعل اعطا می‌کند. از آنجاکه فاعل به‌صورت گروه حرف تعریف بزرگ است و واژه بست هسته این گروه را تشکیل می‌دهد بنابراین این واژه بست است که حالت کُنایی / غیرفاعلی دریافت می‌کند. سپس در نتیجه تطابق واژه بست با هسته گروه اسمی مضاعف شده، حالت کُنایی به‌صورت تراوش<sup>۱۲</sup> به آن اعطا می‌شود. بدین‌گونه زنجیره واژه بست- گروه اسمی حالت کُنایی / غیرفاعلی دریافت می‌کند اگرچه نمود آوایی آن تنها بر روی واژه بست مشهود است. نمودار(۶) اشتقاق را بعد از حرکت فاعل به جایگاه نهایی نشان می‌دهد:



نمودار (۶) تداخل ناقص واژه‌بست

بخش اول تعمیم (۳) ناظر بر این الگوی توصیفی است که واژه بست و وند (شناسه) در ساخت کُنایی این دسته از زبان‌ها در توزیع تکمیلی هستند. تحلیل ارائه شده، این تعمیم توصیفی را این‌گونه تبیین می‌کند که در این ساخت‌ها مشاهده می‌کنیم که گروه اسمی فاعل در جایگاه فاعل قرار دارد و این دال بر این است که گروه اسمی فاعل (به بیانی گروه حرف تعریف کوچکتر) برای اقناع اصل فراقنی گسترده به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان حرکت می‌کند. در اشتقاق کُنایی دسته اول از زبان‌ها، با حرکت فاعل به سمت مشخص‌گر گروه زمان، صرفاً یک رد/کپی از آن باقی می‌ماند و این رد نیز برای مطابقت هسته زمان با گروه اسمی دورتر (مفعول) ایجاد تداخل نمی‌کند. اما در این اشتقاق، با حرکت گروه حرف تعریف کوچکتر (فاعل) به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان، نه یک رد/کپی (فاقد نمود آوایی) بلکه واژه بست غیرفاعلی با مشخصه‌های ارزش‌گذاری شده و با نمود آوایی در جایگاه مشخص‌گر



گروه فعل پوسته‌ای باقی می‌ماند. بنابراین در این اشتقاق، بین هسته زمان و مفعول هنوز یک گروه حرف تعریف (با هسته واژه بست) با نمود آوایی وجود دارد که در ایجاد تطابق بین هسته زمان و مفعول تداخل می‌کند. این نوع اختلال به تداخل ناقص<sup>۱۳</sup> در برنامه کمینه گرا معروف است. بر اساس این شرط موضعی، اگر بین یک هسته و یک گروه اسمی (هدف)، گروه اسمی دیگری با مشخصه‌های فای وجود داشته باشد ولو اینکه این مشخصه‌ها خود غیرفعال باشند (ناقص)، تطابق بین آن هسته و آن گروه اسمی (هدف) مختل می‌شود.

بنابراین، اگرچه واژه بست خود حالت ذاتی کُنایی / غیرفاعلی از فعل دریافت کرده است و مشخصه‌های فای آن برای تطابق با هسته زمان غیرفعال شده‌اند اما بر سر راه هسته زمان و مفعول همچنان تداخل ایجاد می‌کند. در صورت عدم تطابق هسته زمان با مفعول، مشخصه‌های فای هسته زمان صورت پیش فرض (سوم شخص مفرد) با نمود آوایی تهی به خود می‌گیرند. نتیجه اینکه، در ساخت کُنایی زبان‌هایی که فاعل متعدی با واژه بست غیرفاعلی مضاعف سازی می‌شود فعل وند / شناسه مطابقه (با مفعول) نمی‌پذیرد زیرا اصولاً امکان مطابقه‌ای وجود ندارد. خلاصه مطلب اینکه، تقابل وند و واژه بست در الگوی‌های ساخت کُنایی در زبان‌های ایرانی برآیند تعامل ساز و کارها و فرآیندهای مستقل نظام صوری / نحوی این زبان‌ها است.

##### ۵. نتیجه

در این مقاله، به بررسی نظری دو الگوی غالب کُنایی در زبان‌های ایرانی پرداخته شد. در الگوی اول، فاعل بند متعدی دارای حالت نمایی کُنایی / غیرفاعلی است و فعل متعدی در مطابقه کامل با مفعول است (که توسط وند / شناسه بر روی فعل تجلی می‌یابد). در الگوی دوم، فاعل بند متعدی توسط یک واژه بست غیرفاعلی مضاعف‌سازی می‌شود و فعل با مفعول مطابقه ندارد. این دو الگو را می‌توان به صورت تعمیمی توصیفی این‌گونه بیان کرد که در ساخت‌های کُنایی، واژه بست (مضاعف‌ساز) و وند (مطابقه فعلی) در توزیع تکمیلی هستند. با بدست دادن تحلیلی کمینه‌گرا از ساخت کُنایی در زبان‌های ایرانی، استدلال شد که مطابقه فعل با مفعول در الگوی اول نتیجه تطابق نحوی هسته زمان و مفعول است در حالی که نبود مطابقه فعلی در الگوی دوم به این سبب است که واژه بست مضاعف‌ساز به صورت تداخل ناقص مانع ایجاد تطابق نحوی بین هسته زمان و مفعول می‌گردد. دستاورد این پژوهش در تحلیل تنوع ساختاری الگوی کُنایی در زبان‌های عمده ایرانی را می‌توان نشانه‌ای از کفایت تبیینی ساز و کارهای مفروض در برنامه کمینه‌گرا قلمداد کرد.

<sup>۱۳</sup> - defective intervention

## پی‌نوشت‌ها

الف- مقاله حاضر مستخرج از طرح پژوهشی انجام شده به شماره ۴/۵۱۵۳۴ با پشتیبانی مالی معاونت پژوهشی دانشگاه کردستان است. لذا نویسنده از آن معاونت پژوهشی نهایت قدردانی و سپاسگزاری را دارد. همچنین، نویسنده از سردبیر مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی و داوران آن مجله به خاطر ارائه ملاحظات، انتقادات و پیشنهادها سازنده‌شان کمال تشکر را دارد.

ب- از آنجاییکه نگارنده این مقاله، مخاطب را آشنا با مفاهیم و اصطلاحات مورد نظر در خصوص ساخت گنایی فرض می‌کند لذا از پرداختن به بیان پیش-فرض‌های توصیفی در مورد این ساخت صرفه‌نظر می‌کند. جهت مطالعه بیشتر در خصوص ساخت گنایی در مقیاس کلان و با تمرکز بر جنبه‌های رده‌شناختی آن به دیکسون (۱۹۹۴) و مک‌گور (۲۰۰۹) و بررسی موردی آن در زبان‌های ایرانی به کریمی (۱۳۸۸؛ ۲۱۳۹۱؛ b)؛ کلباسی (۱۳۶۷)، گرن (۲۰۰۹) و هیگ (۲۰۰۸) مراجعه شود.

ج- لازم بذکر است که در زبان‌های ایرانی گنایی، فارغ از زمان ستاک فعل، در بندهایی که فعل اصلی آنها "داشتن" و "خواستن" است همواره شاهد برقراری الگوی گنایی هستیم (برای مطالعه بیشتر در این خصوص رجوع شود به کریمی، ۱۳۸۸؛ ۲۰۱۰)

د- به لحاظ توصیفی، حالت گنایی فاعل بند متعدی در تقابل با حالت مطلق مفعول بند متعدی و فاعل بند لازم تعریف می‌شود. ذکر این نکته لازم است که بکارگیری اصطلاح رده‌شناختی "مطلق" برای حالت مشترک مفعول بند متعدی و فاعل بند لازم صرفاً جهت سهولت در ارجاع به رفتار مشترک این دو گروه اسمی می‌باشد و به لحاظ نظری از استقلال ماهیتی برخوردار نمی‌باشد. آنچه فصل مشترک حالت‌نمایی مفعول بند متعدی و فاعل بند لازم قلمداد می‌شود شیوه اعطای حالت به این دو گروه اسمی می‌باشد. فاعل بند لازم، به مانند جفت متعدی آن، همواره حالت فاعلی/بی‌نشان/مستقیم دریافت می‌کند بنابراین اگر رفتار مفعول بند متعدی را در ساخت گنایی با رفتار فاعل بند لازم همگون فرض کنیم ناگزیر باید به لحاظ نظری پذیرفت که مفعول بند متعدی نیز دارای حالت فاعلی است. در آثار زایشی، قلمداد کردن حالت "مطلق" به عنوان اصطلاحی پوششی برای حالت فاعلی مفعول بند متعدی و فاعل بند لازم امری استاندارد و مستدل است (آلدريج، ۲۰۰۸؛ لیگت، ۲۰۰۸). در بخش (۴-۱) خواهیم دید که چگونه سازوکارهای کمینه‌گرای دخیل در اشتقاق نحوی بندهای متعدی و لازم حالت‌نمایی مشترک مطلق/فاعلی را رقم می‌زنند.

ه- در این مقاله، به سبب سهولت در ارجاع به مقوله‌های نقشی در مثال‌ها از اختصارات متداول انگلیسی آنها بصورت زیر استفاده شده است:

1= First person (اول شخص), 2=Second person (دوم شخص), 3=Third person (سوم شخص), CL=Clitic (واژه‌بست), DEF=Definite (معرفه‌نا), ERG=Ergative (گنایی), F=Feminine (مؤنث), NOM=Nominative (فاعلی), OBJ=Object (مفعول), OBL=Oblique (غیرفاعلی), PL=Plural (جمع), SUBJ=Subject (فاعل), SG=Singular (مفرد).

و- داده‌های گویش‌های تاتی از اثر رضایتی کیشه‌خاله و سیزعلی پور (۱۳۸۶)، داده‌های بلوچی از اثر میردهقان و جهانگیری (۱۳۸۴)، داده‌های دشتی از اثر کریمی و هاشمی (۱۳۹۱)، داده‌های کردی شمالی از هیگ (۱۹۹۸) و داده‌های کردی مرکزی سورانی از اثر کریمی (۱۳۸۸) اقتباس گردیده‌اند.

ز- خاطر نشان می‌شود که در برنامه کمینه‌گرا آنچه متعاقب حرکت یک سازه در جایگاه زیرساختی باقی می‌ماند نسخه‌ای (گپی) از همان سازه می‌باشد که فاقد بازنمون آوایی است (چامسکی، ۱۹۹۵). از آنجاییکه اصطلاح رد، فارغ از جزئیات نظری، در مفهومی مشابه در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی (چامسکی، ۱۹۸۱) استعمال گسترده‌تری در بین زبان‌شناسان دارد لذا در این مقاله نیز بجای عبارت گپی برجای مانده از حرکت یک سازه، از اصطلاح رد استفاده می‌شود.

ح- همان‌گونه که پیشتر ذکر آن رفت نظام دستوری زبان‌های گنایی ایرانی، در زمان حال، از الگوی فاعلی-مفعولی تبعیت می‌کند. مقایسه ضمائر فاعلی و غیرفاعلی در زمان حال بندهای لازم و متعدی تصویری گویا و جالب از رفتار تقابلی این ضمائر را با جفت گذشته آن‌ها ارائه می‌دهد. داده‌های زیر از زبان کردی شمالی (کرمانجی) گویای این مطلب است:

- (i) a. æz tə də-bin-əm  
I.NOM you.OBL DUR-see -1.SG  
"من تو را می‌بینم."  
b. tu mən də-bin-i  
you.NOM I.OBL DUR-see -2.SG  
"تو من را می‌بینی."  
c. æz də-kæv-əm  
I.NOM DUR-fall-1.SG  
"من افتادم."

در بند متعدی زمان حال، فاعل حالت فاعلی و مفعول حالت غیرفاعلی دارد (مقایسه شود با مثال ۴ a)

ط- رابطه تطابق (Agree) به رابطه‌ای ساختاری/ نحوی اشاره دارد که در آن یک هسته و یک گروه اسمی مشخصه‌های خود را به اشتراک می‌گذارند. در این رابطه، هسته دسته‌ای از مشخصه‌های ارزش‌گذاری نشده دارد که توسط مشخصه‌های متناظر بر روی گروه اسمی ارزش‌گذاری می‌شوند. در مقابل هسته به گروه اسمی حالت ساختاری اعطا می‌کند. در این مفهوم تطابق با مطابقه (Agreement) تفاوت ماهوی دارد زیرا مطابقه صرفاً به تجلی آوایی/ ساختواری رابطه تطابق اشاره دارد و این دو الزاماً با هم در تناظر یک به یک نیستند.

ی- برای اختصار در ارجاع، در برنامه کمینه‌گرا، از مشخصه‌های شخص/ شمار/ جنس تحت عنوان مشخصه‌ها فای (φ) یاد می‌شود. مشخصه‌های فای بر روی گروه‌های اسمی دارای ارزش تعیین شده و تعبیرپذیر(معنادار) هستند. مثلاً گروه اسمی "دانشجو" دارای مشخصه‌های فای [شخص: ۳، شمار: مفرد، جنس: مذکر] است. در مقابل، مشخصه‌های فای روی هسته‌های نقشی همچون هسته گروه فعلی پسته‌ای و هسته زمان ارزش ذاتی ندارند و قابل تعبیر نیستند بلکه این هسته‌ها ارزش خود را در نتیجه ایجاد رابطه تطابق با یک گروه اسمی تعیین می‌کنند. مشخصه‌های فای ارزش‌گذاری شده بر روی هسته‌های نقشی معنادار نیستند بلکه صرفاً از ویژگی‌های صوری نظام زبان هستند که خود را به صورت شناسه‌های مطابقه‌نا (ساختواری) روی فعل نشان می‌دهند.

ک- کریمی (۲۰۱۲) با پی‌گرفتن منشاء افعال گذشته متعدی در زبان‌های ایرانی استدلال می‌کند که این افعال از صورت‌های صفت مفعولی در دوره‌های پیشین این زبان‌ها مشتق شده‌اند و در گذر این زبانها از رده تصریفی به تحلیلی، افعال گذشته متعدی به لحاظ مشخصه‌های نحوی هنوز ویژگی‌های اسمی/صفتی سلف خود را حفظ کرده‌اند. یکی از ویژگی‌های مقولات نحوی دارای مشخصه اسمی/صفتی عدم اعطای حالت ساختاری به متمم خود است. بنابراین این واقعیت که افعال متعدی گذشته در ساختهای کُنایی به لحاظ حالت‌بخشی به مفعول منفعل عمل می‌کنند جای تعجب ندارد.

ل- نکته قابل توجه دیگر در خصوص فرضیه گروه حرف تعریف بزرگ این است که ساختار گسترده‌تر گروه حرف تعریف قادر به تبیین حضور همزمان حرف تعریف و سازه مالک در گروه‌های اسمی زبان‌های ایرانی است. در زبان‌هایی همچون زبان انگلیسی مالک و حرف تعریف همزمان در یک گروه اسمی نمی‌توانند حضور داشته باشند و این توزیع تکمیلی این‌گونه تعبیر می‌شود که اصولاً حرف تعریف و عنصر ملکیت نما (S<sup>-</sup>) در زبان انگلیسی در جایگاه هسته حرف تعریف قرار دارند لذا حضور هر دو در یک گروه حرف تعریف غیردستوری است (John's book/\*John's the book). ساختار کلاسیک گروه حرف تعریف به‌خوبی از عهده تبیین توزیع تکمیلی حرف تعریف و عنصر ملکیت نما در زبان‌های همچون انگلیسی برمی‌آید. این درحالی است که این دو عنصر همزمان در یک گروه اسمی در زبان‌های ایرانی مشاهده می‌شوند. مثال زیر نمونه‌ای از کردی مرکزی (سورانی) است:

i) kteb-ækæ-yan  
book-DEF-CL.3.PL.OBL  
"کتابشان"

فرضیه گروه اسمی بزرگ به‌خوبی از عهده تبیین باهم‌آیی عنصر معرفه نما و مالک (که واژه بستی غیرفاعلی است) بر می‌آید. در این فرضیه، عنصر معرفه نما در هسته حرف تعریف پایین و واژه بست مالک در هسته حرف تعریف بالا وارد اشتقاق می‌شود.

## کتابنامه

- کلباسی، ایران (۱۳۶۷). ارگتیو در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی. *مجله زبان‌شناسی*، ۱۰، ۸۷-۷۰.
- کریمی، یادگار (۱۳۸۸). ساخت کُنایی: منشاء و ماهیت آن. پایان‌نامه دکتری. دانشگاه علامه طباطبایی.
- کریمی، یادگار (a) (۱۳۹۱). تحلیل نحوی ساخت کُنایی برپایه شواهدی از زبان کردی. *زبان‌پژوهی*، ۷، ۲۱۰-۱۷۷.
- کریمی، یادگار (b) (۱۳۹۱). بازبینی حالت مطلق در ساخت کُنایی (ارگتیو). *پژوهش‌های زبانی*، ۲، ۱۱۳-۹۵.
- کریمی، یادگار و معصومه هاشمی (۱۳۹۱). ساخت کُنایی در گویش دشتی. *مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*، ۴، ۳۶-۱۳.
- رضاییتی کیشه خاله، محرم و جهان‌دوست سبزعلی پور (۱۳۸۶). ساخت ارگتیو در گویش تاتی خلخال. *مجله ادب پژوهی*، ۱، ۸۹-۱۰۶.

میردهقان، مهین‌ناز و نادر جهانگیری (۱۳۸۴). ساخت کنایی دو جزیی در زبان‌های هندی/ اردو، پشتو و بلوچی. *مجله علوم انسانی تربیت مدرس*، ۱۲(۳)، ۹۳-۱۲۲.

- Aldridge, E. (2008). Minimalist analysis of ergativity. *Sophia Linguistica* 55, 123-142.
- Anagnostopoulou, E. (2006). Clitic doubling. In Martin, E. & van Riemsdijk, H. (Eds.), *The Blackwell Companion to Syntax*, 519-581. Malden, MA: Blackwell.
- Baker, M. C. (2012). On the relationship of object agreement and accusative case: Evidence from Amharic. *Linguistic Inquiry*. 43, 255-274.
- Chomsky, N. (1986). *Knowledge of Language: Its Nature, Origin and Use*. New York: Praeger
- \_\_\_\_\_. (2000). Minimalist inquiries: the framework. In Martin, R., Michaels, D. & Uriagereka, J. (Eds.), *Step by Step: Essays on Minimalist Syntax in Honor of Howard Lasnik*, 89-155. Cambridge, MA: MIT Press.
- \_\_\_\_\_. (2001). Derivation by phase. In Kenstowicz, M. (Ed.), *Ken Hale: A Life in Language* 355-426, Cambridge, MA: MIT Press.
- \_\_\_\_\_. (2008). On phases. In Freidin, R., Otero, C. & Zubizarreta, M-L. (Eds.), *Foundational Issues in Linguistic Theory* 133-166, Cambridge, MA: MIT Press
- Dixon, R.M.W. (1994). *Ergativity*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Haig, G. (1998). On the interaction of morphological and syntactic ergativity: Lessons from Kurdish. *Lingua* 105, 149-173.
- \_\_\_\_\_. (2008). *Alignment Change in Iranian Languages: a Construction Grammar Approach*. New York: Mouton de Gruyter.
- Holmberg, A & Odden, D. (2004). Ergativity and role-marking in Hawrami. Paper presented at Syntax of the world's languages (SWL 1), Leipzig, Germany.
- Karimi, Y. (2010). Unaccusative transitives and the Person-Case Constraint effects in Kurdish. *Lingua* 120, 693-716.
- \_\_\_\_\_. (2012). The evolution of ergativity in Iranian languages. *Acta Linguistica Asiatica* 2:1, 23-44.
- \_\_\_\_\_. (2013). Extending Defective Intervention Effects. *The Linguistic Review* 30:1, 51-75.
- Korn, A. (2009). The Ergative System in Balochi from a Typological Perspective. *Iranian Journal of Applied Language Studies* 1, 43-79.
- Kramer, R. (to appear). Clitic Doubling or Object Agreement: The View from Amharic. *Natural Language and Linguistic Theory*. online draft URL: <http://ling.auf.net/lingbuzz/001406>
- Legate, J. (2008). Morphological and abstract case. *Linguistic Inquiry* 39, 55-101.
- Mahajan, A. (1994). The ergativity parameter: have-be alternation. In Proceedings of NELS 24, ed. González, M., 317-331. GLSA, University of Massachusetts, Amherst.
- McGregor, W B. (2009). Typology of ergativity. *Language and Linguistics Compass* 3:1, 480-508.
- Preminger, O. (2009). Breaking Agreements: Distinguishing Agreement and clitic-doubling by their failures. *Linguistic Inquiry*, 40, 619-666.
- Super, M. (1988). The Role of Agreement in Clitic-Doubled Constructions. *Natural Language and Linguistic Theory* 5, 391- 434.
- Uriagereka, J. (1995). Aspects of the Syntax of Clitic Placement in Western Romance. *Linguistic Inquiry* 26, 79-124.
- Woolford, E. (2006). Lexical Case, Inherent Case, and Argument Structure. *Linguistic Inquiry* 37, 111-130.

مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی  
سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱  
تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۸/۱۱  
تاریخ اصلاحات: ۱۳۹۲/۳/۱۸  
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۴/۶  
صص ۱۹-۳۲

## مفهوم عامل در واژه‌های مشتق زبان فارسی

\*عادل رفیعی

### چکیده

نوشته حاضر به مسئله منشأ مفهوم عامل در واژه‌های مشتق از وندهای مشهور به اسم عامل‌ساز در زبان فارسی می‌پردازد. برای این منظور ابتدا سه رویکرد عمده به این مسئله معرفی می‌شود و به کمک داده‌های زبان فارسی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. داده‌های مورد استفاده در تحقیق حاضر شامل تمامی واژه‌های مشتق از پسوندهای «-گر»، «-نده»، «-بان»، «-چی»، «-گار» و «-ار» از فرهنگ هشت جلدی سخن و فرهنگ زانسو می‌شود. تجزیه و تحلیل داده‌های فارسی حاکی از آن است که برخلاف رویکردهای سه‌گانه معرفی شده، مفهوم عامل را نمی‌توان برگرفته از نقش تئای موضوع بیرونی پایه دانست. با در نظر گرفتن این مطلب، دو منشأ احتمالی دیگر برای این مفهوم در واژه‌های مشتق معرفی می‌گردد: معنی وند مستقل از ساخت موضوعی پایه و ساخت صرفی واژه‌های مشتق مورد بررسی. در نهایت با ارائه شواهدی از فرآیندهای اشتقاق و ترکیب در زبان فارسی، معنی خود وند به عنوان منشأ مفهوم عامل در این گروه از واژه‌ها معرفی می‌شود.

واژه‌های کلیدی: عامل، اشتقاق، وند، اصل هم‌نمایی، صرف ساخت-محور

## ۱. مقدمه

در زبان فارسی و زبان‌هایی مانند انگلیسی که از فرآیند اشتقاق استفاده می‌کنند وندهایی وجود دارند که به وندهای اسم عامل‌ساز معروفند. مهم‌ترین این وندها در زبان فارسی عبارتند از «-گر»، «-نده»، «-بان»، «-چی»، «-گار»، و «-ار». به عنوان نمونه‌هایی از واژه‌های مشتق از این پسوندها می‌توان به «اشغالگر»، «گوینده»، «نگهبان»، «درشکه‌چی»، «خواستگار» و «خریدار» اشاره کرد<sup>۱</sup>.

مسئله قابل بررسی در مورد این گروه از واژه‌های غیربسیط، منشأ مفهوم عامل در آنهاست. در پرداختن به این مسئله، ابتدا نظریات مختلف در این باره در قالب سه گروه معرفی می‌شود و مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. پس از بررسی داده‌های فارسی و برشمردن اشکالات وارد بر این نظریات، منشأ متفاوتی برای مفهوم عامل در واژه‌های مشتق معرفی می‌شود.

داده‌های مورد استفاده در تحقیق حاضر شامل تمامی واژه‌های مشتق از پسوندهای «-گر»، «-نده»، «-بان»، «-چی»، «-گار» و «-ار» از فرهنگ هشت جلدی سخن (انوری ۱۳۸۱) و فرهنگ زانسو (کشانی ۱۳۷۲) می‌شود. در کل، تعداد ۴۳۷ واژه مشتق غیرتکراری مبنای تحلیل را تشکیل داده است. از این تعداد، ۲۳۷ مورد مشتق از «-نده»، ۲۸ مورد مشتق از «-ار»، ۴۰ مورد مشتق از «-بان»، ۳۶ مورد مشتق از «-چی»، ۱۳ مورد مشتق از «-گار» و ۱۱۹ مورد مشتق از «-گر» هستند.

## ۲. رویکردهای مختلف در توجیه مفهوم عامل در واژه‌های مشتق

اگر چه مفهوم عامل در واژه‌های مرکب به وفور یافت می‌شود اما تقریباً تمام کارهای صورت گرفته در این زمینه به بررسی منشأ این مفهوم در واژه‌های مشتق محدود شده است. در این بخش رویکردهای مختلف درباره منشأ و چگونگی شکل‌گیری مفهوم عامل در واژه‌های مشتق، معرفی می‌شوند و متعاقباً به کمک داده‌های زبان فارسی مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. همان‌طوری که ذکر شد، نظریات مختلف در این باره در سه گروه قابل دسته‌بندی هستند.

## ۲-۱. تحلیل متکی بر ساخت موضوعی

در تحلیل‌های صرفاً متکی بر ساخت موضوعی، وند خالی از هر گونه معنایی در نظر گرفته می‌شود<sup>۲</sup>. با خالی از معنی دانستن وند، آنگاه سعی می‌شود مفهوم عامل موجود در برخی واژه‌های مشتق با استفاده از ساخت موضوعی پایه‌ای که وند بدان افزوده شده است، توجیه شود. از جمله مهم‌ترین کارهای صورت گرفته با این رویکرد عبارتند از فب (۱۹۸۴)، کیسر و روپر (۱۹۸۴)، لوین و راپاپورت (۱۹۸۸)، بوی (۱۹۸۶)، و راپاپورت هوو و لوین (۱۹۹۲). این آثار عمدتاً به توصیف عملکرد پسوند «-er» و گاه «-ee» اختصاص دارند. از معدود آثار انجام شده در زبان

<sup>۱</sup> مهم‌ترین وند اسم عامل‌ساز در زبان انگلیسی را می‌توان پسوند «-er» دانست. واژه‌های «teacher» و «employer» نمونه واژه‌های مشتق از این پسوند هستند.

<sup>۲</sup> تعاریف ارائه شده در دستورهای سنتی نیز وند را عنصری فاقد معنی می‌دانند که می‌تواند در معنی پایه تصرف کند.

فارسی نیز می‌توان به واحدی لنگرودی و قادری (۱۳۸۹) اشاره کرد که بخشی از آن به مفهوم عامل در واژه‌های مشتق از پسوند «-نده» اختصاص دارد. در تمام این آثار باور بر آن است که پسوندهای اسم عامل‌ساز پس از افزوده شدن به پایه، به موضوع بیرونی آن مقید می‌شوند، آنگاه واژه مشتق مفهوم نقش تتایی را می‌گیرد که موضوع بیرونی پایه داشته است. برای روشن‌تر شدن مطلب به نمونه زیر توجه می‌کنیم:

خرید	+	ار	←	خریدار
فعل				اسم شخص و عامل

می‌دانیم که فعل «خریدن» دارای یک موضوع بیرونی و یک موضوع درونی است. موضوع بیرونی آن، یعنی کسی که عمل خریدن را انجام می‌دهد، دارای نقش تتای عامل می‌باشد. نکته جالب توجه آن است که واژه مشتق «خریدار» نیز دارای معنی عامل است لذا چنین ادعا می‌شود که واژه مشتق مفهوم عامل خود را وام‌دار نقش تتای موضوع بیرونی پایه است. این تحلیل را در مورد واژه‌های مشتق از پسوندهای دیگر نیز - به شرط آن‌که دارای پایه فعلی باشند - عیناً می‌توان وارد دانست.

اولین مسئله‌ای که این تحلیل با آن مواجه می‌شود، وجود مفاهیم غیرعامل نظیر ابزار و تجربه‌گر است. واژه «چاپگر» نمونه‌ای است که نه به شخص، بلکه به ابزار اطلاق می‌شود. به عنوان نمونه‌ای با مفهوم تجربه‌گر نیز می‌توان به واژه «تماشاگر» اشاره کرد.

در توجیه چگونگی شکل‌گیری این گونه مفاهیم غیرعامل، دو راه حل ارائه شده است: راه حل اول را بوی (۱۹۸۶) ارائه می‌دهد. وی مدعی می‌شود که این گونه مفاهیم ناشی از بسط مفهوم عامل‌اند. وی در توجیه مفهوم ابزار در واژه «printer» چنین مدعی می‌شود که در این مورد مفهوم عامل شخص به عامل غیرشخص بسط یافته است. این استدلال در مورد مفهوم ابزار در واژه فارسی «چاپگر» نیز قابل قبول می‌نماید. راه حل دوم را راپاپورت هوواو و لوین (۱۹۹۲) پیشنهاد می‌دهند. به عقیده وی نحوه شکل‌گیری این نوع مفاهیم غیرعامل، از نحوه شکل‌گیری مفهوم عامل متفاوت نیست بلکه این مفاهیم نیز ریشه در نقش تتای موضوع بیرونی پایه دارند اما چون در این موارد نقش تتای این موضوع نه عامل بلکه تجربه‌گر است، واژه مشتق نیز از مفهوم تجربه‌گر برخوردار شده است.

دومین مسئله‌ای که این تحلیل با آن روبروست، وجود مفهوم مفعول محور در پاره‌ای از واژه‌های مشتق از این وندهاست. این مفهوم در میان واژه‌های مشتق از دو پسوند «-نده» و «-ار» به چشم می‌خورد. علی‌رغم آن‌که اغلب واژه‌های مشتق از این دو پسوند، دارای مفهوم فاعل محور هستند، از تعداد کل ۲۶۵ مورد، دست کم می‌توان به ۸ مورد اشاره کرد که از مفهومی مفعول محور برخوردارند. این واژه‌ها عبارتند از: «شکننده»، «پوسنده»، «ترشنده»، «رمنده»، «سوزنده»، «گرفتار»، «نوشتار» و «خواندار». در زبان انگلیسی نیز از میان واژه‌های مشتق از «-er» که عمدتاً دارای مفهوم فاعل محور هستند، می‌توان به واژه «sinker» اشاره کرد که دارای مفهوم مفعول محور است. در توجیه وجود این مفهوم به جملاتی مانند *The ship sank* استناد می‌شود، بدین صورت که فعل *sink* یک فعل آغازی در نظر گرفته می‌شود و بعد چنین استدلال می‌شود که واژه *sinker* مفهوم مفعول محور خود را از موضوع بیرونی پایه گرفته است. این تحلیل را می‌توان صرفاً در مورد برخی از نمونه‌های فارسی نظیر «پوسنده»، و «ترشنده» به کار برد

اما توجیه مفهوم مفعول محور موجود در واژه‌هایی با پایه فعلی غیرآغازین - نظیر «گرفتار»- با این رویکرد غیرممکن است.

تحلیل صرفاً مبتنی بر ساخت موضوعی و مشخصاً نقش تتای موضوع بیرونی پایه، در مواقعی که پایه‌ها از نوع فعلی باشند قادر به توجیه مفهوم فاعل محور، و در مواردی مفعول محور است<sup>۳</sup>، اما مهم‌ترین مسئله این تحلیل هنگامی پیش می‌آید که پایه موجود غیر فعلی و مشخصاً اسمی باشد. واژه‌هایی نظیر «آهنگر» و «راهبان» دارای چنین پایه‌هایی هستند. در واژه‌های مشتق بررسی شده، از میان موارد مشتق از «-نده» و «--ار»، به ترتیب واژه‌های «انبارنده»، و «دوستار» دارای پایه‌های اسمی از نوعی هستند که امکان قائل شدن به موضوعی بیرونی با نقش تتای عامل و متعاقباً انتساب مفهوم عامل واژه مشتق به آن وجود ندارد. تمام واژه‌های مشتق از «-بان» نیز دارای پایه‌های اسمی از این نوع هستند. در میان واژه‌های مشتق از «-گر» نیز ۴۷ مورد دارای پایه‌هایی با این مشخصات هستند. به عنوان نمونه‌هایی از این دست واژه‌ها می‌توان به «باغبان»، «زندانبان»، «کشتی‌بان»، «تصویرگر» و «زرگر» اشاره کرد. تحلیل صرفاً متکی بر ساخت موضوعی پایه در این مورد به بن‌بست می‌رسد<sup>۴</sup>.

## ۲-۲. تحلیل متکی بر ساخت موضوعی به همراه برخی ملاحظات معنایی

وجود وند «-ee» در زبان انگلیسی که برخلاف وند «-er» واژه‌هایی با مفهوم مفعولی به دست می‌دهد، موجب ایجاد تغییراتی در نحوه استفاده از ساخت موضوعی پایه در توجیه مفاهیم موجود در واژه‌های مشتق شده است. وجود مفهوم مفعول محور از یک سو و اصرار در بدون معنی دانستن وند و استفاده از ساخت موضوعی پایه برای توجیه مفاهیم موجود در واژه‌های مشتق، بارکر (۱۹۹۸) را بر آن داشته تا با قائل شدن به وجود برخی ملاحظات معنایی بر روی وند، امکان مقید شدن وند را با موضوع‌هایی غیر از موضوع بیرونی پایه فراهم سازد. وی مدعی می‌شود که تحلیل صرفاً متکی بر ساخت موضوعی نمی‌تواند توصیف جامعی از صرف اشتقاقی به دست دهد لذا در توجیه وجود مفهوم مفعول محور در واژه‌هایی نظیر «addressee» و «employee» برخی محدودیت‌های معنایی را معرفی می‌کند که ناظر بر انتخاب موضوع مناسب پایه هستند. بارکر دو شرط معنایی برای انتخاب موضوع مناسب از سوی پسوند «-ee» ارائه می‌کند: ذی‌شعور بودن<sup>۵</sup> و غیرارادی بودن<sup>۶</sup>. تحت عملکرد این دو محدودیت معنایی، پسوند «-ee»

<sup>۳</sup>- در زبان انگلیسی نمونه‌های بسیاری در مفهوم مفعول محور و با پایه‌های فعلی وجود دارند که نه می‌توان آنها را از نوع افعال آغازی دانست و نه ساخت میانی، به عنوان نمونه «keeper» و «loaner».

<sup>۴</sup>- لازم به ذکر است که برای نوع دیگر از پایه‌های اسمی - با توجه به مفهوم فعلی موجود در آنها - می‌توان به ساخت موضوعی مشابه فعل قائل شد. به عنوان نمونه‌هایی از این دست پایه‌ها می‌توان به «استعمار» و «تجاوز» در «استعمارگر»، و «تجاوزگر» اشاره کرد.

5 - sentient

6 - non- volitionality



در نمونه‌های بالا تنها می‌تواند با موضوع درونی پایه گره بخورد که از نقش تتای پذیرا برخوردار است. به این ترتیب مفهوم مفعول محور موجود در واژه مشتق نیز توجیه می‌شود.

در این رویکرد تحلیل معنایی بسیاری از واژه‌های مشتق دارای مفاهیم فاعلی، و مفعولی به خوبی صورت می‌گیرد<sup>۳</sup>، اما موارد زیادی نیز وجود دارند که این تحلیل قادر به توجیه‌شان نیست و همان اشکال وارد بر رویکرد اول مبنی بر عدم امکان توجیه مفهوم عامل در واژه‌های دارای پایه اسمی، به این رویکرد نیز وارد است. همان‌طوری که در بخش گذشته ذکر شد در میان داده‌های فارسی مورد بررسی، تعداد قابل توجهی دارای پایه‌هایی اسمی هستند که امکان قائل شدن به ساخت موضوعی از نوع ساخت موضوعی پایه‌های فعلی در موردشان وجود ندارد، و لذا راه‌حل بهره‌گیری از نقش تتای موضوع بیرونی، یا درونی در توجیه مفهوم فاعل-محور، یا مفعول-محور در موردشان منتفی است. از سوی دیگر حتی در مواردی که پایه از نوع فعلی نیز باشد، امکان استفاده از مفاهیمی چون ذی‌شعور بودن، یا ارادی/ غیر ارادی بودن- برخلاف موارد انگلیسی مذکور- قابل طرح نیست. برای روشن‌تر شدن مطلب در اینجا به تحلیل معنایی واژه «نوشتار»- که دارای مفهوم مفعول-محور است- می‌پردازیم. پایه فعلی این واژه دارای دو موضوع است. موضوع بیرونی آن دارای نقش تتای عامل است و آشکارا نمی‌تواند تعیین‌کننده مفهوم مفعول-محور واژه مشتق باشد. موضوع درونی نقش تتای پذیرا دارد و به صورت بالقوه می‌تواند منشأ این مفهوم قرار گیرد اما برخلاف موارد انگلیسی مذکور در این مورد نمی‌توان دلیلی مبنی بر نشأت نگرفتن مفهوم عامل از موضوع بیرونی و برگرفتن مفهوم مفعول-محور از موضوع درونی به دست داد. در مورد «ee» شاهد بودیم که این پسوند همواره با موضوعی فاقد شعور و اراده گره می‌خورد، این در حالی است که در مورد نمونه‌های فارسی، در اغلب موارد، شاهد مفهوم فاعل-محور و لذا اخذ مفهوم نقش تتای موضوع بیرونی هستیم.

نکته مهمی که از نگاه بارکر (۱۹۹۸) و نیز دیگر محققین قبل از وی به دور مانده است، مطلبی است که بوی و لیبر (۲۰۰۴) مطرح می‌سازند. طبق گفته ایشان تعداد قابل ملاحظه‌ای واژه مشتق از پسوندهای «er-» و «ee-» وجود دارند که علی‌رغم داشتن پایه‌های اسمی، به لحاظ معنایی به مشتق‌های فعلی شبیه‌اند. این دسته از واژه‌های مشتق دارای پایه اسمی، به مانند واژه‌های مشتق دارای پایه فعلی از مفهومی فرآیندی برخوردارند. این مطلب در مورد بسیاری از واژه‌های مشتق از «-گر» نیز صادق است. واژه «مسگر» در زبان فارسی، و «Londoner» در زبان انگلیسی، نمونه‌هایی از این نوع واژه‌ها هستند. حال سؤال این است که اگر مفهوم فرآیندی در واژه‌های مشتق از فعل را ناشی از مفهوم فرآیندی پایه فعلی بدانیم، وجود این مفهوم در واژه‌های مشتق با پایه اسمی چگونه قابل توجیه است؟ این مسئله امکان معنی‌دار بودن پسوند اشتقاقی را پیش می‌کشد.

## ۲-۳. تحلیل متکی بر ساخت موضوعی و محتوای معنایی وند

در رویکرد سوم به تحلیل معنایی واژه‌های مشتق، وندهای اشتقاقی صورت‌هایی در نظر گرفته می‌شوند که از محتوای معنایی برخوردارند. دو اثر بوی و لیبر (۲۰۰۴)، و لیبر (۲۰۰۴) را می‌توان مهم‌ترین آثار با این رویکرد

دانست.<sup>۷</sup> در مدل ارائه شده توسط ایشان، دو سطح معنایی برای واحدهای واژگانی در نظر گرفته می‌شود: سطح اسکلت معنایی و سطح بدنه معنایی. اسکلت معنایی سطحی از معنی است که نظام دستوری زبان نسبت به آن حساس است، در مقابل سطح دوم برای نظام دستوری زبان حائز اهمیت نیست و تنها باعث ایجاد تمایز بین واژه‌هایی می‌شود که از اسکلت معنایی یکسانی برخوردارند. اسکلت معنایی واژه‌ها با استفاده از تعداد محدودی مؤلفه معنایی توصیف می‌شود<sup>۸</sup> که می‌توانند به صورت میان مقوله‌ای به کار روند. ویژگی میان مقوله‌ای بودن این مؤلفه‌ها باعث می‌شود تا بتوان به کمک تعداد محدودی مؤلفه معنایی واژه‌های متعلق به مقولات و زیر مقولات دستوری مختلف را توصیف کرد. در این مدل فرض بر آن است که وندهای اشتقاقی زبان همچون واژه‌های بسیط دارای اسکلت معنایی هستند اما برخلاف آنها فاقد بدنه معنایی هستند.<sup>۹</sup>

با توجه به هسته بودن پسوند، اسکلت معنایی [+ماده، پویا] برای پسوندهای اسم عامل‌ساز در نظر گرفته می‌شود. این اسکلت معنایی حاکی از آن است که واژه‌های مشتق از این وندها همگی اسم‌هایی عینی با مفهومی پویا هستند. آنگاه صورت‌بندی چگونگی ظهور یک واحد ارجاعی از هم‌نشینی دو جزء تشکیل‌دهنده واژه مشتق، یعنی پایه و وند- به دست داده می‌شود. در انجام این کار بوی و لیبر به محدودیت هم‌نمایگی<sup>۱۰</sup> متوسل می‌شوند که ریشه در آرای بوی (۱۹۸۶)، راپاپورت هوواو و لوین (۱۹۹۲) و بارکر (۱۹۹۸) دارد. محدودیت هم‌نمایگی ناظر بر آن است که به هنگام تشکیل یک واحد ارجاعی از دو اسکلت معنایی، بالاترین موضوع غیر هسته با بالاترین موضوع هسته هم نمایه می‌شود. چنانچه هسته در انتخاب موضوع دارای شرایطی باشد هم‌نمایگی باید در راستای برآورده کردن این شرایط صورت پذیرد. تحلیل ایشان در مورد واژه‌های دارای پایه فعلی- مانند تحلیل محققین قبلی- به مشکلی بر نمی‌خورد:

«گوینده»

گوی -نده

[+پویا(i), []] ، [+ماده، پویا(i)]

در این راستا تحلیل ویلیامز (۱۹۸۱) و هیگن باتم (۱۹۸۵) را می‌توان مطرح کرد که طبق آن اسامی دارای دست کم یک موضوع بیرونی به نام موضوع ارجاعی (referential argument) هستند. پسوند «-er» نیز به سبب اسم‌ساز بودن دارای ساخت موضوعی از نوع ساخت موضوعی اسامی است. ساخت موضوعی این پسوند در نمودار فوق و درون اسکلت معنایی آن به شکل [] مشخص شده است.

<sup>۷</sup>- در زبان فارسی نیز مقاله کریمی‌دوستان و مرادی (۱۳۹۰) در این چارچوب تدوین شده است.

<sup>۸</sup>- نحوه صورت‌بندی و مؤلفه‌های معنایی به کار رفته در اسکلت معنایی برگرفته از جکنداف (۱۹۹۰) است.

<sup>۹</sup>- برای مطالعه درباره نحوه به کارگیری مدل اسکلت- بدنه معنایی در اشتقاق زبان فارسی می‌توان به رفیعی (۱۳۸۹) رجوع کرد.

اشتقاق واژه‌هایی نظیر «استعمارگر»<sup>۱۱</sup> نیز در این چارچوب کاملاً توجیه‌پذیر است. همچنین این تحلیل در توجیه چگونگی الحاق پسوندهای اسم عامل‌ساز به افعال آغازی نیز، با توجه به نوع نقش تنای بیرونی پایه کاملاً جوابگوست.

برخلاف تحلیل‌های قبلی در این تحلیل با قائل شدن به وجود معنی برای وند و قرار دادن مؤلفه پویا در اسکلت معنایی پسوندهای اسم عامل‌ساز، مفهوم فرآیندی موجود در واژه‌های مشتق دارای پایه اسمی نظیر «زرگر»، و «مسگر» امکان توجیه می‌یابد. با این‌حال و علی‌رغم رفع مسئله مفهوم فرآیندی، توجیه مفهوم عامل کماکان امکان‌پذیر نیست.

طبق آنچه ذکر شد از رویکرد دوم به بعد توجه به معنی خود وند معطوف شده است. توجه به معنی در ابتدا با قائل شدن به وجود برخی ملاحظات معنایی بر عملکرد وندها نشان داده شد. در نهایت در رویکرد سوم نوعی معنی - از نوع اسکلت معنایی - برای وندها در نظر گرفته شد. با این حال منشأ مفهوم عامل در واژه‌های مشتق همواره در ساخت موضوعی پایه جستجو شده است. پس از بررسی واژه‌های مشتق استخراج شده فارسی، ذکر دو نکته درباره تحلیل متکی بر ساخت موضوعی و محتوای معنایی وند لازم است:

نخست آن که این تحلیل نیز مثل دو تحلیل قبل، در بهترین شرایط می‌تواند وجود مفهوم عامل را تنها در واژه‌هایی توجیه کند که یا دارای پایه فعلی هستند، یا دارای پایه اسمی که ساخت موضوعی خود را از افعال گرفته است. به عنوان نمونه‌هایی برای گروه اول می‌توان از «جوینده»، «آموزگار»، و «خریدار» نام برد. برای گروه دوم نیز می‌توان «استعمارگر»، و «قاچاقچی» را نمونه آورد. این در حالی است که پسوندهای موسوم به اسم عامل‌ساز در زبان فارسی تعداد بسیار زیادی واژه نظیر «زرگر»، «درشکه‌چی»، و «باغبان» به دست می‌دهند که پایه‌هایشان آشکارا فاقد ساخت موضوعی از نوع افعال می‌باشند و لذا نمی‌توان موضوعی بیرونی با نقش تنای عامل برایشان در نظر گرفت تا با اتکا به آن بتوان وجود مفهوم عامل را توجیه کرد. همان طوری که در بخش ۲-۱ ذکر شد، از میان واژه‌های مشتق فارسی بررسی شده، علاوه بر واژه‌های «انبارنده»، و «دوستار»، تمام واژه‌های مشتق از «- بان» و نیز ۴۷ مورد از واژه‌های مشتق از «-گر» دارای پایه‌های اسمی از نوعی هستند که نمی‌توان برایشان ساخت موضوعی از نوع ساخت موضوعی افعال در نظر گرفت.

ایراد دوم به اصل هم‌نمایی مربوط است. ایراد بر اصل هم‌نمایی قابل تعمیم به کل ایده بهره‌گیری از ساخت موضوعی در توجیه مفهوم عامل در این واژه‌هاست. به طور کل دو اشکال عمده نیز بر اصل هم‌نمایی وارد است: الف) علی‌رغم آن‌چه در اصل هم‌نمایی درباره اخذ نقش تنای بالاترین موضوع پایه توسط موضوع پسوند گفته می‌شود، موارد زیادی وجود دارند که نقش تنای بالاترین موضوع پایه نقشی در مفهوم موجود در واژه مشتق ندارد. این وضعیت در مورد تعداد قابل توجهی از واژه‌های فارسی مورد بررسی حاکم است. به‌طور مشخص

<sup>۱۱</sup> -/استعمارگر اگر چه اسم است اما از ساخت موضوعی فعل «استعمار کردن» برخوردار است. لذا می‌توان به وجود موضوعی بیرونی با نقش تنای عامل قائل شد.

واژه‌های «گرفتار»، «نوشتر»، «خواندار»، «ایستار»، «جستار»، «دیدار»، «رفتار»، «شنیدار»، «کردار»، «کشتار»، «گشتار»، و «گفتار» چنین هستند. همچنین تمامی واژه‌های مشتق از «-بان» - به سبب دارا بودن پایه‌های اسمی نظیر «باغ»، «در» و موارد مشابه از چنین وضعیتی برخوردارند. آن دسته از واژه‌های مشتق از «-گر» نیز که دارای پایه از نوع اسم عینی هستند نیز جزو این دسته‌اند. از میان واژه‌های مشتق از «-گار» نیز می‌توان به سه واژه «خداوندگار»، «روزگار»، و «یادگار» اشاره کرد که دارای چنین وضعیتی هستند.

ب) بر طبق اصل هم‌نمایی، به سبب هم‌نمای شدن و اخذ نقش تئای بالاترین موضوع پایه توسط بالاترین موضوع پسوند، باید در دیگر واژه‌های مشتق نظیر «خریدن»، «زایمان»، و «دیدگاه» نیز به سبب وجود ساخت موضوعی فعلی شاهد وجود مفهوم عامل باشیم، در حالی که چنین نیست و هیچ دلیلی نیز مبنی بر عمل نکردن اصل هم‌نمایی بر روی این قبیل واژه‌های مشتق وجود ندارد. با توجه به آنچه ذکر شد می‌توان مدعی شد که تحلیل متکی بر ساخت موضوعی پایه و نقش تئای موضوع‌های آن نمی‌تواند تحلیل جامعی در مورد منشأ مفهوم عامل به دست دهد.

### ۳. منشأ مفهوم عامل در واژه‌های مشتق زبان فارسی

با کنار گذاشتن اصل هم‌نمایی و متعاقباً رد تأثیر ساخت موضوعی در تعیین مفهوم عامل در واژه‌های مشتق، به نظر می‌رسد تنها بتوان دو منشأ دیگر برای آن قائل شد: معنی وند بدون توجه به ساخت موضوعی پایه و ساخت صرفی واژه‌های مشتق. در زیر این دو منشأ احتمالی به ترتیب معرفی شده و مورد ارزیابی قرار می‌گیرند:

#### ۳-۱. معنی وند

با کنار گذاشتن نقش ساخت موضوعی در شکل‌گیری مفهوم عامل در واژه‌های مشتق، این مسئله پیش می‌آید که آیا صرفاً با اتکا به معنی وند می‌توان وجود مفهوم عامل را توجیه کرد یا خیر. همان طوری که ذکر شد در تحلیل بوی و لیبر (۲۰۰۴) و در چارچوب معنی‌شناسی دستوری، معنی این گونه وندها [+ماده، پویا] در نظر گرفته می‌شود<sup>۱۲</sup> با پذیرش حضور این دو مؤلفه در ساختار معنایی وندهای اسم عامل‌ساز و قائل شدن به عملکرد نوعی فرآیند چندمعنی‌شدگی، به نظر می‌رسد جواب این پرسش مثبت باشد. با هسته دانستن پسوند در واژه‌های مشتق، و پذیرش معنی [+ماده، پویا] برای پسوندهای مورد بررسی، انتظار می‌رود تمامی واژه‌های حاصل از این وندها از دو مفهوم اسم عینی و فرآیند برخوردار باشند. حال سؤال این است که اسامی دارای این اسکلت معنایی اساساً چه مفاهیمی را می‌توانند به خود بگیرند؟ به نظر می‌رسد حضور همزمان معانی اسم و فرآیند در یک اسم صرفاً می‌تواند منجر به شکل‌گیری یکی از این مفاهیم شود: اسمی که فرآیندی را انجام می‌دهد (مفهوم فاعل محور)، اسمی که فرآیند

<sup>۱۲</sup> -واژه‌های مشتق از وندهای مورد بررسی در مقاله حاضر حاصل عملکرد فرآیند تبدیل صفت به اسم هستند، اما در این جا وضعیت نهایی آنها - یعنی اسم - مد نظر قرار گرفته است.

برروی آن انجام می‌شود (مفهوم مفعول محور)، اسمی که نشانگر یک فرآیند است (مفهوم اسم عمل)، و اسمی که نه مفهوم فرآیند بلکه مفهوم ایستایی را در خود دارد (مفهوم اسم ایستا). شکل‌گیری معانی مختلف اما مرتبط به هم که دارای معنای مرکزی یکسانی هستند، ناشی از چندمعنی‌شدگی منطقی<sup>۱۳</sup> است. چندمعنی‌شدگی منطقی نوعی از چندمعنایی حاصل از کم تخصیص بودن<sup>۱۴</sup> معنی عناصر زبانی می‌باشد (لیبر ۲۰۰۴: ۱۱).

در مورد گروه اسم ایستا لازم به توضیح است که مؤلفه پویایی می‌تواند دو ارزش + یا - به خود بگیرد. این مؤلفه با ارزش مثبت نشانگر یک رویداد است و وقتی در درون یک اسم قرار می‌گیرد، اسمی فرآیندی به دست می‌دهد که می‌تواند مفهوم فاعل محور، مفعول محور، یا اسم عمل داشته باشد. در مقابل این مؤلفه با ارزش منفی مفهومی ایستا دارد و ناظر است بر فعل‌های غیرفرآیندی شامل «استن»، «بودن»، و «داشتن». چنانچه این مؤلفه با ارزش منفی در درون یک اسم قرار گیرد، ماحصل اسمی خواهد شد که برای نامیدنش از اصطلاح اسم ایستا استفاده کردیم. با مبنا قرار دادن مؤلفه‌های ماده و پویا در درون وند و نشأت گرفتن مفاهیم چهارگانه حاصل از چندمعنایی منطقی، مشخص می‌شود که مفهوم عامل در واژه‌های مشتق یک مفهوم ثانویه است.

بررسی واژه‌های مشتق فارسی استخراج شده مؤید حضور مفاهیم چهارگانه فوق در واژه‌های مشتق است. در زیر چندمعنی‌شدگی واژه‌های مشتق از پسوندهای فارسی را بررسی می‌کنیم:

واژه‌های مشتق از «-نده» متعلق به یکی از دو مفهوم فاعل محور، یا مفعول محور هستند. به طور مشخص از میان ۲۳۷ واژه مشتق از این وند، ۵ واژه از مفهوم مفعول محور برخوردارند. نکته جالب توجه این که برای برخی از واژه‌های دارای مفهوم فاعل محور می‌توان کارکرد مفعول محور را نیز در بافت‌های معین در نظر گرفت. در زیر به نقل از کریمی‌دوستان و مرادی (۱۳۹۰) به دو کارکرد مختلف واژه «شکننده» در دو جمله مختلف اشاره می‌کنیم:

(۱) ناخن‌ها کماکان نرم و شکننده هستند.

(۲) شکننده رکورد رضازاده بهترین وزنه‌بردار المپیاد ایرانیان شد.

واژه «شکننده» در نمونه اول دارای مفهوم مفعول محور و در نمونه دوم دارای مفهوم فاعل محور است. این امر می‌تواند نشان از امکان عملکرد فرآیند چندمعنی‌شدگی داشته باشد که برگرفته از دو مؤلفه معنایی ماده و پویا است و در موقعیت‌های مختلف می‌تواند در دو مفهوم متفاوت اما مرتبط به هم به کار رود.

حال به معانی مختلف واژه‌های مشتق از «-ار» می‌پردازیم. تحلیل معنایی واژه‌های مشتق از این پسوند نشان از دسته‌بندی چهارگانه فاعل محور، مفعول محور، اسم عمل، و اسم ایستا دارد. به طور مشخص از ۲۸ واژه مورد بررسی ۸ مورد به مقوله فاعل محور، ۳ مورد مفعول محور، ۱۰ مورد اسم عمل، و ۷ مورد اسم ایستا تعلق دارند. برای هر یک از این مقوله‌ها می‌توان به ترتیب این نمونه‌ها را شاهد آورد: «خریدار»، «گرفتار»، «جستار» و «برخوردار». تمامی واژه‌های مشتق از «-بان» به مقوله فاعل محور تعلق دارند.

<sup>13</sup> - logical polysemy

<sup>14</sup> - underspecification

واژه‌های مشتق از «-چی» به دو مقوله فاعل محور و اسم ایستا تعلق دارند. البته تعداد واژه‌های دارای مفهوم فاعل محور- مانند وضعیت حاکم بر اغلب واژه‌های مشتق از پسوندهای دیگر مورد بررسی- بسیار بیشتر از واژه‌های دارای مفهوم اسم ایستا است. نمونه واژه متعلق به مقوله دوم «انزلیچی» است. نکته مهم این که با دقت در برخی واژه‌های دارای مفهوم فاعل محور، می‌توان معنی اسم ایستا را نیز- در بافت‌های مناسب- برایشان در نظر گرفت. مثلاً واژه «تراکتورچی» هم می‌تواند به معنی «شخصی که عملی را با تراکتور انجام می‌دهد» باشد و هم مثلاً «کسی که هوادار تیم تراکتورسازی است».

حال به واژه‌های مشتق از «-گار» می‌پردازیم. واژه‌های مشتق از این پسوند نیز به دو گروه فاعل محور و اسم ایستا تعلق دارند. به طور مشخص از ۱۳ مورد واژه مشتق از «-گار»، ۱۰ مورد دارای مفهوم فاعل محور و ۳ مورد اسم ایستا می‌باشد. دو واژه «آفریدگار» و «یادگار» به ترتیب نمونه‌هایی از این دو مقوله هستند. در نهایت به واژه‌های مشتق از «-گر» اشاره می‌کنیم. تحلیل معنایی واژه‌های مشتق از این پسوند نشان می‌دهد که تمامی این واژه‌ها به مقوله فاعل محور تعلق دارند، حتی اگر پایه آن‌ها از نوع اسم عینی، نظیر «مس» و جز آن باشد.

با توجه به حیظه چندمعنی‌شدگی واژه‌های مشتق فارسی مورد بررسی، می‌توان مدعی شد مفهوم عامل، در کنار مفاهیم دیگر، برگرفته از معنی خود وند است که از معنایی کم تخصیص برخوردار بوده و امکان بروز چندمعنی‌شدگی منطقی را فراهم می‌سازد.

### ۲-۳. ساخت صرفی واژه‌های مشتق

منشأ مفهوم عامل را شاید بتوان در ساخت صرفی واژه‌های مشتق نیز جستجو کرد. ایده استفاده از مفهوم ساخت اولین بار توسط گلدبرگ (۲۰۰۶) در تحلیل‌های نحوی به کار گرفته شده و نام دستور ساخت- محور را به خود گرفت. بوی (۲۰۱۰) نیز با الهام از دستور ساخت- محور، مفهوم ساخت را در تحلیل‌های صرفی به کار برد و عنوان صرف ساخت- محور را بر آن نهاده. صرف ساخت- محور نظریه‌ای است درباره ساختار واژه‌های غیربسیط. این نظریه، با رویکردی جانشینی به صرف، برای توصیف و بررسی رابطه نظام‌مند بین صورت و معنی در واژه‌سازی، از مفهوم ساخت بهره می‌برد. در این نظریه، با استفاده از طرح‌واره‌های ساختی شامل یک ساخت و سازه‌های حاصل از آن، واژه‌سازی، ساختار واژگان و رابطه بین صرف، نحو و واژگان مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این رویکرد توصیف ساختمان یک واژه غیربسیط حاصل تجمیع تکواژها در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه ساختار کلی واژه با قائل شدن به وجود برخی ساخت‌های خاص صرفی توجیه می‌شود.<sup>۱۵</sup> نکته حائز اهمیت برای نوشته حاضر این است که در صرف ساخت- محور اساساً هیچ معنایی برای وند در نظر گرفته نمی‌شود.

<sup>۱۵</sup>- برای مطالعه بیشتر درباره نظریه صرف ساخت-محور می‌توان به بوی (۲۰۱۰ و ۲۰۱۲) رجوع کرد. در زبان فارسی نیز می‌توان از رفیعی (۱۳۹۱) استفاده کرد.

حال به مسئله منشأ مفهوم عامل در برخی واژه‌های مشتق در این چارچوب می‌پردازیم. طبق آنچه در صرف ساخت-محور ذکر می‌شود بر اساس واژه‌های غیربسیط نظیر «زرگر»، «مسگر»، «آهنگر»، و موارد مشابه طرح‌واره زیر را می‌توان متصور شد: <[[x]Ni gar]Nj ↔ [AGENT with relation R to SEMi]j>

این طرح‌واره بیانگر نوعی تعمیم در صورت و معنی اسامی دارای پسوند «-گر» در واژگان زبان فارسی است و می‌تواند بدون انتساب هر گونه معنایی برای وند، مبنای ساخت اسامی جدیدی با مفهوم عامل واقع شود. طبق این طرح‌واره، وند «-گر» خالی از هر نوع معنایی است و معنی واژه مشتق برآیند معنی پایه و ساختی است که در آن قرار گرفته است. بدین ترتیب مفهوم عامل، یا هر مفهوم دیگری در سطح معنی‌شناسی دستوری را ساخت رقم می‌زند نه معنی وند. بدیهی است که در این رویکرد قائل شدن به هسته بودن وند نیز مطرح نیست.

#### ۴. نتیجه

با توجه به تحلیل داده‌های فارسی، به نظر نمی‌رسد بهره‌گیری از ساخت موضوعی و مشخصاً نقش‌های تتای موضوع‌های پایه برای توجیه مفهوم عامل در واژه‌های مشتق از وندهای مشهور به اسم عامل‌ساز کارآمد باشد. برای توجیه مفهوم عامل در این گروه از واژه‌ها یا باید این مفهوم را در معنی خود وند جستجو کرد و یا با قائل شدن به وجود ساخت صرفی برای هر وند، آن را بخشی از ساخت صرفی دانست. در مقام مقایسه دو منشأ ذکر شده برای مفهوم عامل، سه مطلب دیدگاه نخست مبنی بر منشأ مفهوم عامل در معنی خود وند را در مقابل دیدگاه دوم تقویت می‌کند:

اول) وجود واژه‌های مشتق دارای مفهوم مفعول محور، اسم عمل و اسم ایستا در کنار خیل واژه‌هایی با مفهوم فاعل محور منعکس‌کننده مقوله‌بندی چهارگانه در دیدگاه اول است.

دوم) شاهد بعدی در تقویت دیدگاه نخست را می‌توان از تحلیل معنایی کلمات مرکب غیرفعلی آورد که یکی از اجزایشان از مشتقات فعل است. به عنوان نمونه‌هایی از این نوع واژه‌ها می‌توان به «پلوپز»، «گوشت‌خوار»، و «ناخن‌گیر» اشاره کرد. در تمام این موارد مفهوم عامل حضور دارد. نکته قابل توجه در ساختار این واژه‌ها حضور دو مؤلفه معنایی [ماده] و [پویا] در کنار هم است. در نمونه‌های ارائه شده جزء اول به مقوله اسم تعلق دارد و جزء دوم نیز با داشتن اسکلت معنایی [پویا] از مفهوم فرآیند برخوردار است. این بدان معنی است که این نوع واژه‌های مرکب و واژه‌های مشتق از پسوندهای مشهور به اسم عامل‌ساز، در سطح معنی‌شناسی دستوری عیناً از یک اسکلت معنایی برخوردارند. حال انتظار این است که در این گروه از کلمات مرکب غیر فعلی نیز حضور این معانی در اسکلت معنایی منجر به شکل‌گیری واژه‌هایی شود که صرفاً در یکی از چهار مقوله فاعل محور، مفعول محور، اسم عمل، یا اسم ایستا جای بگیرند. بررسی داده‌های موجود این وضعیت را تأیید می‌کند. واژه‌های مرکب اسمی دارای پایه فعلی در زبان فارسی عمدتاً از معنی فاعل محور برخوردارند (نمونه‌هایی از این نوع واژه‌های مرکب را در بالا شاهد آوردیم). با این حال مواردی که دارای معنی مفعول محور، اسم عمل، یا اسم ایستا باشند نیز به وفور یافت می‌شود. به عنوان نمونه‌های دارای معنی مفعول محور می‌توان به «لگدکوب» و «دستباف» اشاره کرد. از میان واژه‌های مرکب

اسمی با معنی اسم عمل نیز می‌توان از «پاگشا»، «کارکرد» و «دستبرد» نام برد. «تاجدار» نیز نمونه‌ای است با مفهوم اسم ایستا.

سوم) در میان آن دسته از واژه‌های مرکب متعلق به مقوله نحوی اسم که فاقد جزء فعلی‌اند، واژه‌ای که از مفهوم فاعل محور، مفعول محور، اسم عمل، یا اسم ایستا برخوردار باشد دیده نمی‌شود. این امر می‌تواند ایده منشأ گرفتن مفهوم عامل از اجزای معنایی اسم عینی و فرآیند را تقویت کند.

در نهایت لازم به ذکر است که رد ساخت صرفی به عنوان منشأ مفهوم عامل در واژه‌های مشتق به معنی رد وجود چنین ساخت‌هایی نیست، بلکه لزوم قائل شدن به معنی برای وند را پیش می‌کشد، همچنین بیانگر این نکته نیز است که مفاهیم منسوب به ساخت صرفی الزاماً قراردادی نیستند و می‌توانند حاصل تعامل بین اجزای حاضر در ساخت باشند. شاید قائل شدن به وجود ساخت‌هایی صرفی که در آن وند نیز حاوی اطلاعات معنایی- در سطح اسکلت معنایی و به صورت کم تخصیص یافته- باشد بتواند چارچوب مناسب‌تری برای طرح این مسئله و مسائل مشابه در حوزه معنی‌شناسی واژگانی فراهم آورد.

### پی‌نوشت‌ها

الف- البته باید متذکر شد که در برخی موارد نیاز به تحلیل‌های پیچیده‌تری احساس می‌شود. تحلیل معنایی واژه‌های «addressee»، «standee» و «amputee» از این نوع است. به عنوان مثال در مورد واژه اول، «- ee» نمی‌تواند با موضوع درونی پایه به سبب ذی‌شعور بودنش گره بخورد و نقش تائیس را اخذ نماید. تنها موضوع مناسب در ساخت موضوعی پایه آن است که مفعول غیرمستقیم به حساب می‌آید و از نقش تئای هدف (goal) برخوردار است.

### کتابنامه

- انوری، حسن. (۱۳۸۱) فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن.
- رفیعی، عادل. (۱۳۸۹) «اشتقاق پسوندی در زبان فارسی»، مجله دستور (ویژه‌نامه فصلنامه علمی- پژوهشنامه فرهنگستان)، شماره چهارم، صص ۱۰۵-۶۹.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۹۱) «صرف ساخت محور: شواهدی از فرآیندهای واژه‌سازی در زبان فارسی»، مجموعه مقالات هشتمین کنفرانس زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی ۳۲۷-۳۳۶.
- کریمی‌دوستان، غلامحسین و ابراهیم مرادی. (۱۳۹۰) «بررسی نقش معنایی پسوندهای - نده و - ار در زبان فارسی»، مجله پژوهش‌های زبانی، دوره ۲، شماره ۱، صص ۱۲۸-۱۰۱.
- کشانی، خسرو. (۱۳۷۲) فرهنگ فارسی زانسو، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کلباسی، ایران. (۱۳۷۱) ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مقرب، مصطفی. (۱۳۷۲) ترکیب در زبان فارسی، تهران: توس.
- واحدی‌لنگرودی، محمدمهدی و مهدی قادری. (۱۳۸۹) «ساخت موضوعی کلمات مشتق در زبان فارسی»، زبان‌شناخت، سال اول، شماره اول، صص ۷۴-۵۷.



- Barker, C. (1998) Episodic -ee in English: a thematic role constraint on new word formation. *Language* 74.4, 695-727.
- Booij, G. (1986). Form and meaning in morphology: the case of Dutch agent nouns, *Linguistics* 24, 503-517
- \_\_\_\_\_. (2010). *Construction Morphology*, Oxford: Oxford University Press.
- \_\_\_\_\_. (to appear). Dutch Word formation. In Peter O. Muller, Ingeborg Ohnheiser, Susan Olsen and Franz Rainer (Eds.). *Word formation. An international handbook of the languages of Europe*. Berlin: De Gruyter.
- Booij, G. and Rochelle Lieber (2004) on the paradigmatic nature of affixal semantics in English and Dutch. *Linguistics* 42, 327-357.
- Goldberg, A. (2006). *Constructions at Work, the Nature of Generalization in Language* Oxford: Oxford University Press.
- Higginbotham, J. (1985) On semantics. *Linguistic Inquiry*, 16: 547-593.
- Jackendoff, R. (1990) *Semantic Structures*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Keyser, Jay and Thomas Roeper (1984) On the Middle and Ergative Constructions in English, *Linguistic Inquiry* 15/3, 381-416
- Levin, B. and M. Rappaport (1988) Nonevent -er Nominals: a Probe into argument structure, *Linguistics* 26, 1067-1084.
- Lieber, R. (2004) *Morphology and Lexical Semantics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Rappaport Hovav, M. and Beth Levin (1992) -er nominals: implications for a theory of argument structure. In T. Stowell and E. Wehrli, eds., *Syntax and Semantics, vol. XXVI: Syntax and the Lexicon*. 127-53. New York: Academic Press.
- Sproat, R. (1985) On Deriving the Lexicon. PhD dissertation, Massachusetts Institute of Technology, Cambridge, MA.
- Williams, E. (1981) Argument Structure and Morphology. *The Linguistic Review* 1, 81-114.



مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی  
سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱  
تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۱۲/۲۲  
تاریخ اصلاحات: ۱۳۹۱/۱۰/۰۶  
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۰۱  
صص ۵۰-۳۳

## چگونگی تشکیل ترکیب‌های عطفی و تمایز آنها از گروه‌های نحوی

\* بشیر جم

### چکیده

درباره کلمات مرکب در زبان فارسی پژوهش‌های بسیاری صورت پذیرفته است ولی در مورد ترکیب‌های عطفی که گونه‌ای از کلمات مرکب هستند، فقط در برخی از منابع نکاتی به صورت گذرا بیان شده است. ترکیب عطفی ساختی متشکل از دو واژه است که بین دو واژه عنصر پیوندی «و» وجود دارد. این نشانه همپایگی یا حرف ربط که به صورت واکه [O] تلفظ می‌گردد، ممکن است در اثر بسامد بالای کاربرد یا به منظور برطرف کردن التقای واکه‌ها در برخی ترکیب‌ها حذف شود. از این دست می‌توان به ترکیب‌های «زد و خورد»، «دل و جرأت» و «بساز بفروش» اشاره کرد. هدف اصلی این مقاله تبیین و دسته‌بندی عواملی است که مشخص می‌کنند در ترکیب‌های عطفی چه نوع واژه‌هایی باید پیش و پس از «و» قرار بگیرند. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که عوامل مختلف آوایی، ساختواژی، نحوی، معنایی و کاربردشناختی در تعیین آرایش واژه‌های این نوع ترکیب‌ها نقش دارند. طبق آمار ارائه شده در این پژوهش، مهمترین نقش‌را عوامل آوایی ایفا می‌کنند. این عوامل در قالب قاعده‌ها و گرایش‌ها دسته‌بندی شده، مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. هدف دیگر این پژوهش که در واقع زمینه‌ساز هدف اصلی است، دست یافتن به معیاری مناسب برای بازشناختن ترکیب‌های عطفی از گروه‌های نحوی است. مسلماً ابتدا باید ترکیب بودن این ساخت‌های همپایه اثبات شود تا بتوان چگونگی تشکیل آنها را مورد تحلیل قرارداد.

**واژه‌های کلیدی:** ترکیب عطفی، ترکیب متوازن، گروه نحوی، تکیه اصلی، ثبات درونی.

## ۱. مقدمه

ترکیب عطفی ساختی متشکل از دو واژه است که بین دو واژه عنصر پیوندی «و» وجود دارد. این نشانه‌ی همپایگی یا حرف ربط که به صورت واکه‌ی [O] تلفظ می‌گردد ممکن است در اثر بسامد بالای کاربرد یا به منظور برطرف کردن التقای واکه‌ها در برخی ترکیب‌ها حذف شود. پیش از پرداختن به چگونگی تشکیل ترکیب‌های عطفی باید ترکیب بودن آنها را اثبات کرد تا از گروه‌های نحوی متمایز شوند. برای تمایز ترکیبات از ساخت‌های نحوی، زبان‌شناسان ملاک‌های گوناگونی را مطرح ساخته‌اند که در این بخش به بررسی این ملاک‌ها پرداخته می‌شود تا مشخص گردد که کدام یک در مورد ترکیبات عطفی مفیدتر است و می‌توان به وسیله آن، ترکیب بودن آنها را ثابت کرد.

زبان‌شناسانی همچون بلومفیلد (۱۹۳۵)، لیز (۱۹۶۰) و مرچند (۱۹۶۹) ملاک آوایی تکیه را برای تشخیص ترکیب از غیرترکیب ضروری و لازم می‌دانند. طبق نظر آنان اگر در یک ساخت «اسم + اسم»، اجزاء دارای دو تکیه اصلی باشند، آن ساخت یک گروه نحوی است و چنانچه آن اجزاء فقط یک تکیه اصلی داشته باشند ترکیب به‌شمار می‌روند.

بدین ترتیب ساخت‌های *b'ank h'oliday*، *c'arbon d'ioxide* و *g'arden c'ity* از آنجا که دو تکیه اصلی دارند، گروه نحوی هستند، و ساخت‌های *b'ank rate*، *c'arbon-paper* و *g'arden party* چون یک تکیه اصلی دارند ترکیب به‌شمار می‌روند. به عقیده چامسکی و هله (۱۹۶۸) در زبان انگلیسی اگر تکیه بر سمت چپ‌ترین جزء واقع گردد، ترکیب به حساب می‌آید و اگر بر سمت راست‌ترین جزء قرار گیرد، گروه نحوی است. از این رو، *black board er'aser* ترکیب و *black board er'aser* گروه نحوی است. در تأیید این مطلب کارسترز- مک کارتی (۲۰۰۲) نیز بیان می‌کند که نمونه‌های سمت چپ ساخت نحوی و نمونه‌های سمت راست ترکیب هستند:

(1) a. black b'oard

تخته سیاه

(2) a. white h'ouse

خانه سفید

b. bl'ack board

تخته سیاه

b.(The) Wh'ite House

کاخ سفید

البته کارسترز- مک کارتی (۲۰۰۲) می‌افزاید که هنگام تأکید بر تقابل بین دو چیز، تکیه اصلی یک گروه نحوی از واژه دوم به واژه اول منتقل می‌گردد:

(3) They live in a wh'ite house, not in a yellow one!

از سویی دیگر، لیبر (۲۰۰۹) اظهار می‌دارد که تکیه همیشه بر سمت چپ‌ترین جزء واقع نمی‌گردد. برای نمونه، برخلاف *apple cake* که طبق روال با تکیه جزء سمت چپ تلفظ می‌شود، اکثر گویشوران، *apple pie* را با قراردادن تکیه بر جزء سمت راست تلفظ می‌کنند. این در حالی است که هر دو ساخت ترکیب به‌شمار می‌روند. برخی دیگر از زبان‌شناسان همچون آدامز (۱۹۷۳)، بائر (۱۹۷۷ و ۱۹۷۸)، داویننگ (۱۹۷۷)، هچ (۱۹۶۰)، کینگ‌دان (۱۹۵۸)، و وارن (۱۹۷۸) اظهار می‌دارند که تمامی ساخت‌های مذکور، چه با یک تکیه اصلی و چه با دو تکیه اصلی،

ترکیب هستند و تکیه در تعیین ترکیب بودن از ترکیب نبودن آنها نقشی ندارد بلکه این «باهم‌آیی» دو اسم مشخص است که ترکیب بودن یک ساخت را نشان می‌دهد. به عقیده بائر (۱۹۸۳) بهتر است بگوییم که ترکیبات دو گونه‌اند؛ تک تکیه‌ای و دو تکیه‌ای. بائر (۱۹۸۳) می‌افزاید که زبان‌شناسانی که می‌خواهند ترکیب را از گروه نحوی متمایز کنند، اظهار می‌دارند که ترکیب بیشتر از گروه نحوی واژه مانند<sup>۱</sup> است. آنها برای قضاوت در مورد واژگی<sup>۲</sup> یک عنصر ملاک‌های زیر را مطرح می‌کنند:

الف- جابجایی جایگاهی<sup>۳</sup>: واژه را می‌توان در جایگاه‌های مختلف جمله به کار برد. یعنی، می‌توان آن را به عنوان فاعل و مفعول و غیره به کار برد. همچنین، می‌توان توسط گشتارهای جابجایی مانند گشتار مجهول‌ساز و گشتار شبه اسنادی‌ساز<sup>۴</sup> آنها را جابجا کرد:

(4) The wing commander saw the strip-show.

(5) The strip show was seen by the wing commander.

اگر یک گروه اسمی که متشکل از باهم‌آیی اسم + اسم است حرکت داده شود، آن‌گاه هر دو جزء آن باید با هم حرکت کنند، مستقل از این که آن ساخت یک تکیه یا دو تکیه داشته باشد.

ب- جدایی‌ناپذیری<sup>۵</sup>: نمی‌توان عناصری را در میان اجزا درون یک واژه وارد کرد و بین آنها فاصله و جدایی انداخت. مثلاً، نمی‌توان گفت: \* پدرها بزرگ یا \* کتاب بزرگ خانه.

ج- ثبات درونی<sup>۶</sup>: نمی‌توان ترتیب اجزاء درون یک واژه را تغییر داد. مثلاً، نمی‌توان جای گل و دان را در واژه گل‌دان تغییر داد و \* دان گل ساخت. اگر هم این کار امکان‌پذیر باشد، معنی واژه تغییر خواهد کرد. مانند زردآلو و آلو زرد که معنی‌شان متفاوت است و دو میوه مختلف هستند.

متیوز (۱۹۷۴)، همچنین هسپل‌مث و سیمز (۲۰۱۰) نیز ملاک‌هایی را برای تشخیص ترکیب از گروه نحوی مطرح می‌کنند. از جمله این که اگر باهم‌آیی دو واژه به لحاظ معنایی عجیب باشد و به طور منطقی امکان باهم‌آیی نداشته باشند ترکیب هستند: مانند mad house و sick bed. اگر بخواهیم این دو را ساخت نحوی تلقی کنیم، معنی‌شان به ترتیب خانه‌ای که دیوانه است و تختی که بیمار است خواهد بود. متیوز (۱۹۷۴) و کارسترز- مک کارتی (۲۰۰۲) بیان می‌دارند که اگر معنی یک ساخت از معنای واژه‌های تشکیل دهنده آن قابل پیش‌بینی نباشد، آن‌گاه آن ساخت یک ترکیب است. مانند Backbird توکای سیاه و ladybird کفش‌دوزک که ترکیب به شمار می‌روند. کاتامبا (۱۹۹۳) بیان می‌کند که تشخیص ترکیب همیشه کار ساده‌ای نیست. وی بحث می‌کند که ملاک «نوشتار» یعنی، اگر دو جزء به یکدیگر چسبیده باشند یا بین آنها خط سیاه وجود داشته باشد، ترکیب هستند ولی اگر بین آنها فاصله باشد، گروه نحوی هستند، نیز ملاکی سست و ضعیف است. چرا که ترکیباتی وجود دارند که به هر سه صورت نوشته می‌شوند.

<sup>1</sup> - word-like

<sup>2</sup> - Wordness

<sup>3</sup> - positional mobility

<sup>4</sup> - pseudo-clefting

<sup>5</sup> - uninterruptability

<sup>6</sup> - internal stability

هسپل‌میت (۲۰۰۲) و لیبر (۲۰۰۹) نیز اظهار می‌کنند که صورت نوشتاری ترکیبات انگلیسی یک‌دست نیست. غالباً آنها را به صورت یک واژه منفرد می‌نویسند. اما در موارد دیگر (به ویژه در مورد ترکیبات اسم + اسم) اجزای ترکیب را مانند گروه‌های نحوی به‌وسیله یک فاصله از هم جدا می‌کنند. مانند *sugar plantation* و *morpheme lexicon*. بنابراین، نباید به صورت نوشتاری اهمیت داد.

کاتامبا (۱۹۹۳) در ادامه، معیار وابستگی تکیه<sup>۷</sup> را که توسط بلومفیلد مطرح شده است مورد بررسی قرار می‌دهد. طبق این معیار اگر یک ساخت، یک تکیه اصلی و یک تکیه دوم (ضعیف‌تر) داشته باشد ترکیب است مانند: *GREEN<sup>^</sup> hous, WHITE house, ICE cream*. ولی اگر هر کدام از دو جزء دارای یک تکیه اصلی یکسان باشند، آن ساخت یک گروه نحوی است. مانند: *ICE GREEN HOUSE, WHITE HOUSE, CREAM* که به ترتیب به معنی "کرم یخ"، "هر خانه‌ای که سفید است" و "هر خانه‌ای که سبز است" است. «وابستگی تکیه» معیاری مفید است. ولی متأسفانه در تمامی ترکیب‌ها یافت نمی‌شود. ترکیباتی مانند *MAN MADE, APPLE PIE* و *EASY GOING* وجود دارند که هیچ تکیه فرعی را نشان نمی‌دهند. به عقیده کاتامبا برای تشخیص ترکیب از گروه نحوی، معیارهای نحوی نقش مهمتری را نسبت به معیار آوایی تکیه ایفا می‌کنند. وی بدین منظور از فرضیه واژگان‌گر<sup>۹</sup> برای تشخیص ترکیب از گروه نحوی بهره می‌جوید. طبق این فرضیه، قواعد نحوی به ساختمان درونی واژه‌های وندافزایی شده، دسترسی ندارند. قواعد نحوی به ساختمان درونی ترکیبات نیز دسترسی ندارند ولی به ساختمان درونی گروه‌های نحوی دسترسی دارند. آرونوف و فدمن (۲۰۱۱) نیز اظهار می‌کنند که امکان جدا کردن اجزای یک ترکیب یا توصیف یکی از واژه‌های آن وجود ندارد. این ملاکی کارآمد برای تشخیص اینها از یکدیگر است. مثال‌های زیر عدم دسترسی قواعد نحوی به ساختمان درونی ترکیب را نشان می‌دهند:

- (6) a. She saw the greengrocer.  
 b. Which green grocer did she see?  
 c. \* Which green grocer did she see?

همان‌گونه که آشکار است نادرستی بودن جمله آخر ناشی از دست‌یازیدن قواعد نحوی به ساختمان درونی ترکیب *green grocer* است. زبان‌شناسان ایرانی توجه ویژه‌ای به مقوله ترکیب در زبان فارسی داشته‌اند. در ادامه این بخش نکاتی از برخی آثار موجود ذکر می‌گردد.

طباطبایی (۱۳۸۲) ملاک آوایی تکیه‌بر بودن واژه دوم را افزون بر ملاک‌های صرفی و نحوی که به ترتیب حاکی از عدم امکان کاربرد یک وند تصریفی یا یک واژه در میان دو واژه سازنده یک واژه مرکب هستند، تمایزدهنده

<sup>7</sup> -accent subordination

<sup>۸</sup> -حروف بزرگ نشانگر تکیه بر بودن آن جزء است

<sup>9</sup> - lexicalist hypothesis

ترکیب از ساخت نحوی می‌داند. طباطبایی (۱۳۸۲) می‌افزاید که اگر ساخت‌هایی که میان دو واژه‌شان حرف ربط «و» وجود دارد، دارای یکی از سه شرط پیش‌گفته باشند، واژه مرکب به شمار می‌روند. در غیر این صورت ترکیب نحوی‌اند. در همین راستا شقاقی (۱۳۸۷:۱۲۲-۱۲۱) چهار ملاک زیر را برای تمایز بین کلمات مرکب و گروه‌های نحوی برمی‌شمارد:

- ۱- برای ساخت کلمه مرکب، محدودیت واژگانی وجود دارد و با تمام پایه‌های بالقوه، واژه ساخته نمی‌شود. در حالی که برای ساخت گروه نحوی، هیچ محدودیتی وجود ندارد و می‌توان گروه‌های نحوی فراوانی ساخت.
- ۲- کلمه مرکب، از یک پارچگی برخوردار است و نمی‌توان هیچ کدام از عناصر نحوی یا صرفی را در میان پایه‌ها وارد کرد.
- ۳- معنای گروه نحوی ترکیب پذیر است و به‌سادگی می‌توان با کنار هم گذاشتن معنای تک تک کلمات، به معنای جمله دست یافت. درحالی که معنای برخی کلمات مرکب، ترکیب پذیر نیست.
- ۴- کلمه مرکب یا هسته ندارد یا اگر هسته داشته باشد، محل تجمع وندهای اشقاقی و تصریفی خواهد بود. در گروه نحوی، همیشه یک هسته وجود دارد و وند تصریفی به این هسته متصل می‌شود.

کلباسی (۱۳۷۱) به‌طور مفصل به انواع ترکیبات پیوندی پرداخته است:

کلمات پیوندی به گروهی از کلمات مرکب گفته می‌شود که در آنها واژه یا تکراری به صورت عنصر پیونددهنده (به طور بالفعل یا بالقوه) دو پایه اصلی کلمه را که می‌توانند متفاوت یا مکرر باشند، به هم متصل کند. حاصل این ترکیب معمولاً اسم، صفت، قید، اسم صوت یا صوت است. یکی از انواع پیوندها «و/و» است که در اصل حرف ربط یا عطف است. ولی به صورت عنصر پیوند دهنده در گروهی از کلمات به کار می‌رود. این عنصر پیوندی در بعضی موارد در گفتار، در اثر کثرت استعمال و یا در نوشتار حذف می‌گردد. مانند چلو (و) کباب و گفت (و) گو.

کلباسی (۱۳۷۱) این‌گونه ترکیب‌ها را هم به لحاظ مقوله دستوری اجزاء سازنده‌شان و هم به لحاظ مقوله دستوری حاصل از آنها که یک ترکیب عطفی می‌باشد، به چند گونه دسته‌بندی کرده است.

شقاقی (۱۳۷۹ و ۱۳۸۷) نیز ضمن این که معتقد است این نشانه همپایگی در کلمات پرسامد حذف می‌گردد، آن را یک واژه بست (clitic) می‌داند. شقاقی (۱۳۸۷) می‌افزاید که کاربرد واو عطف اختیاری است. مگر آن‌که با حذف آن، از قواعد واج‌آرایی زبان فارسی در کلماتی چون دخل و خرج و سمت و سو تخطی گردد. یا حذف این نشانه از کلمه‌هایی چون قفل و بند و پیچ و تاب موجب تغییر تلفظ و معنای کلمه مرکب شود.

افراشی (۱۳۸۷) نیز ترکیب‌های دارای «و» و بدون «و» را به ترتیب عطفی آشکار و پنهان می‌نامد. صادقی (۱۳۷۸) نیز در بخشی از مقاله خود به این نوع ترکیبات پرداخته، اظهار می‌دارد که واو عطف در برخی ترکیبات به واکه تبدیل می‌شود که یک جزء واژه‌ساز است. کلمات زناشویی، کمابیش و تکاپو در اصل زن و شویی، کم و بیش و تک و پو بوده است.

ماهوتیان (۱۳۷۸) ساخت‌های اسم + و + اسم، مانند آب و هوا و سر و صدا را ترکیب می‌نامند. ولی به اشتباه این ترکیب‌های اسم + و + اسم را برون مرکز<sup>۱۰</sup> می‌نامد. چرا که بر اساس تراسک (۱۹۹۳) ترکیبات برون مرکز ترکیباتی

<sup>10</sup> - exocentric

هستند که یکی از اجزای آن‌ها را دیگر را توصیف یا محدود می‌کند و هسته معنایی آن بیان نشده است و در بیرون ترکیب قرار دارد. مانند redskin, hatchback, bluebell, highbrow و pickpocket. این درحالی است که وجود واو عطف در تمام ترکیبات عطفی، چه آشکار و چه محذوف، مانع هر گونه رابطه توصیف‌کنندگی و محدودکنندگی بین اجزاء آن می‌شود. در واقع این ترکیب‌ها بر اساس بائر (۱۹۸۳) و شقاقی (۱۳۸۷) از نوع متوازن<sup>۱۱</sup> می‌باشند.

شقاقی (۱۳۸۷:۱۲۴) ترکیب متوازن را به شرح زیر تعریف می‌کند:

وقتی هر کدام از پایه‌های کلمه مرکب به تنهایی، به شیء معینی دلالت کنند، کلمه، متوازن است. کلمه مرکبی که از این دو پایه تشکیل می‌شود، به مصداقی متفاوت از آن دو شیء اشاره می‌کند. اگر یک پایه حذف شود، دیگر معنای کلمه مرکب را از آن استنباط نمی‌کنیم. هیچ کدام از دو سازه‌ی کلمه مرکب بر دیگری شمول معنایی ندارد تا بتوان آن را هسته تلقی کرد. موقعیت هر دو پایه کلمه مرکب متوازن یکسان است. کلمه مرکب متوازن کت (و) شلوار به نوعی لباس اشاره می‌کند که با شلوار تک و کت تک تفاوت دارد و برای اشاره به مجموعه‌ای از این دو به کار می‌رود. در ساختار کلمه مرکب متوازن «واو هم‌پایگی (عطف)» هم حضور دارد و آن را کلمه مرکب عطفی نیز می‌نامند.

## ۲. تمایز ترکیب‌های عطفی از گروه‌های نحوی

اکنون پس از طرح ملاک‌های تشخیص ترکیب از گروه نحوی و پذیرش ساخت عطفی به عنوان ترکیب از سوی زبان‌شناسان ایرانی مذکور، مهمترین این ملاک‌ها بررسی می‌شوند تا مشخص شود که کدام یک برای ترکیب قلمداد کردن ساخت‌های عطفی به کار می‌آید. چرا که پیش از بررسی ساخت‌های عطفی، ابتدا باید ترکیب بودن آن‌ها را ثابت کرد. نگارنده با بررسی ساخت‌های عطفی به نتایج زیر دست یافته است:

نخست این‌که، به نظر می‌رسد «ثبات درونی» ملاکی مناسب برای ترکیب دانستن این ساخت‌ها است. مسلماً هنگامی می‌توان از این معیار سخن گفت که دو واژه سازنده از ملاک «باهمایی» نیز به‌عنوان یک پیش شرط برخوردار باشند. با وجود واو عطف، اجزای این ترکیبات قاعداً باید از قابلیت جابجایی بیشتری نسبت به اجزای ترکیبات غیرعطفی برخوردار باشند. پس با در نظر گرفتن این امکان می‌توان گفت که اگر اجزای یک ساخت عطفی قابلیت جابجایی نداشته باشند، آن ساخت یک ترکیب است ولی چنان‌چه این جابجایی صورت گیرد، آن‌گاه یکی از دو حالت الف یا ب به وجود می‌آید:

الف) صورتی نادرست یا ناپذیرفتنی ایجاد خواهد شد. مانند: گیرودار/ \* داروگیر، بشور و بپوش/ \* بپوش و بشور، کوچه پس‌کوچه/ \* پس‌کوچه‌کوچه، دار و ندار/ \* ندار و دار، پخت و پز/ \* پز و پخت.

ب) وقتی یک گروه نحوی ایجاد می‌شود، دیگر ترکیب به شمار نمی‌رود. چرا که یا معنی آن تغییر کرده یا معنی اصطلاحی خود را از دست داده است. بنابراین، چنان‌چه با نیت همان معنای اولیه یعنی به عنوان یک ترکیب به کار برده شود، ساختی نادرست مانند نمونه‌های ستاره‌دار زیر تولید خواهد شد:

الف. تلویزیون سیاه و سفید/ \* تلویزیون سفید و سیاه

ترکیب

<sup>11</sup> - dvandva



ب. رنگهای سفید و سیاه

گروه نحوی

(۸) الف. خوش آب و هوا / \* خوش هوا و آب

ترکیب

ب. هوا و آب پاکیزه

گروه نحوی

(۹) الف. دست و پنجه نرم کردن / \* پنجه و دست نرم کردن

ترکیب

ب. پنجه و دست گربه آسیب دیده است.

گروه نحوی

(۱۰) الف. با کسی سر و کله زدن / \* کله و سر زدن

ترکیب

ب. کله و سر / سر و کله هم معنی هستند.

گروه نحوی گروه نحوی

در مواردی که تردید وجود دارد، در صورت امکان می‌توان با افزودن یک پسوند، ثبات درونی را آزمود و در نتیجه از ترکیب بودن یک ساخت عطفی اطمینان حاصل کرد. مانند:

رادیوتلوویزیونی / \* تلویزیون رادیویی، کت شلواری / \* شلوارکتی، کوچه بازاری، \* بازار کوچهای، ریش سبیلو / \* سبیل ریشو، کوفت و زهرماری / \* زهرمارکوفتی.

پیرامون ملاک تکیه باید گفت که ترکیب‌های عطفی چه با «و»، چه بدون «و» به طور پیوسته، بدون درنگ و یک نفس تلفظ می‌شوند و همچون سایر نام‌های زبان فارسی فقط دارای یک تکیه اصلی بر آخرین هجای خود می‌باشند. ولی ساخت‌های عطفی غیر ترکیب، یعنی گروه‌های نحوی غالباً با دو تکیه مستقل در هر دو واژه‌شان تلفظ می‌شوند. علت دو تکیه‌ای بودن آنها وجود درنگ کوتاه است که موجب مستقل شدن دو واژه از یکدیگر و داشتن تکیه جداگانه مانند تمام واژه‌های مستقل می‌گردد. البته گروه‌های نحوی از قابلیت تلفظ به صورت تک تکیه‌ای نیز برخوردارند. این حالت‌ها در تلفظ گروه نحوی<sup>۱۲</sup> «خیار و پنیر» نشان داده شده است:

[xi.'jA.ro+pa.n'ir]

الف. با دو تکیه مستقل (با یک درنگ کوتاه پس از [O]):

[xi. jA.ro.pa.n'ir]

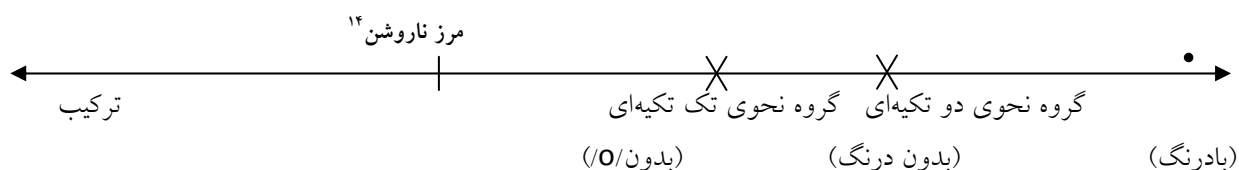
ب. با یک تکیه اصلی (بدون درنگ):

<sup>۱۲</sup> - شیر و پنیر یک گروه نحوی است زیرا در صورت جابجایی، پنیر و شیر نیز درست است و معنای آن تغییر نمی‌کند.

حال اگر حالت سومی را نیز در نظر بگیریم که در آن /O/ حذف شده باشد، آن‌گاه این گروه نحوی باز مانند ترکیب‌ها با یک تکیه اصلی بر آخرین هجای خود تلفظ خواهد شد.

ج. با یک تکیه اصلی (بدون /O/): [xi. jAr.pa.n'ir]

درکل اگر عنصر پیوندی /O/ به طور آشکار وجود نداشته باشد یا این‌که حذف شود، ساخت عطفی فقط دارای یک تکیه اصلی بر آخرین هجا خواهد بود و هرگز امکان داشتن دو تکیه را ندارد، چه ترکیب باشد چه گروه نحوی. زیرا حذف /O/ موجب پیوسته، بی‌درنگ و یک نفس تلفظ شدن آن می‌گردد. در این حالت هر ساختی ناگزیر یک تکیه می‌گیرد. حالت‌های (ب) و (ج) که حاکی از قابلیت تک تکیه‌ای تلفظ شدن یک گروه نحوی مانند یک ترکیب است، ثابت می‌کند که همیشه نمی‌توان برای بازشناختن ترکیب از ساخت نحوی به تکیه به عنوان معیاری قاطع امید داشت. این یافته تأییدکننده نظر زبان‌شناسانی است که تکیه را ملاک مناسبی برای تمایز ترکیب از ساخت نحوی نمی‌دانند. پیوستار زیر نشان می‌دهد که گروه‌های نحوی‌ای که به صورت تک تکیه‌ای تلفظ شوند، به‌ویژه آنهایی که عنصر پیوندی‌شان حذف شود، نزدیک مرز ناروشن بین گروه نحوی و ترکیب قرار می‌گیرند. حتی این امکان نیز وجود دارد که با بالا رفتن بسامد و تقویت باهم‌آیی واژه‌هایشان، از این مرز گذر کرده و به ترکیب ارتقاء یابند. به طور درزمانی، به نظر می‌رسد که همه‌ی ترکیب‌های عطفی زبان فارسی چنین راهی را پیموده باشند.



بوی (۲۰۰۵) نیز تصریح می‌کند که اغلب ترکیب‌ها به‌طور تاریخی از گروه‌های نحوی مشتق شده‌اند.

### ۳. چگونگی تشکیل ترکیب‌های عطفی

در این بخش که در واقع بخش اصلی مقاله است، چگونگی تشکیل ترکیب‌های عطفی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. نکته بسیار جالب این است که تقریباً تمام عوامل اصلی زبان‌شناختی یعنی عوامل آوایی، ساختوازی، نحوی، معنایی و کاربردشناختی در تعیین ترتیب واژه‌های این ترکیب‌ها نقش دارند. به بیانی روشن‌تر، در هر ترکیب عطفی یکی از این عوامل، تعیین‌کننده است. لازم به ذکر است که در برخی ترکیب‌ها چند عامل احتمالاً همپوشانی دارند. پنج نکته مهم زیر نیز باید در مورد این پژوهش در نظر گرفته شود.

الف- هدف این پژوهش بررسی ترکیب‌هایی عطفی است که هر دو واژه‌شان معنی‌دار هستند. از این رو، بررسی ترکیب‌های عطفی از نوع اتباع که غالباً یک جزء آنها بدون معنی است، در برنامه این پژوهش قرار نداشته است.

<sup>۱۳</sup> - /o/ و [o] به ترتیب بازنمای‌های زیرساختی و آوایی تکواژ هستند.

<sup>۱۴</sup> - fuzzy: این اصطلاح در مورد آن واحدهای زبانی به کار می‌رود که تعریف و تعیین حد و مرز دقیق‌شان امکان‌پذیر نیست. چون اصولاً مرز مطلق ندارند. مانند تپه و کوه و نهر و رودخانه که نمی‌توان حد و مرز معینی را برای آنها در نظر گرفت.

ب- اکثر داده‌ها (ترکیب‌های عطفی) با تکیه بر شم زبانی نگارنده به عنوان گویشور بومی زبان فارسی و همچنین از منابع گوناگون و گفتار سایر گویشوران گردآوری شده است. روش تحلیل بدین صورت بوده است که عناصر تشکیل دهنده تک تک داده‌ها به لحاظ ویژگی‌های آوایی، ساختوازی، نحوی، معنایی و کاربردشناختی مورد تحلیل دقیق قرار گرفته‌اند و عامل زبان‌شناختی نقش‌آفرین در ساخته شدن هر کدام با استدلال مشخص‌گردیده است.

ج- در این پژوهش تحلیل‌های استثناء‌ناپذیر «قاعده» و تحلیل‌های استثناء‌پذیر (حتی با داشتن یک استثناء) «گرایش» تلقی شده‌اند.

د- تعداد اندکی ترکیب عطفی منحصر به فرد نیز وجود دارند که نه از یکی از قاعده‌ها یا گرایش‌ها تبعیت می‌کنند، نه آنها را نقض می‌کنند. مسلماً به دلیل نبود ترکیب‌هایی با ویژگی‌های مشابه، امکان شناسایی و ارایه قاعده برای آنها وجود ندارد. مثلاً، «مرگ و میر» تنها ترکیب عطفی‌ای است که از واژه‌های هم ریشه با ساخت «اسم + [O] + ستاک حال» ساخته شده‌است.

ه- جامع‌ترین قاعده در مورد نحوه ساخته شدن ترکیب‌های عطفی در زبان فارسی قاعده آوایی «تعداد هجا» است؛ طبق این قاعده واژه‌ای که دارای تعداد هجای کمتری است اول می‌آید و واژه‌ای که هجای بیشتری دارد دوم. در نتیجه، قواعد دیگر خاص‌تر به شمار می‌روند. پس بر اساس شرط «جایی دیگر»<sup>۱۵</sup> که بیان می‌کند «قاعده خاص بر قاعده کلی مقدم است» قواعد دیگر بر قاعده آوایی مقدم هستند<sup>۱۶</sup>. به بیانی روشن‌تر، اگر در یک ترکیب عطفی تعداد هجا (ها) ی دو واژه برابر باشد یا اینکه تعداد هجاهای واژه اول بیشتر از تعداد هجا (ها) ی واژه دوم باشد حتماً قاعده دیگری در کار بوده که بر قاعده آوایی مقدم است و اول باید آن را در نظر گرفت. مانند ترکیب‌های عطفی بگومگو و آزمایش و خطا؛ در ترکیب اول تعداد هجاهای دو واژه برابر و در ترکیب دوم تعداد هجاهای واژه اول بیشتر از تعداد هجاهای واژه دوم است. ترکیب اول طبق یک قاعده ساختوازی و ترکیب دوم مطابق با یک قاعده کاربردشناختی ساخته شده است.

### ۱-۳. تکواژ پیوندی «و» [O]

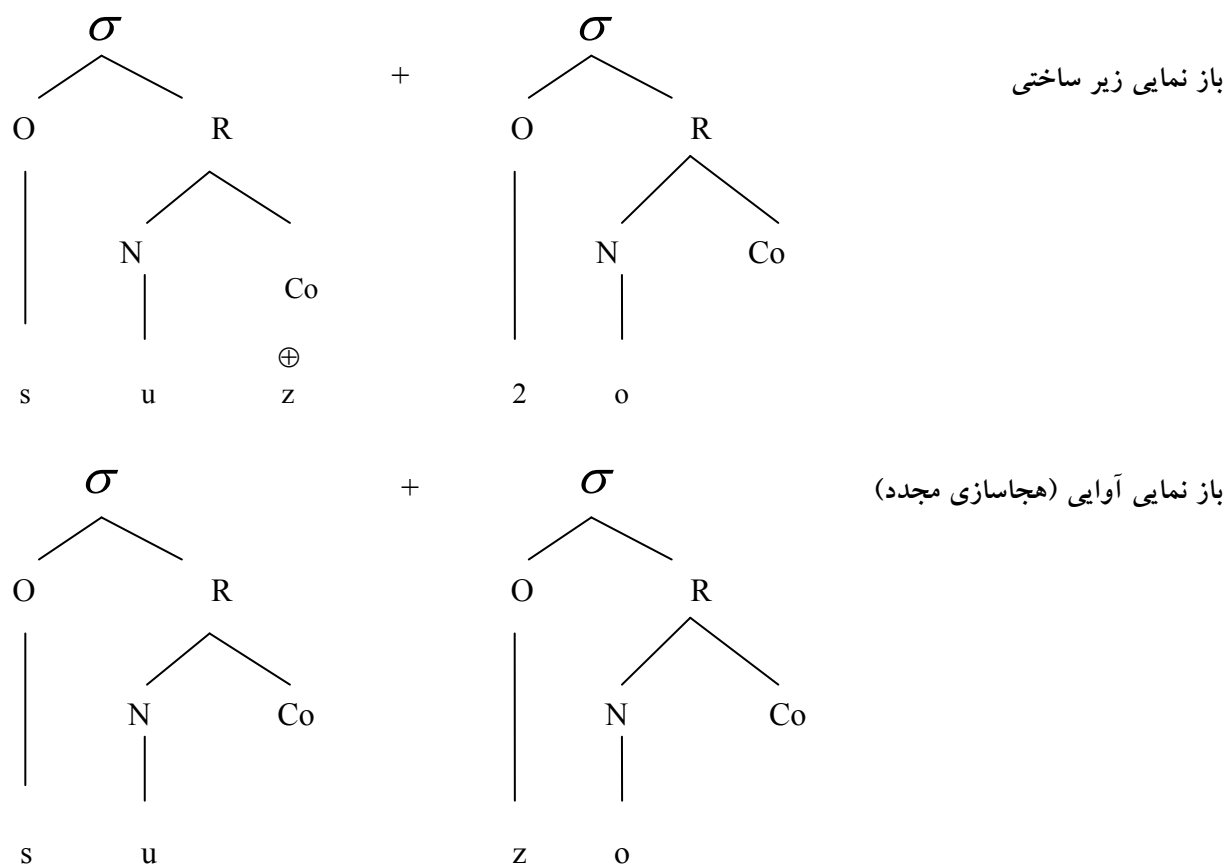
اساساً این تکواژ «و» است که با پیوند دادن دو واژه مشخص یک ترکیب عطفی را به وجود می‌آورد. تک هجای این تکواژ در بازنمایی زیر ساختی فقط متشکل از واکه /O/ در هسته خود می‌باشد و فاقد آغاز است. الزامی بودن وجود آغاز در ساخت هجایی زبان فارسی اجازه تشکیل یک هجا با یک واکه تنها را در بازنمایی روساختی نمی‌دهد. از این رو، این هجا باید دارای آغاز شود تا امکان تجلی آوایی برای آن فراهم گردد. بدین منظور آخرین همخوان واژه اول ترکیب که در جایگاه پایانه هجا قرار دارد از آن جدا شده و آغاز تهی هجای تکواژ /O/ را پر

<sup>15</sup> - Elsewhere Condition

<sup>16</sup> - ر. ک. کاتامبا (۱۹۹۳: ۱۲۶)

می‌کند. این فرآیند نوعی هجاسازی مجدد<sup>۱۷</sup> است. لازم به ذکر است که واژه دوم ترکیب عطفی در این فرآیند دخالت ندارد. زیرا پر واضح است که آغازی تهی یک هجا فقط از طریق جابجایی پایانه‌ی هجای ماقبل آن یا یک همخوان میانجی پر می‌شود. رخداد این فرآیند در هجاهای /suz+o/ از ترکیب عطفی سوزوگداز در زیر نشان داده شده است.

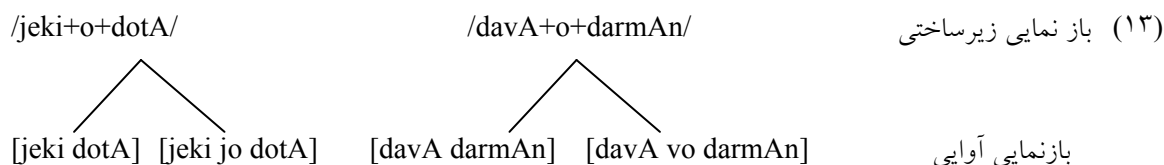
(۱۲)



حال اگر آخرین صدای واژه اول یک واکه باشد «التقای واکه‌ها»<sup>۱۸</sup> پیش می‌آید که در زبان فارسی مجاز نیست و باید برطرف شود. التقای واکه‌ها وضعیتی است که هیچ همخوانی مابین واکه‌ها یا به بیانی فنی‌تر، هسته‌های دو هجای مجاور وجود نداشته باشد. این وضعیت هنگامی روی می‌دهد که در دو هجای مجاور، هجای سمت چپ فاقد پایانه و هجای سمت راست فاقد آغاز باشد. التقای واکه‌ها در ترکیب‌های عطفی از طریق یکی از دو روش حذف عنصر پیوندی /O/ یا درج همخوان میانجی برطرف می‌شود. بدین صورت که اگر واکه‌ی مورد نظر [i] باشد، همخوان میانجی [j] و اگر یکی از سایر واکه‌های زبان فارسی باشد، همخوان میانجی [v] در جایگاه تهی آغاز هجای /O/ درج می‌گردد. این دو روش در مورد ترکیب‌های عطفی یکی و دوتا و دوا و درمان در زیر نشان داده شده است:

<sup>17</sup> - Resyllabification

<sup>18</sup>-Hiatus



این تحلیل نشان می‌دهد که علاوه بر بسامد بالای کاربرد ترکیب، عامل آوایی برطرف کننده التقای واکه‌ها نیز یکی از دلایل حذف عنصر پیوندی /O/ در ترکیب‌هایی با شرایط پیش گفته می‌باشد.

## ۳-۲. تحلیل آوایی

### ۳-۲-۱. قاعده: هجای کمتر + [O] + هجای بیشتر

همان‌گونه‌که پیشتر بیان شد، در زبان فارسی طبق یک قاعده کلی، در ساخت‌های عطفی اعم از ترکیب یا گروه نحوی، واژه‌ای که تعداد هجای کمتری دارد، اول می‌آید و واژه‌ای که هجای بیشتر و طبعاً صداهاى بیشتری دارد، دوم. برای نمونه، واژه دو هجایی دعوا در ترکیب دعوا مرافعه واژه اول، ولی در ترکیب جنگ و دعوا واژه دوم است. به همین صورت، واژه دو هجایی صلاح در ترکیب صلاح و مشورت واژه اول، ولی در ترکیب خیر و صلاح واژه دوم است. به نظر می‌رسد که گویشوران حتی در مورد گروه‌های نحوی نیز این قاعده را رعایت می‌کنند. برای مثال، مترجمان رمان *The sound and the fury* اثر ویلیام فالکنر و *The beauty and the beast* را به ترتیب «خشم و هیاهو» و «دیو و دلبر» ترجمه کرده‌اند، نه «هیاهو و خشم» و «دلبر و دیو». همان‌گونه که آشکار است، ترتیب اصلی (انگلیسی) واژه‌های این ساخت‌های عطفی (گروه‌های نحوی) در ترجمه رعایت نشده و به درستی فدای این قاعده زبان فارسی یعنی هجای کمتر + [O] + هجای بیشتر شده است. نمونه‌های زیر بر اساس این قاعده ساخته شده‌اند: در و پیکر، در و دیوار، در و همسایه، در و دهات، سر و کله، سر و گردن، سر و صدا، سر و سامان، دل و جرات، دل و جگر، دل و دماغ، لب و لوچه، دشت و دمن، کت و شلوار، موش و گربه (بازی)، ترش و شیرین، تلخ و شیرین، تر و تازه، آب و هوا، حال و هوا، حال و حوصله، نان و نوا، نان و نمک، جد و آباد، جار و جنجال، دم و دستگاه، دوز و کلک، دور و نزدیک، دور و اطراف، بد و بیراه، کوه و کمر، کوی و برزن، شال و کلاه، برج و بارو، عشق و عاشقی، ناز و ادا، ناز و نعمت، فیس و افاده، خیر و صلاح، صلاح و مشورت، خشک و خالی، شرم و حیا، حجب و حیا، خانم بچه‌ها، خوش و خرم، اصل و نسب، دعوا مرافعه، جنگ و دعوا، در و پنجره، سوز و گداز، سوز و سرما، اهل و عیال، تخم و ترکه، کور و کچل، قد و بالا، قد و قواره، طلا جواهر، کار و کاسبی، ریش و سیبیل، هوش و حواس، عهد و پیمان، کوچه خیابان، فیل و فنجان، یال و کوپال، قول و قرار، سیر و سرکه، کارد و پیر، شاخ و شانه، خواب و خیال، مال و منال، بحث و جدل، زیر و زبر، توپ و تشر، پوست و استخوان، پیر و پاتال، صاف و صادق، خط و نشان، دور و دراز، داد و هوار، رنگ و روغن، آب روغن (قاطی کردن)، چون و چرا، سیر و سفر، درد و بلا، درد و مرض، مور و ملخ، کوفت و زهرمار، راز و نیاز، رادیو تلویزیون، چنگ و دندان، جسته و گریخته، دید و بازدید.

### ۲-۲-۳. گرایش همخوان بیشتر

در برخی ترکیب‌ها عامل صدای بیشتر که واژه دوم را تعیین می‌کند داشتن یک یا دو هجای بیشتر نیست بلکه داشتن یک همخوان بیشتر است که به صورت پایانه پر واژه دوم در برابر پایانه تهی واژه اول یا وجود خوشه در واژه دوم در برابر یک تک همخوان در پایانه واژه اول است. مانند:

هوی و هوس، ساز و برگ، ریش و پشم، سبک سنگین، بالا پایین، سایه روشن، کاسه بشقاب، کم و کاست، آب و رنگ، اما و اگر، حد و مرز، چپ و راست (کردن). البته این یک گرایش است چون ترکیباتی همچون «دست و پا» وجود دارند که آن را رعایت نمی‌کنند.

### ۳-۲-۳. گرایش واکه [u]

اگر تعداد هجاهای دو واژه برابر باشد ولی یکی دارای واکه [u] باشد، آن واژه در جایگاه ویژه واژه دوم ترکیب عطفی قرار می‌گیرد. مانند:

زر و زور، دیر و زود، سمت و سو، مرز و بوم، خاک و خون، آخ و اوخ، کاخ و کوخ، جنب و جوش، جفت و جور، زیر و رو، گم و گور، حرص و جوش. این نیز یک گرایش است چرا که ترکیبی همچون «شور و حال» آن را رعایت نمی‌کند.

### ۳-۳. تحلیل ساختوازی

ساختواژه نیز یکی از عوامل تعیین‌کننده ترتیب ترکیب‌های عطفی است. در این بخش به دو عامل ساختوازی پرداخته می‌شود.

#### ۳-۳-۱. قاعده: واژه دارای پیشوند منفی = واژه دوم

یک عامل مهم ساختوازی در تشکیل ترکیب‌های عطفی حالتی است که یکی از دو واژه دارای یک پیشوند منفی‌ساز است. در این حالت این واژه پس از عنصر پیوندی [O] واقع می‌گردد. مانند نمونه‌های زیر:

بگو مگو، دار و ندار، گاه و بیگاه، داد و بیداد، بود و نبود، وقت و بیوقت، مرد و نامرد، رفیق و نارفیق، راه و بیراه، آمد و نیامد، کس و ناکس، پاک و ناپاک، خواه ناخواه، هست و نیست، درست و نادرست، کش مکش، بکن نکن و بگی نگی.

بجز ترکیبات بگو مگو، هست و نیست، بکن نکن و بگی نگی که تعداد هجای اجزایشان به دلیل جایگزینی عناصر مثبت با منفی برابر است، در سایر ترکیبات واژه دوم یک هجا بیشتر دارد که این به علت وجود تکواژ (پیشوند) منفی‌ساز است که یک عامل ساختوازی قلمداد می‌شود. به باور نگارنده بر اساس شواهد ساختوازی و معنایی<sup>۶</sup> افزوده شدن پیشوند منفی‌ساز به واژه دوم و نه به واژه اول لزوماً به دلیل رعایت گرایش آوایی هجای بیشتر صورت نمی‌گیرد. هرچند که با آن سازگار است. بلکه به این دلیل است که نظام ساختوازی ترکیب‌های زبان فارسی ایجاب می‌کند که مثبت اول بیاید و منفی دوم.

**۳-۳-۲. قاعده: واژه بدون پیشوند + [O] + واژه پیشونددار**

اگر یک ترکیب عطفی شامل شکل‌های ساده و پیشونددار یک واژه باشد، شکل ساده اول می‌آید و شکل پیشونددار دوم. مانند نمونه‌های زیر:

چشم وهمچشمی، رنگ و وارنگ، جور واجور، شورواشور، پیچ و وپیچ.

**۳-۴. تحلیل نحوی**

در تعیین ترتیب اجزای ترکیبات عطفی چند عامل نحوی نیز دخالت دارند که در این بخش ساخت‌های آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ترکیبات عطفی که از ستاک‌های حال و گذشته فعل ساخته شده‌اند، ترتیب ستاک‌ها به گونه‌ای است که ستاک گذشته، واژه اول و ستاک حال واژه دوم واقع می‌گردد و یک اسم می‌سازد که شامل دو نوع است:

**۳-۴-۱. گرایش: واژه اول = ستاک گذشته فعل ، واژه دوم = ستاک حال همان فعل:**

سوخت و سوز، پخت و پز، ساخت و ساز، تاخت و تاز، گفت و گو، جست و جو، دوخت و دوز، شست و شو، رفت و روب، کشت و کار. ترکیب عطفی «بند و بست» که واژه اول آن ستاک حال و واژه دوم آن ستاک گذشته است این گرایش را رعایت نمی‌کند.

**۳-۴-۲. قاعده: واژه اول = ستاک گذشته فعل ، واژه دوم = ستاک حال یک فعل دیگر**

ریخت و پاش، جست و خیز، کند و کاو، زد و بند، سوخت و ساز، کند و کوب.

**۳-۴-۳. گرایش: «ستاک گذشته + [O] + اسم»**

ترتیب ترکیب‌های عطفی‌ای که از ستاک گذشته و اسم ساخته شده‌اند به گونه‌ای است که ستاک گذشته واژه اول، و اسم واژه دوم واقع می‌گردد و یک اسم می‌سازد، که این نیز یک عامل نحوی است. مانند: گفت و شنود، خورد و خواب، خورد و خوراک، کشت و کشتار. ترکیب عطفی «گپ و گفت» که واژه اول آن اسم و واژه دوم آن ستاک گذشته است این گرایش را رعایت نمی‌کند.

**۳-۵. تحلیل معنایی**

در روند بررسی داده‌ها مشخص شد که عوامل معنایی نیز در چگونگی تشکیل ترکیبات عطفی دخالت دارند، که در این بخش به این عوامل پرداخته می‌شود:

### ۱-۵-۳. قاعده: «واژه دارای بار معنایی مثبت + [O] + واژه دارای بار معنایی منفی»

یکی از عوامل معنایی تعیین‌کننده ترتیب اجزاء ترکیبات عطفی، داشتن بار معنایی مثبت و منفی است. این مورد شامل ترکیباتی می‌شود که از دو واژه متقابل تشکیل یافته‌اند. به گونه‌ای که واژه دارای بار معنایی مثبت واژه اول، و واژه‌ای که دارای بار معنایی منفی است واژه دوم واقع می‌گردد. در بخش تحلیل ساختواژی نیز بیان شد که چنانچه یکی از دو واژه دارای یک پیشوند منفی‌ساز باشد، آن واژه پس از عنصر پیوندی [O] واقع می‌گردد. این نشان‌دهنده این واقعیت است که در زبان فارسی واژه مثبت بر واژه منفی مقدم است. به نظر می‌رسد دلیل این تقدم، تأثیر اندیشه بر زبان باشد. به این صورت که تقدم واژه مثبت بر واژه منفی بازتاب تقدم مفاهیم مثبت بر مفاهیم منفی در اندیشه گویشوران زبان فارسی بوده است که یک عامل روانشناختی به شمار می‌رود.

خیر و شر، خوب و بد، حق و باطل، سود و زیان، حضور و غیاب، دوست و دشمن، صدق و کذب، راست و دروغ، راه و چاه، صحت و سقم.

### ۲-۵-۳. گرایش: «جزء با اهمیت‌تر + جزء کم اهمیت‌تر»

در برخی از ترکیبات عطفی، آن واژه‌ای که مصداقش نقش مهم‌تری را نسبت به مصداق واژه دیگر ایفا می‌کند واژه اول واقع می‌گردد. این ترکیبات غالباً شامل نوشیدنی‌ها، غذاها و اعضای بدن می‌باشند که اغلب بدون عنصر پیوندی /O/ بیان می‌شوند. مانند:

کره‌مربا، ماست موسیر، کله‌پاچه، شیرموز، شیرعسل، شیرکاکائو، شیرقهوه، شیرخرما، حلیم‌عدس، حلیم‌شیر، آب‌صابون، چشم و گوش، چشم و ابرو، سر و کول، سر و پا، سر و دست (شکستن).

به نظر می‌رسد ترکیب‌هایی مانند چلوکباب و چلومرغ که واژه اول آنها غذای مهم‌تر نیست، بلکه چلو است این گرایش را نقض کرده‌اند. از طرفی، با توجه به تعداد قابل توجه آنها می‌توان قاعده دیگری با عنوان «یک ترتیب جافتاده» بدین شرح ارایه کرد که اگر چلو یکی از واژه‌های ترکیب عطفی باشد، باید اول بیاید. ترکیب‌های دیگری از این دست عبارتند از: چلوخورش، چلوگوش و چلو جوجه.

### ۳-۵-۳. قاعده جزءواژگی

یکی از عوامل معنایی دخیل در شکل‌گیری ترکیبات عطفی جزءواژگی است. صفوی (۱۳۷۹: ۱۰۴-۱۰۳) بیان می‌دارد:

«جزءواژگی» یکی از روابط مفهومی میان اقلام واژگانی است که رابطه کل به جزء را میان دو مفهوم می‌نمایاند. این رابطه همچون شمول معنایی نوعی رابطه سلسله‌مراتبی است که میان اجزاء و کل تشکیل دهنده آن اجزاء برقرار می‌شود. برای مثال، مفهوم بازو جزئی از مفهوم دست را تشکیل می‌دهد. دست بر حسب اصطلاحات موجود کل تلقی می‌شود و مثلاً بازو در این رابطه مفهومی «جزء» نامیده می‌شود. در جزءواژگی بر خلاف شمول معنایی واژه‌ای که جزء نامیده می‌شود. جزئی از واژه کل است. به عبارت ساده‌تر و برای نمونه انگشت جزئی از دست یا پا است و نه نوعی از آن.

به نظر می‌رسد که مبنای ساخته شدن برخی از ترکیبات عطفی رعایت جزءواژگی باشد. مانند:



شاخ و برگ، دست و بازو، دست و پنجه، سر و صورت، سر و گوش، سر و رو، دل و روده. همان‌گونه که آشکار است واژه اول کل، و واژه دوم جزء است.

### ۳-۶. تحلیل کاربردشناختی

یکی از عوامل بسیار مهم در چگونگی تشکیل ترکیبات عطفی ترتیب وقوع یا آمدن اجزای آنهاست، به طوری که جزئی که (مصادق آن) پیشتر واقع شده یا می‌شود واژه اول، و جزئی که در پی یا در نتیجه آن رخ می‌دهد واژه دوم واقع می‌گردد. این ترتیب کاملاً منطقی به نظر می‌رسد و چنانچه برعکس می‌بود، مثلاً به جای ترکیب «بساز بفروش» گفته می‌شد \* «بفروش بساز» غیرمنطقی می‌نمود. از آنجا که ترتیب وقوع مطابق با اصل ترتیب وقوع را رعایت کنید از اصول چهارگانه گرایس می‌باشد، عاملی کاربردشناختی در تعیین ترتیب اجزای ترکیبات عطفی تلقی می‌شود. لوینسن (۱۹۸۳) نیز در بررسی اصول گرایس جمله زیر را به عنوان نمونه‌ای از تخطی از این اصل آورده است:

(14)\* The lone ranger rode into the sunset and jumped on his horse.

\* «کابوی تنها به سوی غروب آفتاب تاخت و روی اسبش پرید» (سکانس پایانی معمول در فیلم‌های وسترن) نادرست بودن این جمله به این دلیل است که برخلاف انتظار ما در مورد ترتیب وقوع، به همان نحوی که روی داده، می‌باشد. چرا که ترتیب منطقی این است که کسی اول سوار اسب شود و سپس سوارکاری کند، نه اینکه اول سوارکاری کند و بعد سوار اسب شود.

ترکیبات زیر بر اساس رعایت اصل ترتیب وقوع ساخته شده‌اند:

سلام و علیک، تجزیه تحلیل، سؤال و جواب، پرسش و پاسخ، دخل و خرج، ساز و کار، اول آخر، امروز و فردا، بزن و برقص، بزن و بکوب، خُر و پف، زد و خورد، پس و پیش، جنگ و گریز، یک پا و دو پا<sup>۷</sup> (کردن)، کوچه پس‌کوچه، کوچه بازار، سرو ته، شاخ و دم، داد و ستد، بده بستان، بشور و بپوش، بگو بخند، خرد و خمیر، بساز بفروش، بخور و نمیر، بخور و بخواب، افت و خیز، بشین پاشو، آزمایش و خطا، تر و خشک، بگیر و بساز، یکی دو تا، یک قول دو قول، یک شب دو شب، یک روز دو روز، تار و پود<sup>۸</sup>، پرس و جو، جفت و جور، زیر و رو، بریز و بپاش، کر و لال<sup>۹</sup>، برو بیا، دوا درمان، آب و جارو، کم و زیاد، سفت و سخت، چون و چرا، ترس و لرز، تب و لرز، دود و دم.

ساخته شدن اعداد نیز تابع اصل ترتیب وقوع است؛ این نکته بسیار جالبی است که اعداد از شماره ۲۱ (بیست و یک) تا بی نهایت، بجز برخی از اعداد گرد مانند ۱۰۰ و ۱۰۰۰، همگی ترکیب عطفی به شمار می‌روند.

### ۴. نتیجه

این مقاله شامل سه بخش بود؛ در بخش نخست (مقدمه)، ملاک‌های تمایز کلمات مرکب از گروه‌های نحوی از نظر زبان‌شناسان مطرح گردید. در بخش دوم، این ملاک‌ها مورد بررسی قرار گرفت و استدلال شد که «ثبات درونی» ملاکی مناسب برای متمایز کردن ترکیب‌های عطفی از گروه‌های نحوی است. در بخش سوم، بخش اصلی مقاله، ابتدا

ویژگی‌های آوایی تکواژ /o/ مورد تحلیل قرارگرفت. سپس عوامل مختلف آوایی، ساختواژی، نحوی، معنایی و کاربردشناختی که در تعیین آرایش واژه‌های این نوع ترکیب‌ها نقش دارند مورد تحلیل و بررسی قرارگرفتند. در این پژوهش تحلیل‌های استثناء ناپذیر «قاعده» و تحلیل‌های استثناء پذیر (حتی با داشتن یک استثناء) «گرایش» تلقی شدند. طبق آمار، از بین ۲۴۲ ترکیب عطفی بررسی و دسته‌بندی شده عوامل مختلف آوایی ۱۱۴ مورد، کاربردشناختی ۵۲ مورد، معنایی ۳۳ مورد، ساختواژی ۲۳ مورد و نحوی ۲۰ مورد در تشکیل این ترکیب‌ها نقش داشته‌اند. بر این اساس، عوامل آوایی بیشترین نقش را در تعیین ترتیب واژه‌های ترکیب‌های عطفی ایفا می‌کنند:

جدول ۱) آمار عوامل تعیین‌کننده‌ی ترتیب واژه‌های ترکیب‌های عطفی

عوامل آوایی	۱۱۴	٪۴۷
عامل کاربرد شناختی	۵۲	٪۲۱/۵
عوامل معنایی	۳۳	٪۱۳/۶
عوامل ساختواژی	۲۳	٪۹/۵
عوامل نحوی	۲۰	٪۸/۳

## کتابنامه

- افراشی، آزیتا. (۱۳۸۷). *ساخت زبان فارسی*. تهران: سمت.
- شقاقی، ویدا. (۱۳۷۹). فرایند تکرار در زبان فارسی. *مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی* جلد اول. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی. ۵۱۹-۵۳۳.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). *مبانی صرف*. تهران: سمت.
- صادقی، علی اشرف. (۱۳۷۸). راه‌های فعال‌کردن واژه‌سازی در زبان فارسی. *مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی مسائل واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی با همکاری مرکز نشر دانشگاهی. ۲۴۱-۲۵۱.
- صفوی، کورش. (۱۳۷۹). *درآمدی بر معناشناسی*. تهران: انتشارات سوره مهر.
- طباطبایی، علاء‌الدین. (۱۳۸۲). *اسم و صفت مرکب در زبان فارسی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کلباسی، ایران. (۱۳۷۱). *ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز*. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- ماهوئیان، شهرزاد. (۱۳۷۸). *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی*. ترجمه مهدی سمائی، تهران: نشر مرکز.
- Adams, V. (1973). *An Introduction to Modern English Word-Formation*. London: Longman.
- Aronoff, M. and K. Fudeman. (2011). 2<sup>nd</sup> edition. *What Is Morphology?*. Oxford: Blackwell.
- Bauer, L. (1977). On teaching compound nouns. *Modern Sprak*, 71, 325-36.

- Bauer, L. (1978). *The Grammar of Nominal Compounding with Special reference to Danish, English and French*. Odense University studies in Linguistics 4. Odense: Odense University Press.
- Bauer, L. (1983). *English Word-Formation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Bloomfield, L. (1935) *Language*. London: George Allex & Unwin.
- Booij, G. (2005). *The Grammer of Words: An Introduction to Linguistic Morphology*. Oxford: Oxford University Press.
- Carstairs- McCarthy, A. (2002). *An Introduction to English Morphology: Words and Their Structure* Edinburgh: Edinburgh University Press
- Chomsky, N. and M. Halle. (1968). *The sound Pattern of English*. New York: Harper & Row.
- Downing, P. (1977). On the creation and use of English compound nouns. *Language* 53, 810-42.
- Haspelmath, M. (2002). *Understanding Morphology*. London: Arnold.
- Haspelmath, M. and , A. D. Sims. (2010). 2<sup>nd</sup> edition. *Understanding Morphology*. London: Hodder Education.
- Hatcher, A.G. (1960). An introduction to the analysis of English noun compounds. *Word* 16, 356-73.
- Katamba, F. (1993). *Morphology*. London: Macmillan press Ltd.
- Kingdon, R. (1958). *The Groundwork of English Stress*. London: Longman.
- Lees, R.B. (1960). 5th edition. *The Grammar of English Nomiralizations*. The Hague: Mouton.
- Levinson, S.C. (1983). *Pragmatics*. Cambridge: Cambridge University press.
- Lieber, R. (2009). *Introducing Morphology*. New York: Cambridge University press.
- Marchand, H. (1969). 2<sup>nd</sup> edition. *The Categories and Types of Present-Day English Word-Fromation*. Munchen: C.H.Beck.
- Matthews, P.H. (1974). *Morphology: An Introduction to the Throry of Word-Structure*. Cambridge: Cambridge University press.
- Trask, R. L. (1993). *A Dictionary of Grammatical Terms in Linguistics*. London: Routledge.
- Warren, B. (1978). *Semantic Patterns of Noun- Noun Compounds*. Gothenburg: Gothenburg University press.



مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی  
سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱  
تاریخ وصول: ۹۱/۹/۲۲  
تاریخ اصلاحات: ۹۲/۲/۲۰  
تاریخ پذیرش: ۹۲/۲/۳۱  
صص ۵۱-۶۶

## بررسی ساخت بند زبان فارسی بر اساس دستور نقش و ارجاع

\*والی رضایی  
\*\*مژگان نیسانی

### چکیده

این جستار در پی آن است که ساخت بند در زبان فارسی را در چهارچوب دستور نقش و ارجاع مورد بررسی قرار دهد. این نظریه دستوری به تعامل نحو، معناشناسی و کاربردشناسی در نظام‌های دستوری توجه ویژه‌ای دارد. ساخت نحوی بند در این نظریه بر پایه دو تقابل، شامل تقابل میان محمول و موضوع و تقابل میان موضوع و غیر موضوع استوار است. ساخت منطقی با توجه به مفاهیم طبقه فعلی، بازنمایی‌های معنایی و نقش‌های معنایی شکل می‌گیرد. عناصر نقشی جمله از طریق فرافکنی عملگر که ساخت بند را توصیف می‌کند، بازنمایی می‌شود و بنابراین یک فرافکنی جدا در این دستور است. در این نوشتار ساخت نحوی جمله‌های ساده زبان فارسی بر اساس ساخت لایه‌ای بند به دست داده می‌شود و نحوه اتصال این ساخت با ساخت معنایی بندها و تاثیر عوامل کاربردشناختی نشان داده خواهد شد. در واقع، روابط موجود بین سه حوزه نحو، معناشناسی و کاربردشناسی در جمله‌های ساده زبان فارسی در چارچوب نظریه دستوری مذکور تبیین می‌گردد و نشان داده می‌شود که این نظریه نقشگرا توانایی تبیین مسائل دستوری زبان فارسی را دارد.

**واژه‌های کلیدی:** دستور نقش و ارجاع، ساخت نحوی، معناشناسی، عملگر، ساخت اطلاع، پیوند.

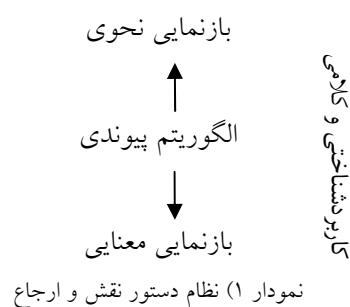
## ۱. مقدمه

نظریه دستوری نقش و ارجاع به عنوان یک نظریه‌ای نقش‌گرا در اوایل دهه ۸۰ میلادی به وسیله زبان‌شناسانی چون ون ولین و ویلیام فولی پایه‌گذاری شد (فولی و ون‌ولین، ۱۹۸۴). بنیانگذاران این دستور به دنبال پاسخ دو پرسش اساسی زیر بوده‌اند:

۱- اگر نظریه زبانی براساس تجزیه و تحلیل زبان‌های غیر اروپایی مانند تاگالوک و لاکوتا استوار گردد، به چه صورت درخواست خواهد آمد؟

۲- چگونه تعامل میان نحو، معناشناسی و کاربردشناسی در نظام‌های دستوری زبان‌های مختلف ظهور می‌یابد؟ (ون ولین، ۲۰۰۵: ۱)

به عبارتی، در دستور نقش و ارجاع زبان به عنوان «نظامی از کنش‌های اجتماعی و ارتباطی» مورد بررسی قرار می‌گیرد (ون ولین و لپولا، ۱۹۹۷: ۱۳). اعتقاد بر آن است که «درک ساخت دستوری تنها با توجه به نقش‌های ارتباطی و معنایی زبان امکان‌پذیر است» (همان: ۱۳). نمودار (۱) انگاره نظری دستور نقش و ارجاع را نشان می‌دهد.



الگوریتم پیوندی<sup>۱</sup> دو سویه تعامل میان بازنمایی نحوی و معنایی را از زاویه دید گوینده (معناشناسی به نحو) و شنونده (نحو به معناشناسی) توصیف می‌کند و همان‌طور که در شکل ۱-۱ مشاهده می‌شود، عوامل کاربردشناختی و کلامی می‌تواند بر هر مرحله از این فرآیند تأثیرگذارند. لازم به ذکر است که دو سویه بودن الگوریتم‌های پیوندی به معنای گشتاری بودن فرآیند پیوند نیست. به عبارتی هیچ نوع صورت روستاختی و زیرساختی وجود ندارد. در واقع دو سویه بودن پیوند میان بازنمایی‌های نحوی و معنایی تنها امکان بررسی یک پاره‌گفتار را از دو زاویه دید فراهم می‌سازد. بخش‌های اصلی این نظریه عبارتند از ساخت بند، ساخت معنایی، روابط دستوری، ساخت اطلاع و فرآیند پیوند که در ادامه به توصیف هر یک خواهیم پرداخت. دستور نقش و ارجاع در زمره رویکردهایی قرار می‌گیرد که تعامل حوزه‌های نحو، معناشناسی و کاربردشناسی زبان را که چارچوب اصلی این الگوی نظری را تشکیل می‌دهد، مورد توجه قرار می‌دهد. در این رویکرد، برخلاف دیگر رویکردهای صورت‌گرا از جمله نظریه دستوری اصول و پارامترها که به وجود سطوح نحوی انتزاعی از قبیل ژ-ساخت، ر-ساخت، ساخت منطقی، ادغام و بازنمون متکی

<sup>۱</sup> - linking algorithm

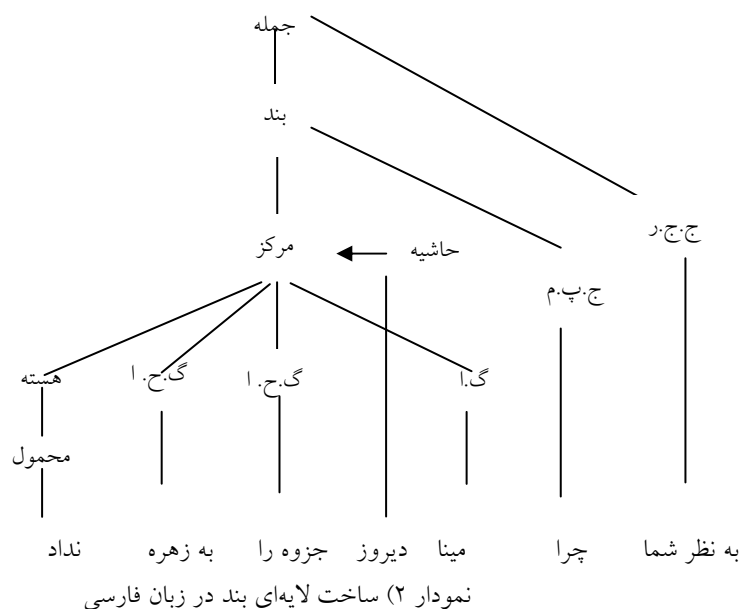
هستند، تنها دو نمود نحوی و معنایی متصور است؛ به عبارتی دیگر، دستورهای صورتگرا مانند نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی / اصول و پارامترها ماهیتی اشتقاقی دارند در حالی که عدم وجود لایه‌های انتزاعی نامبرده، انگاره دستور نقش و ارجاع را از ماهیتی غیر اشتقاقی برخوردار ساخته است.

## ۲. ساخت بند

تعبیر دستور نقش و ارجاع از ساخت بند بر پایه دو تقابل معنایی استوار است. اول تقابل عناصر محمولی و غیرمحمولی و دوم تمایز میان گروه‌های اسمی و حرف اضافه‌ای که موضوع محمول هستند و آن دسته که غیرموضوع هستند. گروه‌های اسمی و حرف اضافه‌ای که برای محمول موضوع تلقی نمی‌شوند در بخش حاشیه‌ای<sup>۲</sup> قرار می‌گیرند که شامل افزوده‌هایی است که مرکز را توصیف می‌کنند. برای تمام سازه‌های نحوی درون بند می‌توان عناصری معنایی در نظر گرفت، این عناصر در جدول (۱) آمده است.

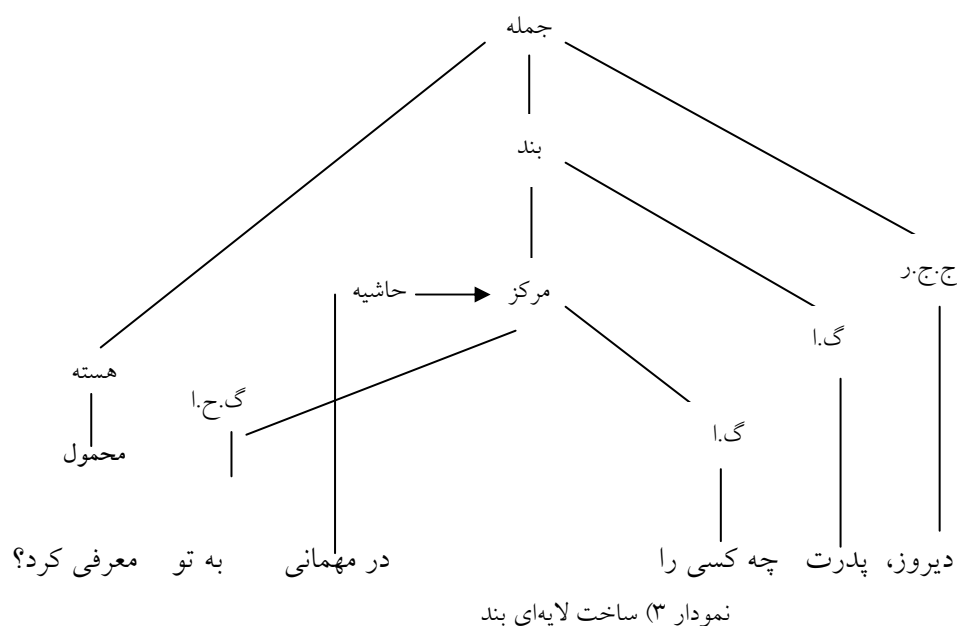
جدول (۱) واحدهای معنایی (ون ولین و لپولا ۱۹۹۷: ۲۷)

واحد نحوی	عنصر / عناصر معنایی
هسته	محمول
موضوع مرکز	موضوع در بازنمایی معنایی محمول
حاشیه	غیر موضوع
مرکز	موضوع‌ها + محمول
(حاشیه + مرکز = بند)	غیر موضوع‌ها + موضوع‌ها + محمول



<sup>۲</sup>- periphery

یکی از پیامدهای در نظر گرفتن عناصر معنایی برای سازه‌های نحوی و دیدگاه بین‌زبانی برای دستور نقش و ارجاع این است که برای مفهوم گروه فعلی که عنصری مهم در بسیاری از رویکردهای گشتاری محسوب می‌شود، معادلی وجود ندارد. در اکثر زبان‌هایی که دارای ترتیب سازه به اصطلاح آزاد هستند، شواهدی برای یک سازه که شامل گروه اسمی مفعول و فعل باشد، وجود ندارد (ون ولین و لپولا، ۱۹۹۷: ۲۰). عناصری که در جدول (۱) آمده است، عناصر همگانی ساخت لایه‌ای بند (س.ل.ب) را نشان می‌دهند. علاوه بر آن‌ها، عناصری غیرهمگانی وجود دارد. جایگاه پیش از مرکز<sup>۳</sup> و یا جایگاه پس از مرکز<sup>۴</sup> جایگاهی نحوی است برای سازه‌های پیش‌بیند شده و کلمات پرسشی که در جایگاه اولیه نیستند. این عناصر خارج از مرکز اما درون بند هستند. خارج از بند عبارات جدا شده از راست و چپ وجود دارند که به ترتیب در جایگاه جدا شده از راست<sup>۵</sup> و جایگاه جدا شده از چپ<sup>۶</sup> قرار می‌گیرند. عناصر موجود در جایگاه‌های جدا شده معمولاً به وسیله‌ی یک مکث از بند اصلی جدا می‌شوند. شکل (۲) در فوق ساخت لایه‌ای یک جمله زبان انگلیسی شامل تمامی عناصر هسته، مرکز، حاشیه، پیش از مرکز، و عنصر جدا شده از چپ را نشان می‌دهد. همچنین شکل (۳) ساخت لایه‌ای بند را برای یک جمله در زبان فارسی نشان می‌دهد.



همان‌طور که نشان داده شد، گره هسته برای عناصری است که از لحاظ معنایی محمولی باشند. این معیار معنایی منجر به تمایز میان افعال محمولی و غیرمحمولی می‌شود. از جمله افعال غیرمحمولی فعل‌های اسنادی می‌باشند که در جملات با این گونه فعل‌ها عناصر غیرفعلی محمول‌اند. در این جملات به ترتیب گروه صفتی، اسمی و حرف اضافه‌ای محمول است.

<sup>۳</sup> - pre-core slot

<sup>۴</sup> - post-core slot

<sup>۵</sup> - right detached position

<sup>۶</sup> - left detached position



در نهایت باید ذکر کرد که ساخت لایه‌ای بند به صورت قالب‌های نحوی زبان ویژه در گنجینه نحوی<sup>۷</sup> آن زبان ذخیره می‌شود. این قالب‌ها می‌توانند از گنجینه گرفته شوند و به تنهایی بکار روند و یا با یکدیگر ترکیب شوند و جملات مرکب را به وجود آورند. انتخاب قالب نحوی بر پایه اصلی که در (۱ الف) آمده است، صورت می‌پذیرد (ون ولین و لپولا، ۱۹۹۷: ۵۹۳).

(۱) الف. اصل انتخاب قالب نحوی: تعداد جایگاه‌های نحوی برای موضوع‌ها و موضوع افزوده‌ها درون مرکز برابر است با تعداد جایگاه‌ها در بازنمایی معنایی مرکز برای موضوع.

### ب. محدودیت‌های جهانی اصل مورد نظر:

i. بکار رفتن مرکز به عنوان مرکز پایه و یا الحاقی در الحاق<sup>۸</sup> مرکز به شکل غیروابسته تعداد جایگاه‌های مرکز را یکی کاهش می‌دهد.

ii. بکار رفتن مرکز در ساخت بند موصولی با هسته بیرونی که در آن هسته اسمی یک موضوع معنایی محمول موجود در مرکز است، تعداد جایگاه‌های مرکز را یکی کاهش می‌دهند.

ج. محدودیت‌های زبان ویژه اصل مورد نظر:

i. تمام مرکزها در زبان حداقل دارای ظرفیت نحوی یک هستند.

ii. ساخت‌های مجهول تعداد جایگاه‌های مرکز را یکی کاهش می‌دهد.

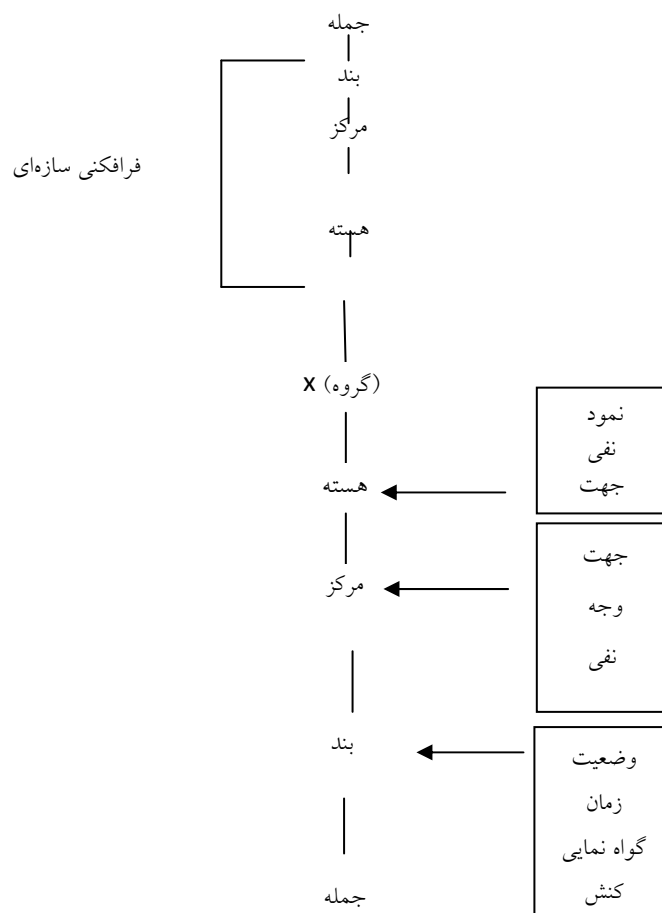
iii. بکار رفتن یک موضوع نحوی در جایگاه پیش / پس از مرکز تعداد جایگاه‌های مرکز را یکی کاهش می‌دهد.

### ۳. عملگرها

در دستور نقش و ارجاع همیشه هسته‌ها در گروه‌ها، عناصر اصلی در بازنمایی معنایی به شمار می‌روند. عناصر نقشی (یا عملگر) چون حروف تعریف دارای فرافکنی جداگانه هستند و بنابراین نمی‌توانند به عنوان هسته گروه ظاهر شوند. فرافکنی عملگر بازتاب دهنده فرافکنی سازه‌ای (نحوی) است زیرا که عملگرها در سطحی نمایان می‌شوند که با واحدی که آن را توصیف می‌کنند در تناظرند. این تناظر در نمودار (۴) آمده است.

<sup>7</sup>- syntactic inventory

<sup>8</sup>- juncture



نمودار ۴) فرافکنی عملگر (ون ولین و لپولا، ۱۹۹۷:۴۹)

#### ۴. ساخت معنایی

رویکرد دستور نقش و ارجاع نسبت به ساخت معنایی، واژگان و تعامل آن‌ها با ساخت نحوی بر مفاهیم بازنمایی واژگانی و نقش‌های معنایی استوار است. بازنمایی معنایی بر دو جنبه از نقش ارتباطی زبان استوار است: ارجاع و اسناد. افعال و دیگر عناصر معمولاً به توصیف موقعیت‌ها و یا وضعیت‌های امر می‌پردازند درحالی که عبارات ارجاعی دلالت بر شرکت‌کنندگان در کلام دارند. افعال براساس نوع وضعیت‌های امری که توصیف می‌کنند، طبقه‌بندی می‌شوند. نوع فعل بکار رفته نقش شرکت‌کنندگان کلام را مشخص می‌کند و دسته‌بندی روابط معنایی به صورت فرانشها است.

## ۴-۱. طبقه‌بندی افعال و ساخت منطقی

دستور نقش و ارجاع از نظام طبقه‌بندی نوع عمل<sup>۹</sup> برای افعال استفاده می‌کند که در اصل توسط وندلر<sup>۱۰</sup> (۱۹۶۷) پیشنهاد شد. این نظام تشکیل شده از ایستاها، کنشی‌ها، لحظه‌ای‌ها و پایاها که برای هر یک از این چهار دسته یک نوع سببی نیز وجود دارد (پیوی، ۲۰۱۰: ۹۴). دسته دیگری که به این طبقه‌ها افزوده می‌شود منقطع است که به رویدادهای منقطع اشاره دارد، برای مثال فعل سرفه کردن از این دسته است (ون ولین، ۲۰۰۵: ۳۲). پایا کنشی‌ها<sup>۱۱</sup> گروه دیگری است که به فعل‌های کنشی دارای نمود پایانی مربوط می‌شود. شش طبقه افعال غیرسببی به وسیله چهار مشخصه تعریف می‌شوند: [± ایستا]، [± پویا]، [± پایانی] و [± لحظه‌ای]. کاربرد این مشخصه‌ها طبقه‌های فعلی در (۲) آمده است.

(۲) الف. ایستا [ + ایستا ]، [ - پویا ]، [ - پایانی ]، [ - لحظه‌ای ]

مثال: دانستن، دوست داشتن

ب. کنشی [ - ایستا ]، [ + پویا ]، [ - پایانی ]، [ - لحظه‌ای ]

مثال: نوشتن، شنا کردن، دویدن

ج. لحظه‌ای [ - ایستا ]، [ - پویا ]، [ + پایانی ]، [ + لحظه‌ای ]

مثال: منفجر شدن، غش کردن

د. منقطع [ - ایستا ]، [ ± پویا ]، [ - پایانی ]، [ + لحظه‌ای ]

مثال: سرفه کردن، عطسه کردن

هـ. پایا [ - ایستا ]، [ - پویا ]، [ + پایانی ]، [ - لحظه‌ای ]

مثال: ذوب شدن، یاد گرفتن

ی. پایا-کنشی [ - ایستا ]، [ + پویا ]، [ + پایانی ]، [ - لحظه‌ای ]

مثال: خوردن (چون فاطمه غذا را خورد)

(کنشی: فاطمه غذا خورد)

ساخت منطقی هر یک از طبقه‌های فعلی به همراه زوج سببی آنها در جدول (۲) آمده است. فعل‌های ایستا و کنشی دو گروه پایه هستند که براساس آنها بقیه صورت‌ها به دست می‌آیند (به منظور حفظ علائم قراردادی در این قسمت از برگردان آنها به فارسی خودداری شده است).

predicate' (x) or (x , y)	ایستا
do' (x, [predicate' (x) or (x,y)])	کنشی
INGR predicate' (x) or (x , y) or	لحظه‌ای
INGR do' (x , [predicate' (x) or (x , y)])	

<sup>9</sup> - Aktionsart

<sup>10</sup> - Vendler

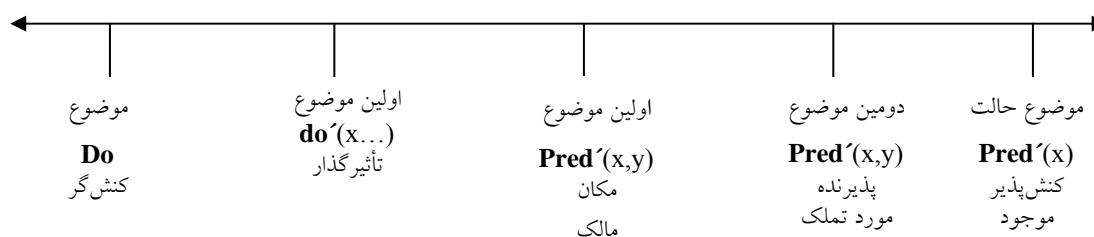
<sup>11</sup> - active accomplishments

SEML predicate' (x) or (x , y) or	منقطع
SEML do' (x, [predicate' (x) or (x , y)])	
BECOME predicate' (x) or (x , y) or	پایا
BECOME do' (x, [predicate' (x) or (x , y)])	
do' (x , [predicate <sub>1</sub> ' (x,y)]) & INGR predicate <sub>2</sub> ' (z , x) or (y)	پایا-کنشی
$\hat{\alpha}, \alpha'$ CAUSE $\hat{\alpha}$ هنگامی که $\hat{\alpha}, \alpha'$ ساخت منطقی از هر نوع باشد.	سببی
(جدول ۲) طبقه‌های فعلی و ساخت منطقی آن‌ها (ون ولین، ۲۰۰۵: ۴۵)	

در مورد فرمول ساخت منطقی طبقات مختلف فعلی که در جدول فوق آمده است، ذکر چند نکته ضروری است. افعال ایستا به صورت محمول عریان نشان داده می‌شوند. به عنوان مثال فعل ایستای دوست داشتن به صورت like نمایش داده می‌شود. حروف (x y z) نشانگر متغیرها یعنی موضوعات فعل می‌باشند. به عنوان نمونه دانستن که یک فعل ایستا و دو ظرفیتی است به صورت know(x, y) نشان داده می‌شود. همچنین بر اساس قرارداد در این ساخت‌های منطقی محمول به صورت یک فرازبان همیشه به زبان انگلیسی نوشته می‌شود اما موضوعات که متغیر هستند به زبان مورد نظر نشان داده می‌شوند. فعل‌های کنشی با استفاده از do نمایش داده می‌شوند. جمله علی دوید به صورت do(Ali[run(Ali)]) به نمایش در می‌آید. همچنین فعل‌های پایا با استفاده از BECOME و فعل‌های لحظه‌ای با استفاده از نشانه اختصاری INGR نشان داده می‌شوند. برای نشان دادن فعل‌های سببی نیز از CAUSE استفاده می‌شود.

#### ۲-۴. نقش‌های معنایی

بازنمایی‌های منطقی و نقش‌های معنایی بر روی هم ساخت معنایی دستور نقش و ارجاع را بوجود می‌آورند. نقش‌های اثرگذار و اثرپذیر نقش‌های عمده در این رویکرد هستند. این دو عناوین عمومی برای روابط معنایی مرسوم می‌باشند. بنابراین روابط معنایی را می‌توان بر اساس جایگاه موضوع آن‌ها در ساخت‌های منطقی به پنج دسته تقسیم کرد. نمودار (۵) این روابط معنایی را نشان می‌دهد.

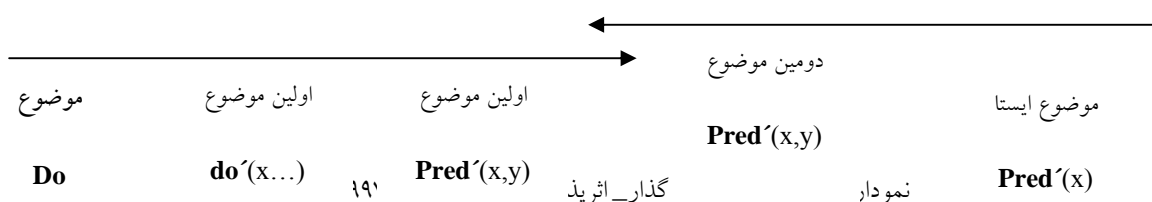


نمودار (۵) پیوستار روابط معنایی با توجه به جایگاه‌های موضوع در ساخت منطقی (ون ولین و لپولا، ۱۹۹۷: ۱۲۷).

## ۳-۴. فرا نقش‌های معنایی

اساس نظریه معنایی دستور نقش و ارجاع را فرا نقش‌های معنایی تشکیل می‌دهد. دو فرانتقش - اثرگذار و اثرپذیر - به «دو موضوع اولیه در یک رابطه متعدی معمول» اشاره دارند (ون ولین، ۱۹۹۶: ۲۸۷). اثرگذار آن شرکت کننده در کلام است که از همه بیشتر به کنش گر شباهت داشته باشد و نیز اثرپذیر به همین صورت شرکت کننده‌ای است که بیشترین شباهت را به کنش پذیر داراست. هر نقش کلان تعدادی از روابط معنایی را تحت عنوان خود فرض می‌دارد.

اثرگذار



انتخاب یک موضوع در ساخت منطقی به عنوان اثرگذار و اثرپذیر (و یا هیچ کدام) بر اساس احتمال و به صورت سلسله مراتب در نمودار (۶) آمده است.

لازم به ذکر است که اصطلاحات اثرگذار و اثرپذیر با دو اصطلاح مرسوم فاعل و مفعول یکسان نیستند، زیرا که اثرگذار و اثرپذیر به معیارهای معنایی وابسته‌اند در حالی که جایگاه نحوی تعیین کننده فاعل و مفعول بودن است.

## ۵. رابطه دستوری موضوع نحوی ترجیحی

تنها رابطه دستوری در این نظریه نقش دستوری ترجیحی<sup>۱۲</sup> است که بر عهده موضوع نحوی ترجیحی [مونت] می‌باشد (ون ولین و لپولا، ۱۹۹۷: ۲۷۵؛ رضایی، ۱۳۸۹). در حقیقت این نقش یک مفهوم ساختی است تا اینکه ویژگی یک زبان به طور کل باشد و این چنین تعریف می‌شود: «ختی سازی محدود نقش‌های معنایی و کاربردشناختی برای اهداف نحوی» (ون ولین، ۱۹۹۶: ۲۸۹). به عبارتی در برخی ساخت‌ها تمایز میان اثرگذار و اثرپذیر ختشی می‌شود و یا ارتباطی با چگونگی تأثیر گذاشتن موضوع بر تطابق فعلی و تعیین عنصر غایب در جمله ندارد. این ختشی سازی از آن جهت محدود است که تنها فرانتقش‌ها (اثرگذار و اثرپذیر) ختشی می‌شوند. سلسله مراتب نشان‌داری که بر انتخاب موضوع معنایی به عنوان موضوع نحوی ترجیحی تأثیرگذار است در (۳) بدست داده می‌شود.

(۳) سلسله مراتب انتخاب موضوع نحوی ترجیحی (ون ولین و لپولا، ۱۹۹۷: ۲۸۲).

موضوع  $Pred'(x)$  > دومین موضوع  $Pred'(x,y)$  > اولین موضوع  $Pred'(x,y)$  > اولین موضوع  $do'$  > موضوع Do

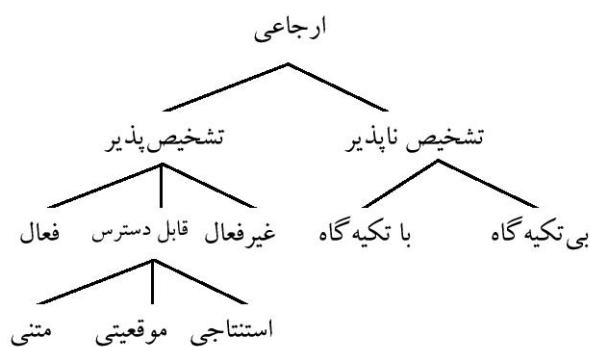
<sup>12</sup> - privileged syntactic argument

در نهایت لازم است ذکر شود که موضوع نحوی ترجیحی کنترل‌کننده تطابق فعلی در افعال خود ایستا است (ون ولین، ۲۰۰۵: ۱۰۸).

## ۶. ساخت اطلاع

تعبیر ساخت اطلاع در دستور نقش و ارجاع، تا حد زیادی، از اثر لمبرکت (۱۹۹۴) نشأت می‌گیرد. برای ساخت اطلاع دو جنبه وجود دارد که با هم در ارتباط هستند. اولی وضعیت شناختی و یا فعال بودن مرجع‌هاست و دیگری روابط کاربردشناختی بوجود آمده توسط مرجع‌ها و میان آن‌هاست.

با توجه به جنبه اول، مرجع‌ها براساس جایگاهشان در حوزه شناختی به انواع مختلفی تقسیم می‌شوند (به پیروی از لمبرکت) فرض بر آن است که گویندگان از آگاهی خود راجع به وضعیت شناختی ذهن شنونده بهره می‌جویند تا بتوانند تصمیم بگیرند که کدام صورت را به کار بندند. انواع مرجع‌ها در نمودار (۷) آمده است.



نمودار (۷) وضعیت شناختی مرجع‌ها در کلام (پیوی، ۲۰۰۸: ۳۰۸)

نقشی که مرجع‌ها در ساخت اطلاع جمله ایفا می‌کنند شامل مفاهیمی چون مبتدا و کانون است. مفهوم کلامی- کاربرد شناختی مبتدا بر طبق گاندل چنین تعریف می‌شود: «یک عنصر مبتدای یک جمله است، اگر و تنها اگر، گوینده از طریق کاربرد آن قصد داشته باشد که دانش مخاطب را درباره آن افزایش دهد، اطلاعی پیرامون آن طلب کند و یا در غیر این صورت مخاطب را به انجام عملی در رابطه با آن وا دارد» (گاندل، ۱۹۸۸: ۲۱۰، به نقل از ون ولین، ۲۰۰۵: ۶۸). این با مفهوم پیش فرض ارتباط نزدیکی دارد؛ آنچه در یک جمله معین از پیش فرض شده است «خود مبتدا نیست.... بلکه این حقیقت که از مرجع مبتدا می‌توان چنین انتظار رود که نقشی را در گزاره‌ای مفروض ایفا کند به این دلیل که وضعیت آن در مرکز توجه است» (لمبرکت، ۱۹۹۴: ۱۵۱).

این نکته را نیز باید ذکر کرد که تصریح یک جمله معین، مرجع‌های آن به صورت مجزا نیست، بلکه تأثیری است که از ترکیب اطلاع نو و کهنه بدست می‌آید. به عبارتی بافتی از فرضیات کهنه (پیش فرض) و اضافه کردن اطلاع نو به آن است که به نوعی با آن فرضیات در ارتباط می‌باشد (ون ولین و لپولا، ۱۹۹۷: ۲۰۲-۲۰۱). تعاریف در (۴) نشان دهنده این مطالب هستند.

(۴) الف. تصریح کاربردشناختی: «گزاره بیان شده توسط یک جمله که انتظار می‌رود گوینده آن را بداند و یا به آن اعتقاد داشته باشد و یا اینکه در نتیجه شنیدن جمله آن را فرض شده بپندارد» (لمبرکت، ۱۹۹۴: ۵۲).

ب. **پیش فرض کاربردشناختی:** «مجموعه گزاره‌هایی است که گوینده با بیان آن‌ها، چنین استنباط می‌کند که شنوده از آن‌ها آگاه است یا در هنگام بیان جمله آن را بدیهی می‌شمارد» (لمبرکت، ۱۹۹۴: ۵۲).

ج. **کانون:** «بخش معنایی یک گزاره را که از نظر کاربردشناختی پدید آمده است و در آن، تصریح کاربردشناختی با پیش فرض متفاوت است» (لمبرکت، ۱۹۹۴: ۲۱۳).

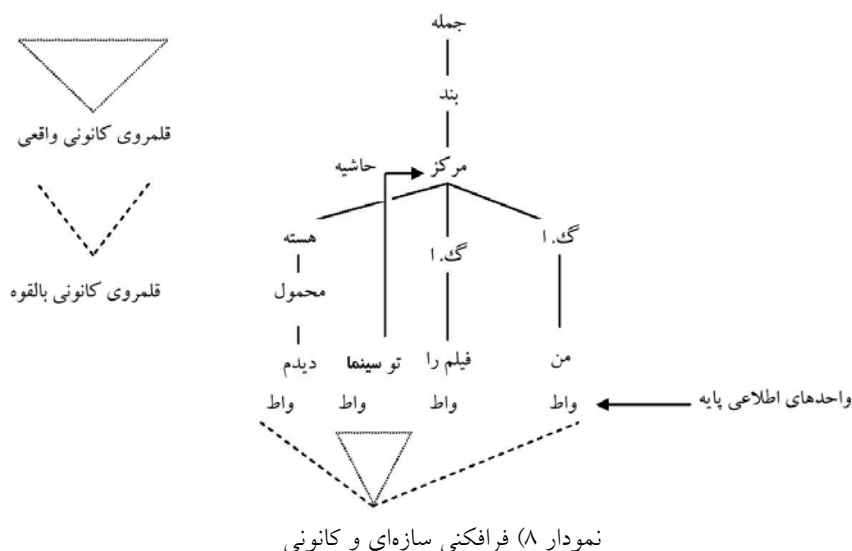
د. **ساخت اطلاع:** «آن بخش از ساخت دستوری جمله است که در آن گزاره‌ها، به عنوان تظاهر معنایی وضعیت‌های امر، با ساخت‌های دستوری-واژگانی خاص منطبق می‌شوند. این عمل براساس وضعیت ذهنی سخنگویان، که چنین ساخت‌هایی را به کار می‌برند و آن‌ها را به واحدهای اطلاعاتی در بافت گفتمانی مشخص تعبیر می‌کنند، صورت می‌پذیرد (لمبرکت، ۱۹۹۴: ۵). ساخت اطلاع «پیوند مرسوم یک معنای کانونی با صورت جمله است» (لمبرکت، ۱۹۹۴: ۲۲۲).

#### ۱-۶. انواع کانون

نظریه دستوری نقش و ارجاع به پیروی از لمبرکت (۱۹۹۴) سه نوع ساخت کانونی را در نظر می‌گیرد که به توزیع اطلاع در جمله اشاره دارد: محدود، گزاره‌ای و جمله‌ای<sup>۳</sup>. کانون گزاره‌ای مربوط به جملات «مبتدا-خبر» است و نوع کانونی بی‌نشان جهانی است. این کانون ویژگی جملاتی است که در آن‌ها فاعل، مبتدای جمله است و بقیه جمله اطلاعی نو درباره آن مبتدا را بیان می‌کند. از سوی دیگر ساخت‌هایی که دارای کانون جمله‌ای‌اند، فاقد مبتدا هستند و دامنه کانون کل جمله است. در نهایت، در ساخت‌ها با کانون محدود دامنه کانون یک سازه منفرد است.

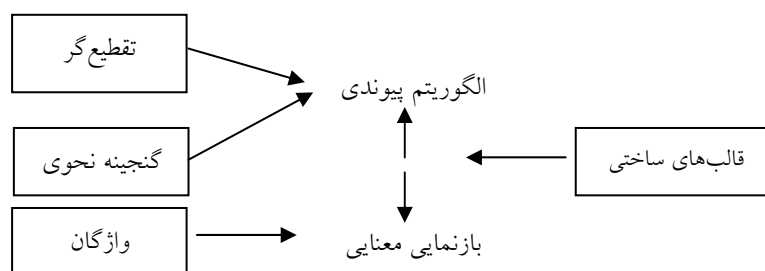
#### ۲-۶. بازنمایی صوری ساخت اطلاع

با توجه به ترتیب نحوی سازه و ساخت اطلاع زبان‌ها در سطوح مختلفی از انعطاف قرار می‌گیرند. تعامل میان توالی نحوی سازه و ساخت اطلاع منجر به طرح راهکارهای مختلفی می‌شود تا از آن طریق نیازهای کاربردشناختی گویندگان برطرف شود. این راهکارها شامل الگوهای آهنگ، ابزار ساختوازی و ساخت‌های نحوی است. این محدودیت‌های ایجاد شده در هر زبان، قلمروهای کانونی بالقوه (ق.ک.ب) را برای هر یک بوجود می‌آورد که در آن‌ها کانون می‌تواند واقع شود. درون قلمرو کانونی بالقوه، قلمرو کانونی واقعی (ق.ک.و) قرار دارد که در آن کانون آمده در هر ساخت جای می‌گیرد (ون ولین و لپولا، ۱۹۹۷: ۲۱۲). این دو جنبه از ساخت اطلاع یک جمله معین (قلمروی کانونی بالقوه و واقعی) در فرافکنی کانونی بازنمایی می‌شوند. این فرافکنی به تکمیل فرافکنی‌های نحوی و معنایی یک جمله معین می‌پردازد. ساخت کانونی محدود در ۱-۷ فرافکنی کانونی را نشان می‌دهد. واحدهای اطلاعی پایه مقوله‌های گروهی کمینه را نشان می‌دهد که به «قلمروی کانونی کمینه» اشاره دارد (ون ولین، ۲۰۰۵: ۷۸).



### ۷. پیوند

سلسله مراتب اثرگذار-اثرپذیر که در نمودار (۶) آمده است و نیز سلسله مراتب ارائه شده برای موضوع نحوی ترجیحی در (۳) سطحی از نظام‌مندی را در رابطه میان نحو، معناشناسی و کاربردشناسی نشان می‌دهد. روابط موجود بین این سه حوزه در بخش پیوند نظریه دستوری نقش و ارجاع به شکل صوری نشان داده می‌شوند. سلسله مراتب اثرگذار-اثرپذیر، تعامل اولیه میان معناشناسی و نحو است، این سلسله مراتب امکان تعامل میان بازنمایی‌های نحوی و معنایی را فراهم می‌آورد و نیز تعامل عوامل کاربردشناسی-کلامی را مهیا می‌سازد. مدخل‌های واژگانی برای محمول‌ها و اسم‌ها بازنمایی معنایی جمله را شکل می‌دهند و موضوع‌ها در ساخت‌های منطقی آن‌ها با فرانش‌ها انطباق می‌یابند. از لحاظ نحوی، یک قالب نحوی (و یا مجموعه‌ای از قالب‌ها) انتخاب می‌شود. فرانش‌ها و دیگر موضوع‌ها بر نحو و موضوع نحوی ترجیحی منطبق می‌شوند. این مراحل در هر دو جهت، از معناشناسی به نحو یا برعکس، دنبال می‌شوند زیرا که بازنمایی‌ها از یکدیگر مشتق نمی‌شوند و تنها به یکدیگر می‌پیوندند (ون ولین و لپولا، ۱۹۹۷: ۳۱۷). نمودار (۱) با در نظر گرفتن فرآیند پیوند به صورت نمودار (۹) در می‌آید.



نمودار ۹) نظام دستور نقش و ارجاع (ون ولین، ۲۰۰۵: ۱۳۱ بازنمایی نحوی)

سلسله مراتب اثرگذار-اثرپذیر، تعامل اولیه میان معنا و نحو است. این سلسله مراتب امکان تعامل میان بازنمایی‌های نحوی و معنایی را فراهم می‌آورد و نیز تعامل عوامل کاربردشناسی-کلامی را مهیا می‌سازد. مدخل‌های واژگانی برای محمول‌ها و اسم‌ها بازنمایی معنایی جمله را شکل می‌دهند و موضوع‌ها در ساخت‌های منطقی آن‌ها



با فرانشها انطباق می‌یابند. از لحاظ نحوی، یک قالب نحوی (و یا مجموعه‌ای از قالب‌ها) انتخاب می‌شود. فرانشها و دیگر موضوع‌ها بر نحو و موضوع نحوی ترجیحی منطبق می‌شوند. این مراحل در هر دو جهت، از معنا به نحو یا برعکس، دنبال می‌شوند زیرا که بازنمایی‌ها از یکدیگر مشتق نمی‌شوند و تنها به یکدیگر می‌پیوندند (ون ولین و لیولا، ۱۹۹۷: ۳۱۷).

### ۷-۱. قالب‌های ساختی

اصول کلی حاکم بر بازنمایی‌های نحوی و معنایی و پیوند میان آن‌ها در هر جهت در بخشی تحت عنوان الگوریتم‌های پیوندی می‌آید اما آن دسته از ویژگی‌های منحصر به فرد ساخت‌های دستوری که ویژه هر زبان است در قالب‌های ساختی جای می‌گیرند. این قالب‌ها خود دارای بخش‌های نحوی، ساختوازی، معنایی، کاربردشناختی و اطلاعی است.

قالب‌های ساختی نقش مهمی در پیوند میان بازنمایی‌های نحوی و معنایی دارند. نقش آن‌ها به جهت پیوند بستگی دارد. چنانچه پیوند از معناشناسی به نحو باشد، این قالب‌ها، جزئیات خاص ساختی و زبانی را برای صورت‌بندی صحیح به صورت ساختوازی نحوی فراهم می‌آورند (ون ولین، ۲۰۰۵: ۱۳۴) و اگر «پیوند از نحو به معناشناسی باشد آن‌ها موضوع نحوی ترجیحی را در آن ساخت تعیین می‌کنند».

### ۷-۲. الگوریتم‌های پیوندی

دستور نقش و ارجاع از شرط تمامیت در هر دو جهت پیوند بهره می‌گیرد. این شرط ناظر بر انطباق موضوع‌های معنایی و نحوی است. این شرط در (۵) شرح داده شده است.

(۵) شرط تمامیت (ون ولین و لیولا، ۱۹۹۷: ۳۲۵)

تمام موضوع‌هایی که به‌طور صریح در بازنمایی معنایی جمله مشخص شده‌اند، باید از لحاظ نحوی در جمله نمایان شوند و تمام عبارات ارجاعی در بازنمایی نحوی جمله باید به جایگاه موضوع ساخت منطقی در بازنمایی معنایی جمله پیوند یابند.

### ۷-۲-۱. پیوند از معنا به نحو

پیوند از معنا به نحو، طی مراحل از ساخت منطقی محمول آغاز می‌شود و در نهایت به بازنمایی نحوی جمله ختم می‌شود. مراحل این پیوند در (۶) آمده است.

(۶) الگوریتم پیوندی: معنا ← نحو (ون ولین، ۲۰۰۵: ۱۳۶)

۱- بازنمایی معنایی جمله را براساس ساخت منطقی محمول بسازید.

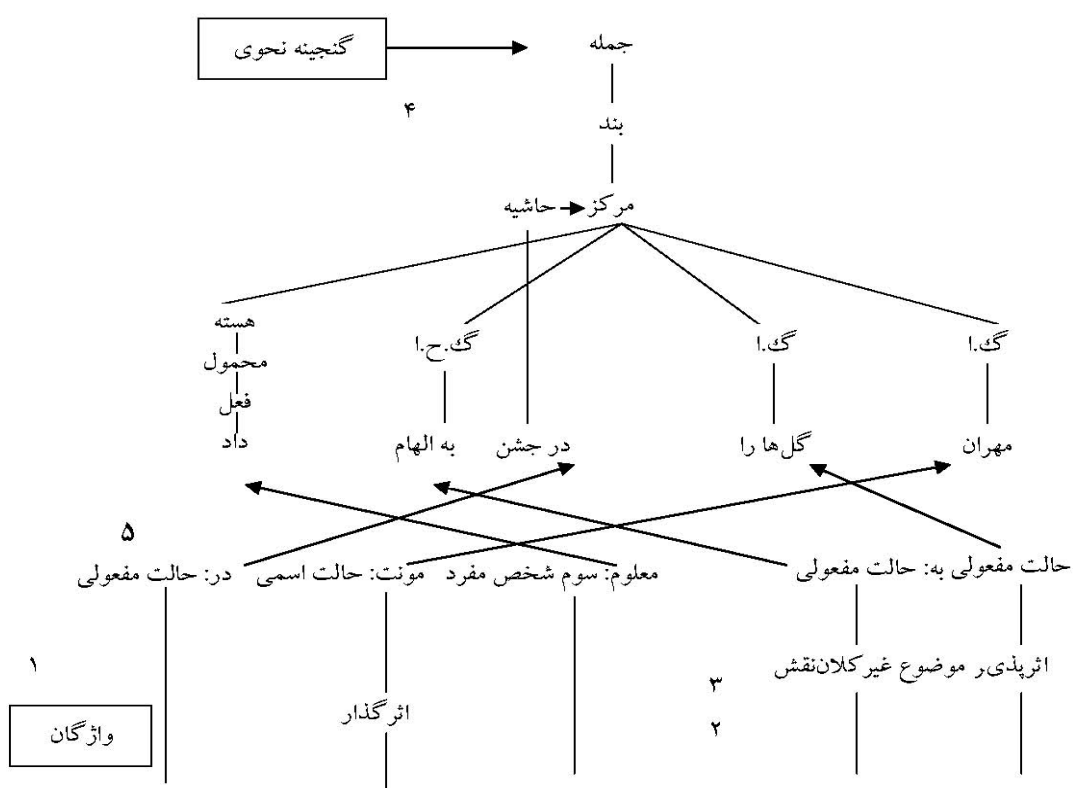
۲- اثرگذار- اثرپذیر را با توجه به سلسله مراتب اثرگذار- اثرپذیر (نمودار ۶) تعیین کنید.

۳- صورت‌بندی ساختوازی نحوی موضوع‌ها را تعیین کنید.

۴- قالب (های) نحوی را برای جمله با توجه به اصول انتخابی آمده در (۱) انتخاب کنید.

۵- گروه‌های X را به جایگاه‌های موجود در بازنمایی نحوی جمله اعطا کنید.

نمودار در (۱۱) فرآیند پیوند را از معناشناسی به نحو برای جمله‌ی مهران گل‌ها را در جشن به الهام داد. مراحل با اعداد برجسته نشان داده شده‌اند. در مرحله اول ساخت منطقی فعل داد و حرف اضافه در بدست داده می‌شود. سپس در مرحله بعد با توجه به ساخت منطقی ارائه شده و سلسله مراتب اثرگذار-اثرپذیر، فرانش‌ها تعیین می‌شوند. مرحله سوم مربوط به جنبه‌های نحوی چون انتخاب موضوع نحوی ترجیحی و اعطای حالت/حروف اضافه است. قالب نحوی در مرحله چهارم انتخاب می‌شود. در نهایت در مرحله پنجم موضوع‌ها در بخش معناشناسی به موضوع‌ها در بخش نحوی پیوند می‌یابند (ون ولین، ۲۰۰۵: ۱۳۶-۱۴۹)



[[ ( گل‌ها ، الهام ) CAUSE [BECOME have' ] ( مهران [do' ] ، جشن ) be-at'

نمودار ۱۰) پیوند از معناشناسی به نحو

مراحل این پیوند در (۹) آمده است.

(۹) الگوریتم پیوندی نحو ← معناشناسی (ون ولین، ۲۰۰۵: ۱۵۰-۱۴۹)

۱- کلان نقش‌ها و دیگر موضوع (های) مرکزی را تعیین کنید.

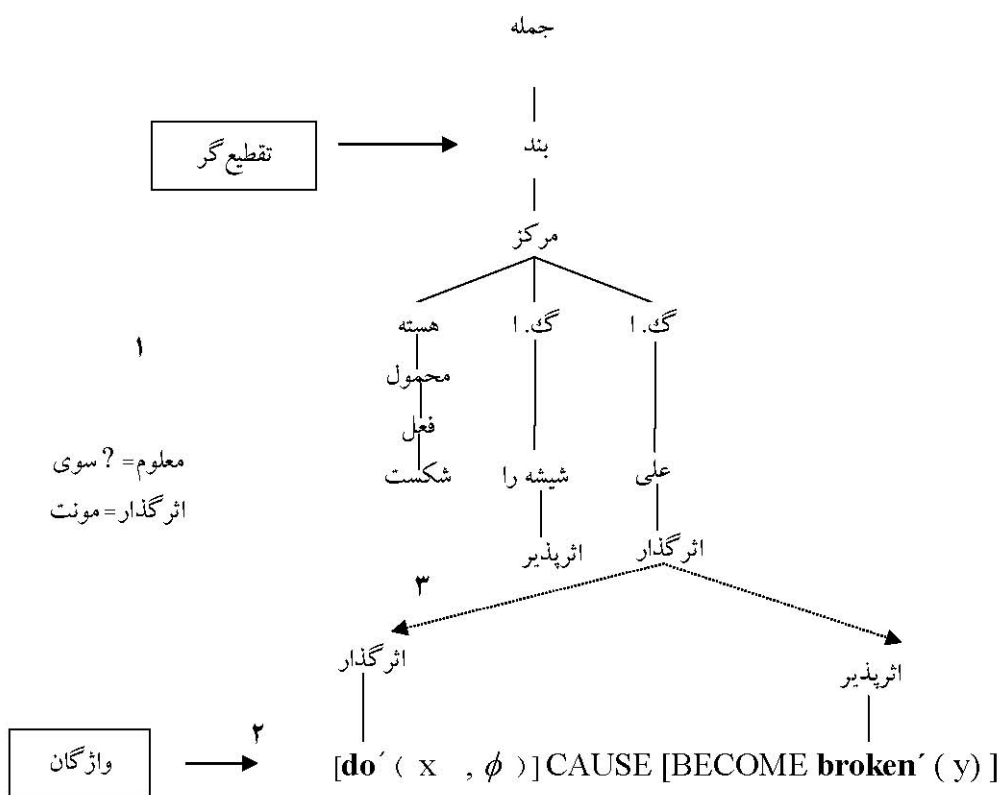
۲- ساخت منطقی محمول در هسته‌ی بند را از واژگان بازیابی کنید.

۳- میان موضوع‌های تعیین شده در مرحله یک و موضوع‌های تعیین شده در مرحله دو پیوند برقرار کنید تا اینکه تمام موضوع‌های مرکزی پیوند یابند.

۴- در الحاق غیر وابسته یکی از موضوع‌های مرکز اصلی باید با جایگاه موضوع در ساخت منطقی درونه پیوند یابد.  
 ۵- اگر یک گروه حرف اضافه‌ای به صورت افزوده و معمولی وجود داشته باشد، ساخت منطقی آن را از واژگان بازیابی کنید، ساخت منطقی مرکز اصلی را به عنوان موضوع دوم در ساخت منطقی و مفعول گروه حرف اضافه‌ای را به عنوان موضوع اول در حاشیه درج کنید.

۶- چنانچه عنصری در جایگاه پیش و یا پس از مرکز وجود داشته باشد، آن را به جایگاه موضوع پیوند نیافته در ساخت منطقی جمله اعطا کنید. البته مشروط به اینکه آن ساخت منطقی که به آن پیوند می‌یابد مربوط به بندی در قلمرو کانونی بالقوه باشد (البته این مورد از زبانی به زبان دیگر متفاوت است).

الگوریتم‌های پیوندی از نحو به معناشناسی برای جمله علی شیشه را شکست در نمودار (۱۱) آمده است.



نمودار (۱۱) پیوند از نحو به معناشناس

### ۸. نتیجه

در این جستار تلاش گردید که نظریه دستوری نقش و ارجاع معرفی شود و ساخت جمله‌های ساده در زبان فارسی بر اساس این نظریه نقش‌گرا بررسی شود. ابتدا بنیان‌های نظری این رویکرد زبان شناختی به عنوان یکی از نظریه‌های ارتباطی - شناختی معرفی شد سپس ساخت لایه‌ای بند که متکی بر ساخت معناشناختی محمول - موضوع است، مورد بررسی قرار گرفت. نمود معنایی و ساخت منطقی از مفاهیم کلیدی‌اند که در دستور نقش و ارجاع نقش بسزایی در الگوریتم پیوندی ایفا می‌کنند. نوع عمل، روابط پذیرنده و فرانش‌های معنایی از دیگر مفاهیم معناشناختی در این نظریه هستند که به تفصیل به آن‌ها پرداخته شد. ساخت اطلاع به عنوان یکی از حوزه‌های مستقل و کارآمد، به توصیف و تبیین فرایندهای کاربردشناختی و تعامل آن‌ها با حوزه‌های نحو و معناشناسی که از انگیزش‌های زبان

ویژه این چارچوب نظری هستند، کمک شایانی می‌کند. الگوریتم پیوندی، آخرین مرحله از نمایش توانایی دستور نقش و ارجاع در پردازش فرایندهای درکی و تولیدی است که از نظر گذرانده شد. نگرش جدید به روابط دستوری و طرح مفهوم موضوع نحوی ترجیحی از دیگر نقاط قوت این نظریه است که بر اساس آن روابط دستوری بر پایه خنثی شدگی فرانش‌های معنایی به دلایل نحوی در ساخت‌های ویژه تعریف می‌شوند. دستور نقش و ارجاع صرفاً دارای یک سطح نمایش نحوی است که مطابق ساخت ظاهری جملات است. در واقع، هیچ گونه ساخت انتزاعی مانند آنچه در دستور واژی-نقشی و یا حاکمیت و مرجع‌گزینی رایج است، وجود ندارد. به همین دلیل است که ون ولین (۲۰۹:۲۰۰۱) ادعا می‌کند که دستور نقش و ارجاع یک نظریه واقعاً کمینه‌گرا است. ساخت معنایی و ساخت نحوی در این دستور به طور مستقیم به هم ارتباط پیدا می‌کنند و جمله‌های زبان را تولید می‌کنند. البته در این میان نقش عوامل کاربرد شناختی و گفتمانی نیز تأثیرگذار است. در این دستور نقش‌های معنایی تعمیم یافته یعنی اثرگذار و اثرپذیر در ارتباط دادن ساخت معنایی و ساخت نحوی جمله دارای نقشی ممتاز هستند. با تحلیل ساخت چند نمونه از بندهای ساده زبان فارسی در این مقاله نشان دادیم که نظریه دستوری نقش و ارجاع قادر به تبیین مسائل دستور زبان فارسی است.

#### کتابنامه

- رضایی، والی (۱۳۸۹). "نگاهی تازه به ساخت مجهول در زبان فارسی". *مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی*. شماره ۲. صص ۱۷-۳۴.
- Foley, W and Robert D. VanValin. (1984). *Functional Syntax and Universal Grammar*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Gundel, J. (1988). "universals of topic-comment structure". In M. Hammond. E. Moravcsik & J. Wirth (eds.). *Studies in Linguistic Typology*. Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins 307-325.
- Lambercht, K. (1994). *Information Structure and Sentence Form*. Cambridge: Cambridge University Press
- Pavey, E. (2008). Predication and Reference: the interaction of noun phrases in specificational construction. In van Valin, Jr. (ed) *Investigation of the Syntax-Semantics Interface* 305-317, Amsterdam & Netherlands: John Benjamins
- \_\_\_\_\_. (2010). *The Structure of Language*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Van Valin, Jr., R. (1996). Role and reference grammar. In E. Brown & J. Miller (eds.). *Concise Encyclopedia of Syntactic Theories* 281-294, New York: Pergamon
- \_\_\_\_\_. (2001). *An Introduction to Syntax*. Cambridge: Cambridge University Press.
- \_\_\_\_\_. (2005). *Exploring the Syntax-Semantics Interface*. Cambridge: Cambridge University Press.
- \_\_\_\_\_. (ed.) (2008). *Investigations of the Syntax-Semantics-Pragmatics Interface*. Amsterdam: John Benjamin.
- Van Valin, Jr., R. & R. Lapolla. (1997). *Syntax: Structure, Meaning and Function*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Vendler, Z. (1967). *Linguistics in Philosophy*. Ithaca: Cornell University Press.

مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی  
سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱  
تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۲/۲۵  
تاریخ اصلاحات: ۱۳۹۱/۵/۲۶  
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۸/۶  
صص ۶۷-۸۲

## کنترل ناقص<sup>۱</sup> در زبان فارسی

\*رضوان متولیان

### چکیده

در این مقاله پس از ارائه ملاک‌هایی برای تمایز کنترل اجباری از کنترل غیر اجباری، ساخت کنترل ناقص در زبان فارسی بررسی می‌گردد و برخلاف نظر اکثر زبان‌شناسان فارسی‌زبان، در ساخت کنترل ناقص در زبان فارسی برخی از معیارهای ویلیامز (۱۹۸۰) و کوستر (۱۹۸۴) برای تشخیص ساخت کنترل اجباری رعایت نمی‌شود از جمله در این نوع ساخت کنترلی واحد بودن (uniqueness) مرجع ضمیر مستتر، رابطه سازه فرمانی بین مرجع و ضمیر مستتر و عدم حضور فاعل واژگانی در جمله پیرو الزامی نیست. با وجود این از آنجا که این موارد قابل تبیین هستند کنترل ناقص را می‌توان نوعی کنترل اجباری فرض کرد. مهمتر این‌که در کنترل ناقص در زبان فارسی، مقوله تھی در جایگاه فاعلی متمم دارای خوانشی از نوع باز (sloppy) و تعبیر به خود (De-se) است و از سوی دیگر برخلاف کنترل غیر اجباری در این نوع ساخت‌ها، کنترل از فاصله دور (long distance control) و خوانش اختیاری (arbitrary control) از مقوله تھی امکان‌پذیر نیست. بنابراین این نوع کنترل زیر گروهی از کنترل اجباری است.

واژه‌های کلیدی: کنترل ناقص، کنترل اجباری، کنترل غیر اجباری، ساخت‌افزایی

---

<sup>۱</sup> - در این مقاله کنترل ناقص برای مفهوم کلی کنترل غیر کامل (Non-Exhaustive Control) و در مقابل کنترل کامل (Exhaustive Control) به کار رفته است.

## ۱. مقدمه

ساخت کنترلی از زمان پیدایش دستور زایشی مورد توجه زبان‌شناسان بوده است. سال‌ها زبان‌شناسان بر این باور بوده‌اند که پدیده کنترل حداقل دو نوع دارد: کنترل اجباری و غیر اجباری (ویلیامز، ۱۹۸۰؛ چامسکی، ۱۹۸۱؛ برزنن، ۱۹۸۲؛ منزینی، ۱۹۸۳؛ بوشار، ۱۹۸۴؛ کوستر، ۱۹۸۴؛ مارتین، ۱۹۹۶؛ منزینی و روسو، ۲۰۰۰؛ وورمبرانت، ۱۹۹۸؛ هورنشتین، ۱۹۹۹، ۲۰۰۱ و لاند، ۱۹۹۹، ۲۰۰۱). در صورت‌های اولیه دستور زایشی، یعنی نظریه معیار، کنترل اجباری را ناشی از اعمال گشتار حذف گروه اسمی یکسان می‌دانستند و این اصطلاح را برای مواردی به کار می‌بردند که در متمم ناخود ایستا، فاعل موضعی به کار نمی‌رفت و فاعل تهی جمله متمم، اجباراً با گروه اسمی ارجاعی در جمله پایه یکسان بود (روزنبوم، ۱۹۶۷؛ لیکاف، ۱۹۷۱؛ پرل ماتر، ۱۹۷۱ و جکنداف، ۱۹۷۲). بنابراین فعل 'try' به عنوان نمونه‌ای از این نوع کنترل در مقابل فعل 'hope' که فاعل آشکار را مجاز می‌دانست در نظر گرفته می‌شد.

1. a. John tried (\*for Harry) to read War and Peace.
- b. John hoped (for Harry) to read War and Peace.

(کالیکاور و جکنداف، ۲۰۰۱: ۴۹۵)

در نظریات بعدی دستور زایشی این تمایز به صورت تمایز بین کنترل اجباری و غیر اجباری مصطلح شد. اما تمایز بین انواع کنترل تنها به این دو نوع محدود نمی‌شود و ساخت کنترلی را از بعدی دیگر می‌توان به دو دسته کنترل کامل و ناقص تقسیم کرد.

محمول کنترلی به طور کلی در ساخت کنترلی، متممی را انتخاب می‌کند که جایگاه فاعل آن تهی است و معمولاً مرجع این مقوله تهی تحت عنوان کنترل‌کننده در جمله قبلی قرار دارد. به عبارت دیگر رابطه کنترلی به وابستگی ارجاعی بین فاعل بیان نشده (عنصر کنترل شده) و یک عنصر بیان شده یا غیر آشکار (عنصر کنترل کننده) اطلاق می‌شود (برزنن، ۱۹۸۲: ۳۷۲). این امر در مورد کنترل کامل صادق است و همان‌طور که در مثال (۲) مشاهده می‌شود، فاعل غیر آشکار جمله پیرو به طور کامل با گروه اسمی در جمله قبلی هم مرجع است:

2. John<sub>1</sub> managed [ PRO<sub>1</sub> to solve the problem].

(لاند، ۱۹۹۹: ۵۷)

اما رابطه ضمیر مستتر و کنترل‌کننده، همیشه از نوع یکسانی<sup>۲</sup> نیست. در بعضی موارد کنترل‌کننده مقوله تهی بخشی از مجموعه ارجاعی را تشکیل می‌دهد (مارتین، ۱۹۹۶؛ وورمبرانت، ۱۹۹۸، ۲۰۰۱ و لاند، ۲۰۰۰، ۱۹۹۹). بنابراین مرجع ضمیر مستتر باید شامل عنصر کنترل کننده باشد و در عین حال همزمان به عنصری برجسته<sup>۳</sup> در بافت کلامی ارجاع دهد که این پدیده را کنترل ناقص می‌نامند (مثال ۳). اکثر زبان‌شناسان بررسی اولیه این پدیده را به ویلیامز (۱۹۸۰) نسبت می‌دهند که تا سال ۱۹۹۶ که این ساخت دوباره توسط مارتین تحلیل شد، مسکوت ماند.<sup>۴</sup>

<sup>۲</sup> - salient

<sup>۳</sup> - identity

<sup>۴</sup> - لاند (۲۰۰۰: ۶۱: fn25) اولین تحلیل در مورد کنترل ناقص را به لاولر (۱۹۷۲) نسبت می‌دهد.

3. John<sub>1</sub> told Mary that he preferred [ PRO<sub>1+</sub><sup>5</sup> to meet at 6 today].

(لاندا، ۱۹۹۹: ۵۷)

هر چند موضوع کنترل ناقص از زمان طرح آراء لاندا (۲۰۰۰) به شکل گسترده‌تری مطرح شده است، در تحقیقاتی که در مورد ساخت کنترلی در زبان فارسی صورت گرفته است، کمتر به این موضوع پرداخته شده است. این امر به همراه مسائل بحث برانگیزی که در این زمینه مطرح شده، اهمیت بررسی این موضوع را بیشتر روشن می‌کند. یکی از مسائلی که در زمینه کنترل ناقص مطرح است، به اجباری یا غیراجباری بودن این پدیده مربوط می‌شود. علی‌رغم این‌که اکثر زبان‌شناسان بر این نکته که کنترل کامل، یک نوع کنترل اجباری است، متفق‌اند در مورد اجباری بودن کنترل ناقص، تردید وجود دارد. عده‌ای از زبان‌شناسان به علت این‌که در ساخت کنترل ناقص برخلاف ساخت کنترل اجباری، مقوله تهی فاقد کنترل‌کننده از پیش تعیین شده واحدی است، آن را جزو کنترل غیراجباری تقسیم‌بندی می‌کنند (ویلیامز، ۱۹۸۰؛ مارتین، ۱۹۹۶؛ وورمبرانت، ۱۹۹۸). برخی نیز حتی کنترلی بودن این ساخت‌ها را مورد تردید قرار می‌دهند (سن مارتین، ۲۰۰۴). تعدادی از زبان‌شناسان نیز با به کار بستن معیارهایی نشان می‌دهند که این نوع کنترل مانند کنترل اجباری رفتار می‌کند. بنابراین هرچند در آن‌ها کنترل از پیش تعیین شده نیست و می‌تواند متغیر باشد اما مانند کنترل اجباری به مرجع موضعی در جمله قبلی نیاز دارد و کنترل از فاصله دور و خوانش اختیاری را اجازه نمی‌دهد. بر این اساس آنها معتقدند که رفتار افعال پایه در کنترل اجباری یکسان نیست و برخلاف کنترل کامل، افعال کنترل ناقص در این گروه رابطه ارجاعی آزادتری را مجاز می‌شمارند (لاندا، ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰).

در بخش دوم این مقاله، ابتدا رویکردهای مطرح کنونی نسبت به پدیده کنترل ناقص بررسی می‌شود و سپس در بخش سوم تحلیل‌های پیشین درباره ساخت کنترلی در زبان فارسی ارائه می‌گردد. در بخش چهارم شباهت‌های ظاهری کنترل ناقص با کنترل غیر اجباری تبیین می‌گردد و به دنبال آن شباهت‌های این ساخت با کنترل اجباری بحث می‌شود. در قسمت آخر نیز امکان حضور فاعل آشکار در جایگاه فاعلی بند پیرو در ساخت کنترل ناقص توسط پدیده ساخت‌افزایی تبیین می‌شود. بنابراین به صورت کلی در این مقاله نشان داده می‌شود که کنترل ناقص در زبان فارسی زیرگروه کنترل اجباری را تشکیل می‌دهد.

## ۲. تحلیل ساخت کنترل ناقص در رویکردهای مطرح نحوی

در مورد شیوه بررسی ساخت کنترل ناقص، عده‌ای از زبان‌شناسان با وجود پیچیدگی‌های موجود، این نوع کنترل را همچنان به صورت نحوی بررسی می‌کنند (لاندا، ۱۹۹۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۴، ۲۰۰۷ و بری و پیتمن، ۲۰۰۴). از سوی دیگر علاوه بر معناشناسان که به صورت کلی ساخت کنترلی را با استفاده از ساخت مفهومی تحلیل می‌کنند (کالیکاور و جکنداف، ۲۰۰۱؛ جکنداف و کالیکاور، ۲۰۰۵)، برخی از زبان‌شناسان نحوی هم با وجود این‌که تحلیل ساخت کنترلی را مربوط به نحو می‌دانند، برای بررسی ساخت کنترل ناقص، به معنا متوسل می‌شوند (هورنشتین، ۲۰۰۳؛

<sup>۵</sup> - در ساخت کنترل ناقص نمایه +۱ بعد از PRO نشان می‌دهد که مرجع ضمیر مستتر علاوه بر John عنصری دیگری در بافت کلامی است.

بوئکس و هورنشتین، ۲۰۰۴). هر چند زبان‌شناسان در تحلیل ساخت کنترل ناقص یا بر نقش نحو تأکید دارند یا عامل معنایی را برای تبیین این مسئله مهم می‌دانند، در عین حال آن‌ها در هر کدام از این گروه‌ها قرار گیرند، از اهمیت آن عامل دیگر نیز غافل نیستند.

## ۲-۱. آرای لاندا

موضوع کنترل ناقص از زمان طرح آراء لاندا (۲۰۰۰) به شکل گسترده‌تری مطرح شده است. وی سعی کرده است با استفاده از نظریه مطابقت خویش به تبیین این نوع ساخت کنترلی بپردازد. لاندا کنترل اجباری را به دو دسته کنترل کامل و ناقص تقسیم می‌کند. در ساخت کنترل کامل، ضمیر مستتر الزاماً باید با کنترل‌کننده هم‌مرجع باشد. در صورتی که در ساخت کنترل ناقص رابطه ارجاعی آزادتر است و مرجع ضمیر مستتر می‌تواند علاوه بر کنترل‌کننده شامل عنصری برجسته در متن باشد.<sup>۶</sup> به همین دلیل در کنترل ناقص اجازه داده می‌شود فعل جمله پایه مفرد باشد و فعل جمله متمم جمع.<sup>۷</sup> در صورتی که این امر در مورد کنترل کامل صادق نیست. نیازهای معنایی محمول جمع باعث می‌شود اکثر زبان‌شناسان (لاندا، ۱۹۹۹، ۲۰۰۰؛ هورنشتین، ۱۹۹۹؛ کالیکور و جکنداف، ۲۰۰۳ و جکنداف و کالیکور، ۲۰۰۵) به این نتیجه برسند که فاعل جمله درونه در ساخت کنترل ناقص<sup>۸</sup>، از لحاظ معنایی جمع و از لحاظ نحوی مفرد است. بنابراین در ساخت کنترل ناقص، ضمیر مستتر می‌تواند مشخصه جمع داشته باشد حتی اگر گروه اسمی موجود در جمله بالاتر که بخشی از مرجع آن است، مفرد باشد. لاندا از برچسب<sup>۹</sup> [+/-Mer] برای تفاوت اسم جمع و مفرد استفاده می‌کند. به عنوان مثال در جمله (۴) جان نمی‌تواند تنها شرکت‌کننده در جلسه باشد و فاعل بند متمم باید PRO<sub>1+</sub> در نظر گرفته شود:

4. John<sub>1</sub> told Mary that he preferred [ PRO<sub>1+</sub> to meet at 6 today].

(لاندا، ۱۹۹۹: ۵۷)

به همین علت در متمم ساخت کنترلی ناقص در زبان انگلیسی (مانند جمله (۵)) در جمله پیرو، فعل تصریف جمع نمی‌گیرد یا ضمائر متقابل و انعکاسی به کار نمی‌رود زیرا این موارد نیاز به فاعل‌هایی دارند که از لحاظ نحوی جمع هستند. اما در جمله پیرو فعلی به کار می‌رود که نیاز به فاعلی دارد که از لحاظ معنایی جمع اما از لحاظ نحوی مفرد است:

5. \*John told that he preferred [ PRO<sub>1+</sub> to meet each other at 6 today].

(لاندا، ۱۹۹۹: ۶۲)

<sup>۶</sup> - به نظر برخی از زبان‌شناسان (سن مارتین، ۲۰۰۴) کنترل ناقص در بعضی از زبانها متمم‌هایی را انتخاب می‌کنند که دارای فاعلی با ارجاع آزاد هستند.

<sup>۷</sup> - محمول جمع (Collective) مانند gather, meet, gather, assemble و قید ...together.

<sup>۸</sup> - در اینجا نوع خاصی از کنترل ناقص یعنی کنترل جزئی (partial control) مدنظر است.

<sup>۹</sup> - نشانه [+Mer] دلالت بر جمع بودن معنایی می‌کند.



در حالی که در ساخت کنترل کامل (مانند جمله (۲) که برای سهولت در (۶) تکرار شده است) ضمیر مستتر و کنترل‌کننده، نمایه‌ها و مشخصه‌های دستوری یکسان دارند و از لحاظ شخص و شمار و جنس یکسان هستند:

6. John<sub>1</sub> managed [PRO<sub>1</sub> to solve the problem].

(لاندا، ۱۹۹۹: ۷۱)

لاندا (۲۰۰۰: ۳۸) معتقد است مشخصات معنایی محمول در بند پایه نوع کنترل اجباری را مشخص می‌کند. وی محمول‌ها را از لحاظ معنایی به هفت دسته تقسیم می‌کند که سه دسته آن شامل افعال استلزام (implicative) (مانند (remember, manage, dare)، افعال نمودی (aspectual) (مثل begin, continue, finish) و افعال وجهی (modal) (مانند (must, may, need) کنترل کامل را تشکیل می‌دهند و چهار دسته دیگر یعنی افعال واقعیت نما (factive) (مانند (regret, like, hate)، قضیه‌ای (propositional) (مثل (claim, think, believe)، تمنایی (desiderative) (مثل (want hope, prefer) و استفهامی (introgative) (مانند (wonder, ask, inquire) کنترل ناقص را تشکیل می‌دهند.

لاندا (۲۰۰۰) در تحلیل‌های خود تفاوت کنترل ناقص و کامل را ناشی از زمان‌دار و غیر زمان‌دار بودن متمم‌های فعل کنترلی می‌داند. به عبارت دیگر متمم در کنترل کامل، زمان ارجاعی (anaphoric tense) است یعنی وقوع رخداد بیان شده در جمله پایه و پیرو همزمان است و متمم نمی‌تواند قیود زمانی متفاوت با جمله پایه داشته باشد، در حالی که متمم در کنترل ناقص، زمان وابسته (Dependent tense) است به این معنی که زمان جمله متمم نسبت به زمان وقوع فعل جمله پایه تأخر دارد یعنی زمان آن‌ها حالت اشاری دارد و همیشه در قیاس با جمله پایه تفسیر می‌شوند. بنابراین از نظر لاندا باید برخلاف کنترل کامل، در کنترل ناقص تباین زمانی (tense clash) و بنابراین بکارگیری قیود مختلف زمانی در بند پایه و پیرو موجب بدساختی جمله نشود:

7. Yesterday John hoped [PRO<sub>1+</sub> to solve the problem tomorrow].

(لاندا، ۱۹۹۹: ۷۲)

لاندا (۱۹۹۹) کنترل ناقص را نوعی کنترل اجباری می‌داند<sup>۱۰</sup>. و نشان می‌دهد که چهار معیار کنترل اجباری نه تنها در مورد کنترل کامل صحت دارد، بلکه درباره کنترل ناقص نیز صادق است. بنابراین همان‌طور که به ترتیب در جملات (۸) نشان داده شده است در ساخت کنترل ناقص خوانش اختیاری، کنترل از فاصله دور، خوانش بسته و تعبیر به غیرخود، امکان‌پذیر نیست.

8. a.\* John<sub>1</sub> wanted [PRO<sub>1+(arb)</sub> to be quiet].

b.\* Mary<sub>1</sub> knew that John hoped [PRO<sub>1+</sub> to perjure herself].

c. John preferred [PRO<sub>1+</sub> to leave early], and Bill did too.

d. The secretary of defense<sub>2</sub> finally arrived. The unfortunate<sub>1</sub> expected PRO<sub>1+2</sub> to meet soon.

e. The unfortunate<sub>1</sub> expected that he<sub>1</sub> and the secretary of defense would meet soon.

(لاندا، ۱۹۹۹: ۵۶-۵۱)

<sup>۱۰</sup> - برای اطلاعات بیشتر رک: به بندروک، ۲۰۰۴ و دوبینسکی، ۲۰۰۷.

در مثال (۸a) به دلیل این‌که کنترل‌کننده، بخشی از گروه بزرگ‌تر و غیرمشخص فرض می‌شود، مرجع "جان" زیر مجموعه‌ای از مرجع ضمیر مستتر خواهد بود و خوانش اختیاری ضمیر مستتر جمله را بدساخت می‌کند. بدساختی مثال (۸b) نیز جمله نشان می‌دهد که در کنترل ناقص، کنترل از فاصله دور امکان‌پذیر نیست. بر اساس جمله (۸c) خوانش بسته نیز برای کنترل ناقص مجاز نیست زیرا هنگامی خوانش بسته به دست می‌آید که مرجع ضمیر مستتر در جمله قبلی با ضمیر مستتر با ساخته در بند عطفی یکسان باشد به این معنی که "بیل" ترجیح می‌دهد تنها "جان" (نه "بیل") آنجا را زودتر ترک کند. در صورتی‌که در این جمله هر چند مرجع ضمیر مستتر بازساخته در بند عطفی شامل "جان" نیز می‌شود، همزمان "بیل" نیز باید به عنوان کنترل‌کننده ضمیر مستتر بازساخته باشد به این معنی که "بیل" ترجیح می‌داد "جان" به همراه خودش جزء افرادی باشند که باید زودتر آنجا را ترک کنند. این موضوع که ضمیر مستتر بازساخته و ضمیر مستتر آشکار باید همزمان اعضای غیر مشابه داشته باشد و هر کدام توسط فاعل بند پایه کنترل شوند موجب می‌شود خوانش باز به دست آید. در مثال (۸d) ضمیر مستتر خوانش تعبیر به خود دارد. همان‌طور که لاند (۱۹۹۹: ۵۶) در مورد این مثال توضیح می‌دهد اگر ما فرض کنیم که فرد بدشانی در تلویزیون مقدمات جشنی را تماشا می‌کند که گمان می‌رود وزیر دفاع مدال را به آن فرد اهدا کند، در آن صورت خوانش (۸e) به دست می‌آید که در آن عمل به خود آن فرد نسبت داده نمی‌شود اما در ساخت کنترل ناقص در (۸d) خوانش جمله (۸e) به دست نمی‌آید بلکه در این جمله اتصاف عمل به خود فرد مدنظر است به عبارت دیگر این جمله خوانش تعبیر به خود دارد.

به نظر می‌آید لاند کنترل گسسته و کنترل متغیر را نیز نوعی کنترل ناقص فرض کرده است و آنها را جزو ساخت کنترل اجباری دسته‌بندی می‌کند. در کنترل گسسته همان‌طور که در مثال (۹a) نشان داده شده است فاعل تهی در بند متمم همزمان توسط فاعل و مفعول بند پایه کنترل می‌شود. اما در کنترل متغیر مرجع ضمیر مستتر از فاعل به مفعول بند پایه متغیر است. مثال (۹b) نمونه‌ای از کنترل متغیر را نشان می‌دهد:

9. a. John<sub>1</sub> told Mary<sub>2</sub> that he found out how [ PRO<sub>1+2</sub> to win the game together].  
b. The pupil<sub>1</sub> asked the teacher<sub>2</sub> [ PRO<sub>1/2</sub> to leave early].

(لاند، ۱۹۹۹: ۵۸ و ۲۲۲)

## ۲-۲. آرای هورنشتین

تحلیل کنترل ناقص براساس نظریه مطابقت توسط حامیان نظریه حرکتی مورد نقد قرار گرفته است. بحث‌های زیادی راجع به مشکلات ضمیر مستتر در نظریه دستوری مطرح شده است (منزینی و روسو، ۲۰۰۰ و هورنشتین، ۱۹۹۹، ۲۰۰۱) که بیشتر آنها به ماهیت ضمیر مستتر، حالت تهی آن و فقدان شواهد تجربی برای وجود این ضمیر مربوط می‌شود.

طرفداران نظریه حرکتی (هورنشتین، ۱۹۹۹، ۲۰۰۱) معتقد هستند که ساخت کنترلی نیز مانند ساخت ارتقایایی نتیجه حرکت است. به این ترتیب آنها در ساخت کنترلی نیاز به حضور ضمیر مستتر را مرتفع می‌کنند و تنها تفاوت ساخت کنترلی و ارتقایایی را در این موضوع می‌دانند که گروه تعریف حرکت داده شده در ساخت ارتقایایی تنها یک

نقش معنایی دارد و در ساخت کنترلی بیش از یک نقش معنایی دارد. اما همان‌طور که کالیکاور و جکنداف (۲۰۰۱، ۲۰۰۳) و لاند (۲۰۰۳) مطرح کرده‌اند، تحلیل ارتقایی از ساخت کنترل ناقص مشکل‌ساز است زیرا به صورت متعارف رد به‌جا مانده از حرکت یک سازه با مرجع خود، دارای مشخصات دستوری کاملاً یکسان است. هورنشتین (۲۰۰۳) و هورنشتین و بوئکس (۲۰۰۴) برای حل این مشکل، تحلیل ساخت کنترل ناقص را به حوزه کاربردشناسی و معناشناسی محول می‌کنند.

بر اساس این نظر، ساخت کنترل ناقص و کامل هر دو از لحاظ نحوی اشتقاق یکسان دارند، با این تفاوت که کنترل ناقص تحت فرایند پسا نحوی انگاره معنایی<sup>۱۱</sup> قرار می‌گیرد که به معنای واژگانی فعل بند درونه حساس است. به این ترتیب (۱۰a) پس از تحت تاثیر واقع شدن توسط این فرایند که یک نوع سازوکار تعبیر معنایی است، به ساخت (۱۰b) تبدیل می‌شود.

10. a. John wants [ $\{\text{John}\}$  to meet at six].

b. John wants [ $\{\text{John and some contextually specified others}\}$  to meet at six].

همان‌طور که اشاره شد هورنشتین کنترل اجباری را مانند ساخت ارتقایی ناشی از حرکت گروه تعریف به جایگاه یک موضوع در جمله بالاتر و بر جا گذاشتن ردی از خود می‌داند. وی علاوه بر معیارهای اشاره شده توسط لاند، برخلاف وی معتقد است در کنترل اجباری مرجع در بند پایه باید ضمیر مستتر را سازه فرمانی کند (۱۱a) و همچنین ضمیر مستتر باید دارای مرجعی واحد باشد و مرجع گسسته نپذیرد (۱۱b).

11. a. \*John's campaign expects PRO to shave himself.

b. \*John<sub>i</sub> told Mary<sub>j</sub> PRO<sub>i+j</sub> to leave together / each other.

(هورنشتین، ۱۹۹۹: ۷۴-۷۳)

به نظر هورنشتین با توجه به مشخصه‌های تعبیری، کنترل گسسته و متغیر از نوع کنترل غیراجباری هستند و مشکلی برای نظریه حرکتی که مختص کنترل اجباری است، ایجاد نمی‌کنند.

### ۳. تحلیل‌های پیشین درباره ساخت کنترلی در زبان فارسی

به نظر می‌رسد علی‌رغم این که ساخت کنترل ناقص در نظریات مختلف نحوی و معنایی مورد توجه است، زبان‌شناسان فارسی زبان کمتر به تمایز کنترل کامل و ناقص پرداخته‌اند و در اکثر مطالعاتشان ساخت کنترلی را به دو گروه کلی اجباری و غیر اجباری تقسیم کرده‌اند و به زیرگروه‌های آن‌ها چندان اشاره‌ای نداشته‌اند. اکثر زبان‌شناسانی که ساخت کنترلی در زبان فارسی را مورد بررسی قرار داده‌اند (هاشمی‌پور، ۱۹۸۸، ۱۹۸۹؛ قمشی ۲۰۰۱؛ کریمی ۲۰۰۸؛ درزی و متولیان ۲۰۱۰)، معیارهای ویلیامز (۱۹۸۰) و کوستر (۱۹۸۴) را درباره تشخیص کنترل اجباری از غیراجباری می‌پذیرند و معتقدند که ضمیر مستتر در کنترل اجباری الزاماً باید توسط مرجعی موضعی و واحد در جمله قبلی سازه فرمانی شود. مهم‌تر این که استفاده از فاعل واژگانی در جمله پیرو باید باعث بدساخت شدن جمله گردد. بر این اساس، مثال‌های (۱۲) و (۱۳) به ترتیب تمایز کنترل اجباری و غیراجباری را نشان می‌دهد:

<sup>11</sup> - Meaning postulate

۱۲. الف. \* حسن سعی کرد که بچه غذا را بخوره.

ب. حسن سعی کرد که  $e_i/*j$  غذا را بخوره.

۱۳. حسن به رئیسش قول داد که علی  $k$  آن کار را انجام بده.

(هاشمی‌پور، ۱۹۸۹: ۱۶۴-۱۶۳)

قمشی (۲۰۰۱) در یک دسته‌بندی کلی جملاتی را که دارای بند متمم التزامی هستند به دو گروه کنترلی و غیرکنترلی تقسیم می‌کند. وی معتقد است که ساخت‌های کنترلی از یک پیوستار دستوری تبعیت می‌کند. به نظر وی در مورد متمم‌های کنترلی که ساختار آن در (۱۴) نشان داده شده است، دو حالت مشاهده می‌شود: در بعضی ساخت‌های کنترلی مانند (۱۶الف) فاعل تهی تنها به فاعل فعل اصلی ارجاع دارد و در بعضی دیگر از ساخت‌های کنترلی مانند (۱۶ب) شبیه به ساخت التزامی غیرکنترلی مطابقت متفاوت فعل بند پایه و پیرو مجاز است. در متمم‌های ساخت غیرکنترلی در (۱۵)، فاعل تهی همیشه می‌تواند دارای مرجعی متفاوت از فاعل جمله پایه باشد.

14. [SUBJECT<sub>i</sub> [VERB [PRO<sub>i</sub> [VERB subjunctive]]]]

15. [SUBJECT [VERB [pro [VERB subjunctive]]]]

(قمشی، ۲۰۰۱: ۱۸)

۱۶. الف. \* می توانم که [بیاد]

ب. می خواهم که [بیاید]

طالقانی (۲۰۰۶) تفاوت ساخت کنترلی و غیرکنترلی را در افعال وجهی بررسی کرده است. وی به تبعیت از وورمبرانت (۱۹۹۹)، دسته‌بندی ساخت کنترلی را به کنترل معنایی و نحوی (اجباری و غیراجباری) می‌پذیرد و آزمون وی مبنی بر امکان وجود مرجع گسسته برای کنترل نحوی و عدم امکان آن برای کنترل معنایی را برای افعال وجهی زبان فارسی به کار می‌گیرد. وی به این منظور برای نشان دادن امکان ارجاع فاعل جمله درونه به دو موضوع مشترک یا وجود مرجع گسسته از آزمون قید "با هم دیگر" استفاده می‌کند که بر این اساس فعل "مجبور بودن" در مثال (۱۷الف) فعل کنترل معنایی است و کنترلی از نوع اجباری نشان می‌دهند و فعلی مانند "مجبور شدن" در مثال (۱۷ب) دارای کنترلی از نوع نحوی یا غیراجباری است:

۱۷. الف. \* سارا گفت که دوستش  $z$  مجبوره که با هم دیگه  $i+j$  درس بخونن.

ب. سارا گفت که دوستش  $z$  مجبور شده که با هم دیگه  $i+j$  درس بخونن

(طالقانی، ۲۰۰۶: ۱۰۲)

کریمی (۲۰۰۸) ساخت کنترلی را به سه دسته اختیاری، اجباری و غیراجباری تقسیم می‌کند و اشاره‌ای به کنترل کامل و ناقص ندارد. وی معتقد است در کنترل غیراجباری مانند فعل "خواستن" جایگاه بند متمم می‌تواند فاعل تهی یا گروه اسمی آشکار داشته باشد (۱۸الف). در صورتی که در ساخت کنترل اجباری، فاعل بند متمم حتماً باید تهی باشد (۱۸ب).

۱۸. الف. کیمیا می‌خواست که  $e$  پرویز بره.

ب. کیمیا تصمیم گرفت  $e/*$  پرویز بره.

(کریمی، ۲۰۰۸: ۱۷۸-۱۷۷)

همان‌طور که در مطالعات فوق‌مشهود است، در زبان فارسی زبان‌شناسان ایرانی به تبعیت از معیارهای ویلیامز (۱۹۸۰) و کوستر (۱۹۸۴) مواردی که گروه اسمی آشکار را در جایگاه فاعل متمم ساخت کنترل مجاز می‌دانند، کنترل غیراجباری فرض می‌کنند و نمونه‌هایی که در آن‌ها این جایگاه باید تهی باشد را کنترل اجباری می‌دانند. در این مقاله نشان داده می‌شود که برخلاف انتظار، لزوماً تمامی ملاک‌های ویلیامز و کوستر برای تقسیم‌بندی انواع کنترل در زبان فارسی پذیرفته نیست. بنابراین از بین ملاک‌های زبان‌شناسان پیشین که در بخش قبل اشاره شد، به دنبال معیارهایی خواهیم بود که برای تشخیص کنترل ناقص مناسب باشد و تعامل آن را با تقسیم‌بندی کنترل اجباری و غیر اجباری روشن کند.

#### ۴. کنترل ناقص در زبان فارسی

##### ۴-۱. تبیین شباهت‌های کنترل ناقص و کنترل غیر اجباری

همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد برخلاف کنترل کامل که بدون تردید نوعی کنترل اجباری محسوب می‌شود، در مورد تقسیم‌بندی کنترل ناقص به عنوان کنترل اجباری بحث بسیار است. اگر ملاک‌های ویلیامز (۱۹۸۰) را در تمایز کنترل اجباری از غیر اجباری اتخاذ کنیم با در نظر گرفتن مشخصات زیر به نظر می‌رسد کنترل ناقص بیشتر رفتاری شبیه به کنترل غیر اجباری داشته باشد.

در کنترل ناقص، کنترل از نوع متغیر، گسسته و جزئی مجاز است. همان‌طور که در مثال (۱۹) نشان داده شده است، در کنترل متغیر مرجع فاعل تهی می‌تواند از فاعل به مفعول تغییر کند:

۱۹. علی<sub>i</sub> حسن<sub>j</sub> را متقاعد کرد که  $e_{ij}$  اینجا بمونه.

جمله (۲۰) نشان می‌دهد که در کنترل ناقص، فاعل تهی می‌تواند همزمان توسط دو موضوع در جمله پایه کنترل شود؛ یعنی مرجع گسسته داشته باشد:

۲۰. علی<sub>i</sub> حسن<sub>j</sub> را متقاعد کرد که  $e_{i+j}$  اینجا بمون.

در کنترل ناقص مرجع فاعل تهی در برگیرنده کنترل‌کننده نیز هست؛ به این معنی که کنترل‌کننده جزئی از مرجع فاعل تهی محسوب می‌شود.

۲۱. علی<sub>i</sub> حسن<sub>j</sub> را متقاعد کرد که  $e_{i+k}$  اینجا بمون.

چنین مثال‌هایی نه تنها در زبان فارسی بلکه در زبان‌های دیگر مانند فرانسوی، آلمانی و انگلیسی و همچنین در زبان یونانی (اسپایروپولوس، ۲۰۰۷)، رومانی (کومورووسکی، ۱۹۸۶)، باسکی (سن‌مارتین، ۲۰۰۴) نیز مشاهده می‌شود. در مثال‌های (۲۲) و (۲۳) تغییر کنترل از فاعل به مفعول (S-to-O) به ترتیب در زبان‌های انگلیسی و فرانسوی نشان داده شده است:

22. a. Eva<sub>k</sub> said that Kim<sub>i</sub> promised Sue<sub>j</sub> [PRO<sub>i/\*j/i+j/\*k</sub> to leave]

b. Eva<sub>k</sub> said that Kim<sub>i</sub> promised Sue<sub>j</sub> [PRO<sub>j/\*i/i+j/\*k</sub> to be allowed to leave]

23. a. Paul<sub>k</sub> a dit que Pierre<sub>i</sub> a promis à Jean<sub>j</sub> de PRO<sub>j/\*i/\*i+j/\*k</sub> pouvoir

b. Paul said that Pierre promised Pierre to be allowed to leave

(Rooryck, 2007: 282-284)

همان‌طور که قبلاً اشاره شد لاند (۱۹۹۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۴، ۲۰۰۶) معتقد است که در ساخت کنترل ناقص، ضمیر مستتر از لحاظ معنایی جمع اما از نظر نحوی مفرد است. این امر در مورد زبان فارسی صادق نیست. استفاده از تصریف جمع در فعل جمله پیرو و همچنین به‌کارگیری عباراتی مانند "باهم دیگر"، "باهم" و "همگی" که الزاماً دارای فاعل‌هایی هستند که از لحاظ نحوی جمع هستند، ردی بر نظر لاند است. برای تبیین دقیق‌تر این موضوع، مثال‌های بیشتری در ادامه آمده است:

۲۴. رضا به امیرز اجازه داد که  $e_{i+j/j+k}$  با هم درس بخوانند.

۲۵. علی  $i$  سعی می‌کند  $e_{i+k}$  همیشه با هم به خرید بروند.

۲۶. من  $i$  به میناز قول دادم  $e_{i+j/i+k}$  با هم به مهمانی برویم.

۲۷. علی  $i$  از حسن  $j$  تقاضا کرد / خواست که  $e_{i+j/j+k}$  با هم پروژه را تمام کنند.

در زبان فارسی به علت امکان تظاهر مطابقت متفاوت در فعل جمله پایه و پیرو، جمله کنترل ناقص می‌تواند متممی را انتخاب کند که در آن مرجع مقوله تھی بر اساس بافت انتخاب شود:

۲۸. من  $i$  تصمیم گرفتم که  $e_{i/j}$  با کی ازدواج کند.

از طرف دیگر در چنین ساخت‌هایی رعایت رابطه سازه‌فرمانی بین مرجع و فاعل تھی الزامی نیست:

۲۹. معلم  $i$  به [مادر]  $k$  اجازه داد که  $e_{i/j/*k}$  به مدرسه نیایم.

۳۰. [پدر]  $k$  [من]  $i$  سعی می‌کند  $e_{i/*k}$  در ایران بمونم.

۳۱. او  $i$  به [پدر]  $k$  [من]  $j$  سفارش کرد که  $e_{i/j/*k}$  در ایران بمونم.

مشخصه دیگری که با در نظر گرفتن ملاک‌های ویلیامز (۱۹۸۰)، کنترل اجباری را از ناقص متمایز می‌کند این است که برخلاف کنترل اجباری، کنترل ناقص می‌تواند متممی انتخاب کند که جایگاه فاعلی آن توسط گروه اسمی آشکار یا ضمیر پر شود:

۳۲. من تصمیم می‌گیرم که تو با کی ازدواج کنی.

۳۳. آنها به امیر اجازه دادند که پسرش هم به آنجا بیاید.

۳۴. علی سعی کرد که برادرش هم به مهمانی برود.

۳۵. من به سارا توصیه کردم که خواهرش رشته فیزیک بخونه.

۳۶. مریم به مینا قول داد که سارا بیاید.

۳۷. علی از حسن خواست / تقاضا کرد که رضا از اینجا برود.

چنین وضعیتی در زبان‌هایی که در آن‌ها ساخت کنترلی می‌تواند متمم التزامی داشته باشد مانند زبان یونانی، رومانیایی، باسکی و عربی (سن مارتین، ۲۰۰۴) و زبان‌های دیگر مانند زبان انگلیسی (جکنداف و کالیکور، ۲۰۰۵، سگ و پولارد، ۱۹۹۹) نیز مشاهده می‌شود. در زیر مثال‌هایی از زبان باسکی (۳۸) و زبان انگلیسی (۳۹-۴۰) آمده است که مجاز بودن حضور فاعل آشکار را در متمم ساخت کنترلی نشان می‌دهد.

38. Jonek<sub>i</sub> [zuk/GAP<sub>i/k</sub> ogia egitea] pentsatu du. (Basque) Jon-ERG you-ERG bread-det-ABS make-Nom-Det-ABS decide

<sup>۱۲</sup> Aux (3ABS-3ERG)

39. 'Jon has decided/planned to make bread/that you/someone else make bread.'

(سن مارتین، ۲۰۰۴: ۵۲) برگرفته از (سن مارتین و اوریاگرا، ۲۰۰۲)

40. Hilary intends/plans for Ben to come along to the party.

(جکنداف و کالیکور، ۲۰۰۵: ۴۵۱)

41. a. Dana asked Pat to be able to attend the party.

b. Kim promised Sandy to be hassled by the police.

(سگ و پولارد، ۱۹۹۹: ۸۲)

با در نظر گرفتن مشخصات فوق به نظر می‌رسد که ساخت کنترل ناقص را باید نوعی کنترل غیراجباری فرض کرد. اما حقیقت این است که تمام ویژگی‌های فوق قابل تبیین است. به عنوان مثال همان‌طور که در مثال‌های فوق (۳۱-۲۹) که در زیر تکرار شده، نشان داده شده است عدم رعایت رابطه سازه‌فرمانی بین مقوله تھی و مرجع تنها هنگامی رخ می‌دهد که مشخصه‌های شخص و شمار فاعل تھی در جمله درونه با مشخصه‌های شخص و شمار کنترل‌کننده بالقوه متفاوت باشد.

۴۲. معلم <sub>i</sub> به [مادر] <sub>k</sub> [من] <sub>j</sub> اجازه داد که <sub>k</sub> <sub>i/j/\*k</sub> به مدرسه نیایم.

۴۳. [پدر] <sub>k</sub> [من] <sub>i</sub> سعی می‌کنم که <sub>k</sub> <sub>i/\*k</sub> در ایران بمونم.

۴۴. او <sub>i</sub> به [پدر] <sub>k</sub> [من] <sub>j</sub> سفارش کرد که <sub>k</sub> <sub>i/j/\*k</sub> در ایران بمونم.

در مثال (۴۴) که کنترل‌کننده و مقوله تھی دارای مشخصه‌های مشترک هستند رابطه سازه‌فرمانی الزامی به نظر می‌رسد مگر این که با استفاده از بافت خاص مرجع مقوله تھی عنصری به غیر از "پدر" در نظر گرفته شود (۴۵).

۴۵. [پدر] <sub>k</sub> [ش] <sub>j</sub> <sub>i</sub> سعی می‌کند که <sub>k</sub> <sub>i/\*j/\*k</sub> در ایران بماند.

۴۶. حسن <sub>j</sub> دوست ندارد در ایران بماند اما [پدر] <sub>k</sub> [ش] <sub>j</sub> <sub>i</sub> خیلی سعی می‌کند که <sub>k</sub> <sub>i/j/\*k</sub> در ایران بماند.

از طرف دیگر همان‌طور که قبلاً اشاره شد لاند (۱۹۹۹) نیز با استفاده از مثال زیر الزامی نبودن سازه‌فرمانی را در ساخت کنترلی اجباری در زبان انگلیسی نشان داده است:

47. Yesterday, it spoiled Mary's<sub>i</sub> mood [PRO<sub>i/\*arb</sub>. to listen to the news].

(لاند، ۱۹۹۹: ۴۳)

در مورد مجاز دانستن انواع کنترل متغیر، گسسته و جزئی نیز می‌توان گفت در این نوع ساخت‌ها نیز مانند کنترل اجباری مقوله تھی نیاز به مرجعی در جمله پایه دارد. از همه مهم‌تر این که خصوصیت اصلی این ساخت این است که مانند کنترل اجباری هنگامی که دو کنترل‌کننده بالقوه موجود باشد که مقوله تھی دارای مشخصات شخص و

<sup>۱۲</sup> - [ABS] بیانگر حالت مطلق (absolute) و [ERG] بیانگر حالت ارگتیو (ergative) است.

شمار مشترک با آنها باشد، مقوله تھی تنها یکی از آنها را به‌عنوان کنترل‌کننده انتخاب می‌کند که در این صورت کنترل از فاصله دور مجاز نیست:

۴۸. رضا<sub>k</sub> گفت علی<sub>i</sub> سعی می‌کند که  $e_i/*_k$  این کار را تمام کند.

#### ۴-۲. شباهت کنترل ناقص با کنترل اجباری

تفسیر مقوله تھی در ساخت کنترل ناقص بر اساس چهار معیار لاندای که در بخش قبل به آن اشاره شد، نشان دهنده اجباری بودن این ساخت‌های کنترلی است. به این معنی که در این نوع جملات در صورت حذف به قرینه گروه فعلی خوانش از نوع باز به دست می‌آید:

۴۹. علی<sub>i</sub> تصمیم گرفت که  $e_i$  اینجا را ترک کند رضا هم همین‌طور.

جمله فوق تنها می‌تواند به این معنی باشد که رضا هم تصمیم گرفت که اینجا را ترک کند (نه به این معنی که رضا تصمیم گرفت علی این جا را ترک کند).

همچنین در چنین جملاتی مقوله تھی تنها می‌تواند تعبیر به خود داشته باشد:

۵۰. علی<sub>i</sub> سعی می‌کند  $e_i$  این خانه را بخرد.

این جمله تنها می‌تواند به این معنی باشد که علی سعی می‌کند خودش این خانه را بخرد.

در چنین جملاتی خوانش اختیاری از مقوله تھی امکان‌پذیر نیست:

۵۱. رضا مجبور شد  $e_{arb}$  تمام شب بیدار بماند.

و همانطور که در مثال (۴۷) نشان داده شده، کنترل از فاصله دور نیز مجاز نیست.

در مورد حضور فاعل آشکار در جایگاه فاعل متمم، نه تنها در زبان فارسی بلکه در زبان‌های مشابه مانند زبان یونانی (اسپایروپولس، ۲۰۰۷) که در آنها نیز ساخت کنترلی می‌تواند متمم التزامی را برگزیند، حضور اسم آشکار یا ضمیر فاعلی مؤکد در جایگاه فاعل متمم در کنترل اجباری امکان‌پذیر است. به همین دلیل اسپایروپولس معتقد است برای تحلیل ساخت کنترلی در زبان یونانی نیز نمی‌توان به تحلیل نحوی بسنده کرد. در زبان آلمانی نیز با وجود این‌که متمم کنترلی مانند زبان انگلیسی ناخودایستا است، وورمرانت (۲۰۰۱) نشان می‌دهد که در کنترل اجباری فقدان فاعل جمله ناخودایستا در نحو اجباری نیست. وی شواهدی را ارائه می‌دهد که در آنها فاعل نحوی در ساخت کنترل اجباری در زبان آلمانی حضور دارد و به این ترتیب به این نتیجه می‌رسد که رابطه بین فقدان فاعل نحوی و کنترل اجباری یک طرفه است. همچنین در زبان‌های کره‌ای، چینی و ژاپنی ضمیر فاعلی در جمله متمم ناخودایستا، رفتاری مانند ضمیر مستتر در کنترل اجباری دارد (یانگ، ۱۹۸۵؛ بورر، ۱۹۸۹ و لاندای، ۲۰۰۰، ۱۹۹۹). بنابراین حضور فاعل نحوی، دلیل بر کنترل غیراجباری یا کنترل اجباری دلیل بر عدم حضور فاعل در جمله متممی نیست و همان‌طور که در بخش بعدی به آن می‌پردازیم، این مسئله با پدیده ساخت‌افزایی<sup>۱۳</sup> قابل تبیین است.



## ۴-۳. کنترل ناقص و پدیده ساخت افزایی

همان‌طور که در بخش قبلی اشاره شد دسته‌ای از محمول‌های شرکت‌کننده در ساخت کنترل اجباری که در تحلیل ما ذیل ساخت کنترل ناقص قرار می‌گیرد، برخلاف کنترل کامل می‌توانند متممی انتخاب کنند که جایگاه فاعل آنها توسط گروه اسمی آشکار یا ضمیر پر شود. پرسشی که اکنون با آن مواجه می‌شویم این است که رفتار این گونه جملات چگونه تبیین می‌شود. با نگاهی دقیق به مثال‌هایی از این دست مشخص می‌شود که اکثر آنها قابل بازگویی به جملاتی هستند که در آنها مفهوم سببی دخالت دارد، هر چند این مفهوم در نحو تظاهری ندارد. سگ و پولارد (۱۹۹۱) این فرایند را ساخت‌افزایی نامیده‌اند و جکنداف و کالیکاور (۲۰۰۳، ۲۰۰۵) نیز به پیروی از آنها در تحلیل این گونه جملات از این فرایند استفاده کرده‌اند. به عنوان نمونه بر طبق ساخت مفهومی محمول "قول دادن"، کسی نمی‌تواند برای انجام عملی توسط فرد دیگری قول دهد اما بر اساس مثال‌های زیر X قول می‌دهد که شرایطی را فراهم کند که Y یا Y علاوه بر X یا حتی Y به همراه فرد دیگری بتوانند عمل Z را انجام دهند. به این ترتیب خوانش کنترل از نوع گسسته و یا جزئی با این محمول‌ها تبیین می‌شود:

۵۲. من به مینا قول دادم که آن کار را با هم تمام کنیم / تمام کنند / تمام کنید.

من به مینا قول دادم که سارا این کار را تمام کند.

یا در جمله زیر علت حضور گروه اسمی آشکار در جایگاه فاعل جمله متمم تبیین می‌شود زیرا این جمله به این معنی است که علی سعی می‌کند شرایطی را فراهم کند که برادرش هم به مهمانی برود.

۵۳. علی سعی می‌کند برادرش هم به مهمانی برود.

قابل ذکر است طبق نظر لاند (۲۰۰۴ و ۲۰۰۶) برخلاف ساخت کنترل کامل که تباین زمانی را اجازه نمی‌دهد، اکثر افعال کنترلی که تباین زمانی را اجازه می‌دهند مانند "سعی کردن"، "اجازه دادن"، "توصیه کردن"، "تصمیم گرفتن"، "تشویق کردن" و... ساخت کنترلی ناقص را تشکیل می‌دهند:

۵۴. سارا دیروز تصمیم گرفت که فردا پیش رئیس بروند.

با وجود این برخلاف نظر لاند (۲۰۰۴ و ۲۰۰۶) گاهی بدون در نظر گرفتن معنای ایجابی با به کار بستن قیود متفاوت زمانی برای بند پایه و پیرو در کنترل ناقص، جمله به دست آمده چندان خوش ساخت نیست:

۵۵. علی دیروز سعی کرد که فردا با هم ایران را ترک کنند.

هنگامی که به این جمله، مفهوم فراهم کردن شرایط خاص اضافه شود خوش ساختی جمله نیز مورد تردید قرار نمی‌گیرد.

۵۶. علی دیروز سعی کرد شرایطی را فراهم کند که فردا با هم ایران را ترک کنند.

درباره این مسئله که جملات تحت تأثیر پدیده ساخت‌افزایی چه مفهوم ضمنی را در بر می‌گیرند، ممکن است اتفاق نظر وجود نداشته باشد اما به هر حال واضح است که کنترل‌کننده، کاری را در ارتباط با دیگران انجام می‌دهد که آنها می‌توانند جزو بافت باشند (۵۶) یا در بافت قرار نگیرند (۵۷).

۵۷. رضا، می‌خواهد رئیس‌ز را ببیند. منشی به او پیشنهاد کرد که PRO<sub>ij</sub> ساعت ۹ با هم ملاقات داشته باشند.

۵۸. او<sub>i</sub> تصمیم گرفت که PRO<sub>i+</sub> شرکت را واگذار کنند.

### ۵. نتیجه

در این مقاله نشان داده شد که در کنترل ناقص نیز مانند کنترل اجباری مقوله تھی در جایگاه فاعلی متمم دارای خوانشی از نوع باز و تعبیریه خود است. همچنین کنترل از فاصله دور و خوانش اختیاری از مقوله تھی امکان‌پذیر نیست. بنابراین هرچند در ساخت کنترل ناقص عدم رعایت سازه فرمانی و ظاهر شدن فاعل آشکار در جایگاه فاعل متمم مجاز است و کنترل از نوع گسسته، متغیر و جزئی مشهود است و از آنجا که این موارد قابل تبیین هستند می‌توان برخلاف نظر ویلیامز (۱۹۸۰) و کوستر (۱۹۸۴) کنترل ناقص را نیز مانند کنترل کامل نوعی کنترل اجباری فرض کرد.

### کتابنامه

- Barrie, M. (2003). Moving toward Partial Control. University of Toronto NELS 34, SUNY Stony Brook University.
- Barrie, M. and P. Christine. (2004). Partial Control and the Movement towards Movement. In *Toronto Working Papers in Linguistics*, vol. 22, 75-92.
- Boeckx, C. and N. Hornstein. (2003). Reply to Control is not Movement. *Linguistic Inquiry* 34, 269-280.
- Bondaruk, A. (2004). *PRO and Control in English, Irish and Polish: a Minimalist Analysis*. Lublin: Wydawnictwo KUL.
- Borer, H. 1989. Anaphoric AGR, In *The Null Subject Parameter*, (eds.) by Osvaldo Jaeggli and Kenneth J. Safir. 69-109. Kluwer, Dordrecht, Academic Publishers.
- Bouchard, D. (1984). *On the Content of Empty Categories*. Dordrecht: Foris.
- Bresnan, J. (1982). Control and Complementation. In *The Mental Representation of Grammatical Relations*, (ed.) by Joan Bresnan. 282-390. Cambridge, MA: MIT Press.
- Chomsky, N. (1981). *Lectures on Government and Binding*. Dordrecht: Foris.
- Comorovski, I. (1986). Control and Obviation in Romanian. In *Proceedings of the Second Eastern States conference on linguistics*, (eds.) by Choi Soonja, Dan Devitt, Wynn Janis, Terry McCoy, and Zhengsheng Zhang. 47-56. Columbus, Oh.: Department of Linguistics, Ohio State University.
- Culicover, P. W. and R. Jackendoff. (2001). Control is not movement. *Linguistic Inquiry* 32, 493-512.
- Darzi, A. (2008). On the vp Analysis of Persian Finite Control Constructions. *Linguistic Inquiry* 39, 103-116.
- Darzi, A. and R. Motavallian. (2010). The Minimal Distance Principle and Obligatory Control in Persian. *Language Sciences* 32, 488-504
- Dubinsky, S. (2007). On the Syntax of Exhaustive Control and the Calculus of Events. Unpublished manuscript. Los Angeles: University of South California.
- Ghomeshi, J. (2001). Control and Thematic Agreement. *Canadian Journal of Linguistics* 46. 1/2, 9-40.
- Hashemipour, P. (1988). Finite Control in Modern Persian. In H. Borer (ed.): *Proceedings of WCCFL*. 7, 115-128.
- \_\_\_\_\_. (1989). Pronominalization and Control in Modern Persian. Ph.D. Dissertation, University of California, san Diego.
- Hornstein, N. (1999). Movement and control. *Linguistic Inquiry* 30, 69-96.
- \_\_\_\_\_. (2001). *Move! A Minimalist Theory of Construal*. Oxford: Blackwell.
- Hornstein, N. (2003). On Control. In *Minimalist Syntax*, (ed.) by R. Hendrick. 6-81. Oxford: Blackwell Publishing.
- Jackendoff, R. (1972). *Semantic Interpretation in Generative Grammar*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Jackendoff, R and P. w. Culicover. (2003). The Semantic Basis of Control in English. *Language* 79, 517-556.

- \_\_\_\_\_. (2005). *Simpler Syntax*. Oxford/New York: Oxford University Press.
- Karimi, S. 'Raising and Control Constructions in Persian,' (to appear) *Aspects of Iranian Linguistics*, (eds.) by Karimi, S; Samiiian, V; Don Stilo. Cambridge' Scholars Publishers Ltd.
- \_\_\_\_\_. (2008) "Raising and Control in Persian", In Simin Karimi, Vida Samiiian, and Donald Stilo (eds.), *Aspects of Iranian Linguistics*, 177-208. NewCastle upon Thyne: Cambridge Scholars.
- Koster, J. (1984). On Binding and Control. *Linguistics Inquiry* 15, 417-459.
- Lakoff, G. (1971). On Generative Semantics. In *Semantics: An Interdisciplinary Reader in Linguistics and Psychology*, (eds.) by Danny Steinberg and Leon Jakobovits. 232-96. Cambridge: Cambridge University Press.
- Landau, I. (1999). Elements of Control. Ph.D. Dissertation, MIT, Cambridge, Mass. [Published as Landau 2000]
- \_\_\_\_\_. (2000). *Elements of Control: Structure and Meaning in Infinitival Constructions*. Dordrecht: Kluwer.
- \_\_\_\_\_. (2004). The Scale of Finiteness and the Calculus of Control. *Natural Language & Linguistic Theory* 22, 811-877.
- Landau, I. (2006). Severing the Distribution of PRO from Case. *Syntax* 9, 153-170.
- \_\_\_\_\_. (2007), Movement-resistant Aspects of Control. In *New Horizons in the Analysis of Control and Raising, Studies in Natural Language and Linguistic Theory* (eds.) by Davies, William D., and Stanley Dubinsky. Dordrecht, The Netherlands: Springer. 293-325.
- Manzini, R. M. (1983). On Control and Control Theory. *Linguistic Inquiry*. 14, 421-46.
- Manzini, M. R. and A. Roussou. (2000). A Minimalist Theory of A-movement and Control. *Lingua*. 110, 409-447.
- Martin, R. (1996). A Minimalist Theory of PRO and Control. Ph.D. Dissertation, University of Connecticut.
- Perlmutter, D. M. (1971). *Deep and Surface Structure Constraints in Syntax*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Rooryck, J. (2007). Control Via Selection. In *New Horizons in the Analysis of Control and Raising*, (eds.) by W.D. Davies and S. Dubinsky. 281-292. Springer.
- Rosenbaum, P. s. (1967). *The Grammar of English Predicate Complement Constructions*. MIT Press, Cambridge, MA.
- Sag, I. and C. Pollard. (1991). An Integrated Theory of Complement Control. *Language*. 67, 63-113.
- San Martin, I. (2004). On Subordination and the Distribution of PRO. Doctoral dissertation, University of Maryland. College Park, MD.
- San Martin, I. and J. Uriagereka. (2002). Infinitival Complementation in Basque. In *Erramu Boneta: A Festschrift for Rudolf de Rijk*. EHU & ASJU.
- Spyropoulos, V. (2007). Finiteness and Control in Greek. In *New Horizons in the Analysis of Control and Raising*, (eds.) by W.D. Davies and S. Dubinsky. 159-183. Dordrecht, The Netherlands Springer.
- Taleghani, A. (2006). The Interaction of Modality, Aspect and Negation. PhD dissertation, the Arizona University.
- Williams, E. (1980). Predication. *Linguistic Inquiry*. 11, 203-338.
- Wurmbrand, S. (1998). Infinitives. Ph.D. dissertation, MIT.
- \_\_\_\_\_. (2001). *Infinitives: Restructuring and Clause Structure*. Berlin: Mouton Gruyter.
- Yang, D. (1985). On the Integrity of Control Theory. *NELS*. 15, 389-408.



مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی  
سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱  
تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۳/۷  
تاریخ اصلاحات: ۱۳۹۱/۸/۲۸  
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۸/۳۰  
صص ۹۲-۸۳

## مفهوم‌سازی‌های استعاری مبتنی بر مفاهیم «ایستادن» و «نشستن» در زبان قرآن

\* شیرین پورا براهیم

\*\* ارسلان گلفام

\*\*\* فردوس آفا گلزاده

\*\*\*\* عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا

### چکیده

هدف این مقاله بررسی مفهوم‌سازی‌های استعاری مبتنی بر وضعیت قرارگرفتن بدن انسان (ایستادن و نشستن) در زبان قرآن است. این تحقیق در چارچوب نظریه استعاره مفهومی انجام شده است. سؤال تحقیق این است که حالات وضعیتی ایستادن و نشستن، در مفهوم‌سازی چه معانی قرآنی به کار رفته‌اند؟ به عبارتی، قرآن برای کدام حوزه یا حوزه‌های مفهومی انتزاعی یا نسبتاً انتزاعی از ویژگی‌های حوزه مبدأ ایستادن و نشستن استفاده کرده است و با به کارگیری نظریه استعاره مفهومی چگونه می‌توان این الگوبرداری‌ها را تحلیل کرد؟ بررسی عبارات زبانی حاوی مفاهیم ایستادن و نشستن در زبان قرآن نشان می‌دهد که استعاره‌های ایستادن و نشستن برای مفهوم‌سازی مفاهیم دینی به شکلی کاملاً منسجم به کار رفته‌اند. ضعف و کوتاهی در امور دینی مثل جهاد، با استفاده از مفهوم «نشستن» مفهوم‌سازی شده‌است و مقاومت در راه خدا، جهاد و نماز با مفهوم «ایستادن» انگیزه شده است. این نوع الگوبرداری‌ها، حاصل همبستگی‌های تجربی میان مفاهیم مبدأ و مقصد است ولی محتوای دینی قرآن بر انتخاب نوع مفاهیم مقصد تأثیرگذار است.

**واژه‌های کلیدی:** نظریه استعاره مفهومی، مفهوم‌سازی استعاری، استعاره‌های زبانی، زبان قرآن.

## ۱. مقدمه

این مقاله به بررسی عبارات استعاری مرتبط با مفاهیم ایستادن و نشستن در زبان قرآن می‌پردازد و به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد که این حالات وضعیتی که مربوط به اندام تحتانی انسان و از تجارب جسمانی آنهاست در تبیین چه معانی قرآنی به کار رفته‌اند؟ به عبارتی، قرآن برای کدام حوزه یا حوزه‌های مفهومی انتزاعی یا نسبتاً انتزاعی از ویژگی‌های حوزه مبدأ ایستادن و نشستن استفاده کرده است و با به کارگیری نظریه استعاره مفهومی چگونه می‌توان این الگوبرداری‌ها را تحلیل کرد؟ مرور اولیه آیات قرآنی و بررسی کانون‌های استعاری از ماده (ق و م) و (ق ع د) نشان می‌دهد که در زبان و فرهنگ دینی قرآن، ایستادن در معنای استعاری، عملی پسندیده و نشستن عملی مذموم و نهی شده است. به عبارتی، هر جا قرآن از استعاره ایستادن استفاده می‌کند، انجام اعمال نیکوی مربوط به دین را توصیه می‌کند و هر جا، از استعاره نشستن استفاده می‌کند از مبارزه نکردن و تلاش نکردن صحبت می‌کند.

در بخش ۲، به معرفی اجمالی استعاره مفهومی و ارائه مثال‌هایی در این مورد می‌پردازیم. بخش ۳، به ارائه داده‌های قرآنی در دو زیربخش ایستادن و نشستن، اختصاص دارد. داده‌های موجود در این بخش، آیاتی هستند که در آنها عبارات استعاری ایستادن و نشستن مشاهده شده است. معنی و احتمالاً تفسیر آیات بر اساس تفاسیر نمونه و المیزان، در ذیل هر شاهد ارائه می‌شود. در همین بخش، به تحلیل داده‌های استخراج شده بر اساس رویکردهای شناختی به استعاره و اصول مطرح شده در این چارچوب پرداخته می‌شود. در بخش ۴ به نتیجه‌گیری می‌پردازیم.

## ۲. پیشینه تحقیق

زبان‌شناسی شناختی معتقد است که سازماندهی مفهومی<sup>۱</sup> در ذهن بشر، تابعی از روش تعامل بدن‌های نوعی ما انسان‌ها با محیط است (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۵۰). یکی از راه‌های سازماندهی مفهومی در ذهن، استفاده از استعاره مفهومی است. عبارت استعاری راست قامت را در جمله ما راست قامتان جاودانه تاریخ خواهیم ماند در نظر بگیرید. بدیهی است که منظور از راست قامت، «کسی که راست می‌ایستد» نیست. بلکه فرد پیروز و مسلط است. در اینجا حوزه مفهومی پیروزی و تسلط، به مثابه حوزه مفهومی راست ایستادن است، به این ارتباط میان دو حوزه مفهومی استعاره مفهومی<sup>۲</sup> گفته می‌شود. حوزه مفهومی به هرگونه سازماندهی منسجم تجربه اطلاق می‌شود. نگاشت‌ها یا الگوبرداری‌هایی از مفهوم مبدأ (مثلاً ایستادن) بر مفهوم مقصد (مثلاً تسلط) انجام می‌شوند که به طور قاعده‌مند و منسجم، حوزه مقصد را در ذهن بر می‌انگیزد.

علاوه بر اصل فوق که تحت عنوان اصل حوزه شناخته می‌شود، جاکل (۲۰۰۲) هشت اصل دیگر نظریه استعاره مفهومی را به طور خلاصه ذکر کرده است که می‌توان آن‌ها را معیارهای تشخیص استعاره از غیر استعاره نامید. بر اساس اصل استعاره فراگیر، استعاره زبانی موردی استثنائی از خلاقیت شعری یا کاربرد بیش از حد فن بلاغت نیست. استعاره‌های قراردادی در زبان کاملاً عادی و نیز در گفتمان بسیار تخصصی، به وفور یافت می‌شوند. طبق

<sup>1</sup> - conceptual organization

<sup>2</sup> - conceptual metaphor

اصل مدل<sup>۳</sup> استعاره‌های مفهومی، مدل‌های شناختی منسجمی را می‌سازند. این مدل‌های شناختی، مدل‌های فرهنگی محسوب می‌شوند که احتمال دارد به طور ناخودآگاه، تعیین‌کننده دیدگاه عمومی یک جامعه زبانی باشند. اصل درزمانی یا تاریخی مبین اکثر توسیعی‌های معنایی استعاری در طول زمان است. بر اساس اصل یکسویگی و با فرض قاعده استعاری «الف ب است»، حوزه مقصد و انتزاعی الف، با استفاده از حوزه عینی تر ب، تبیین و درک می‌شود و عکس این حالت ممکن نیست. یعنی حوزه ب بر الف نگاشته می‌شود و رابطه میان الف و ب برگشت ناپذیر و انتقال استعاری تنها از ب به سوی الف است.

طبق اصل عدم تغییر در استعاره‌های مفهومی، عناصر مفهومی خاصی از حوزه مقصد بر حوزه مبدأ الگوبرداری می‌شوند بدون این که ساختار اساسی آن‌ها تغییر کند. اصل ضرورت بر اساس این بینش استوار است که استعاره، کارکردی تبیینی دارد. تصورات خاصی وجود دارند که بدون مراجعه به استعاره مفهومی، به ندرت درک یا متصور می‌شوند. حوزه‌های مفهومی انتزاعی، بویژه ساخت‌های نظری، ایده‌های مجرد و مابعدالطبیعی تنها با استفاده از استعاره برای ما قابل حصول و درک می‌باشند.

همچنین اصل خلاقیت<sup>۴</sup> معتقد است که معنی استعاره نمی‌تواند به صورت غیراستعاری و گزاره‌ای تقلیل یابد و در صورت بیان غیراستعاری آن، چیزی از معنی از بین می‌رود. یعنی، معادل غیراستعاری را نمی‌توان جایگزین عبارت استعاری کرد. افزون بر این اصول، اصل تمرکز<sup>۵</sup> بر این مبنا است که استعاره‌ها تنها بخشی از توصیف یا توضیح حوزه مقصد مورد نظر را فراهم می‌کنند و جنبه‌های خاصی را برجسته و روشن و جنبه‌های دیگر را پنهان می‌دارند.

کوچش (۲۰۰۴) معتقد است استعاره پدیده‌ای است که به زبان، تفکر، تجربه فرهنگی - اجتماعی، مغز و بدن تعلق دارد که از آن میان تفکر، از همه مهم‌تر است. به عبارتی، استعاره همزمان در سطوح زبانی، مفهومی، اجتماعی، فرهنگی، عصبی و جسمانی وجود دارد.

یو (۲۰۰۰؛ ۲۰۰۲؛ ۲۰۰۳؛ ۲۰۰۴) معتقد است استعاره‌ها، اساسی جسمانی یا روانشناختی دارند، هرچند، ناگزیر از مدل‌های فرهنگی تأثیر می‌پذیرند. او به مطالعه گسترده واژه‌های مربوط به اندام‌های مختلف بدن مثل دست، انگشت، چشم، کیسه صفرا، قلب و مفاهیم استعاری مرتبط با آن‌ها می‌پردازد و نشان می‌دهد که در زبان چینی اعضای بدن برای بیان مفاهیم استعاری مختلف به کار رفته‌اند.

در این مقاله سعی شد به بررسی مفاهیم دینی که خارج از تجربه عینی بشر هستند و ارتباط آن‌ها با وضعیت بدن انسان که در حیطه تجربه طبیعی و روزمره بشر است و نیز تظاهر زبانی این ارتباط در آیات قرآن پرداخته شود.

<sup>3</sup> - model principle

<sup>4</sup> - creativity

<sup>5</sup> - focusing

### ۳. بررسی شواهد قرآنی

در این بخش داده‌های مستخرج از زبان قرآن را که در مورد مفاهیم ایستادن، و نشستن است بررسی می‌کنیم. بدین منظور، واژه‌هایی با مفاهیم ایستادن و نشستن استخراج و مواردی که در غیر معنای حقیقی به کار رفته‌اند، به کمک نظریه استعاره مفهومی بررسی شده‌اند و بر اساس نوع استعاره مفهومی طبقه‌بندی و تحلیل گشته‌اند. ترجمه‌های موجود از مهدی الهی قمشه‌ای است اما برای تحلیل، به تفاسیر المیزان و نمونه استناد شده است.

#### ۳-۱. مفهوم ایستادن در شواهد و تفاسیر قرآنی

از شواهد ذیل، چنین برداشت می‌شود که در زبان قرآن، گاه «انجام دادن به مثابه ایستادن» مفهوم پردازی شده است:

(۱) شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ (۱۸ آل عمران)

خداوند، (با ایجاد نظام واحد جهان هستی) گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش، (هر کدام به گونه‌ای بر این مطلب) گواهی می‌دهند، در حالی که خداوند در تمام عالم قیام به عدالت دارد.

(۲) لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳ آل عمران)

آن‌ها همه یکسان نیستند، از اهل کتاب جمعیتی هستند که قیام (به حق و ایمان) می‌کنند و پیوسته در اوقات شب آیات خدا را می‌خوانند در حالی که سجده می‌نمایند.

(۳) وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ (۸۳ بقره)

نماز را بر پا دارید و زکات بدهید.

(۴) رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ (۴۱ ابراهیم)

پروردگارا من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را روزی که حساب بر پا می‌شود، بیامرزد.

(۵) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ كَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ (۶۸ مائده)

ای اهل کتاب! شما هیچ موقعیتی ندارید مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه بر شما از طرف پروردگارتان نازل شده است بر پا دارید.

(۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوِّمِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ (۱۳۵ نساء)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید کاملاً قیام به عدالت کنید، برای خدا گواهی دهید.

در تفسیر نمونه آمده است:

تعبیر به قیام در اینجا ممکن است به خاطر آن باشد که انسان برای انجام کارها معمولاً باید بپایخیزد و به دنبال آنها برود، بنابراین قیام به کار، کنایه از تصمیم و عزم راسخ و اقدام جدی درباره آن است اگر چه آن کار همانند حکم قاضی احتیاج به قیام و حرکتی نداشته باشد و نیز ممکن است تعبیر به قیام از این نظر باشد که قائم معمولاً به چیزی می‌گویند که عمود بر زمین بوده باشد و کمترین میل و انحرافی به هیچ طرف نداشته باشد، یعنی باید آنچنان عدالت را اجرا کنید که کمترین انحرافی به هیچ طرف پیدا نکند (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳: ۱۶۲/۴).



همچنین، «کلمه قسط به معنای عدل است و قیام به قسط به معنای عمل به قسط و تحفظ بر آن است» (طباطبائی، ۱۳۹۷: ۵/۱۷۵).

در شاهد قرآنی ذیل، «انجام دادن به مثابه ایستادن» مفهوم سازی شده است:

(۷) *حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ* (بقره)

در انجام همه نمازها، (به‌خصوص) نماز وسطی (نماز ظهر) کوشا باشید و از روی خضوع و اطاعت، برای خدا بپاخیزید.

(۸) *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ...*

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که برای نماز بپاخاستید صورت و دست‌ها را تا آرنج بشوئید و سر و پاها را تا مفصل (با برآمدگی پشت پا) مسح کنید.

معنی انجام دادن یا درصدد انجام چیزی بودن در واژه قیام از آنجا ناشی می‌شود که «کلمه قیام وقتی با حرف الی متعدی شود، کنایه از خواستن چیزی می‌شود که قیام در آن استعمال شده، در نتیجه معنای جمله: «قام الی الصلوه» این می‌شود که فلانی خواست نماز بخواند و وجه این استعمال این است که خواستن نماز ملازم [یا به تعبیر شناختی همبسته تجربی] با قیام و برخاستن است، چون خواستن هر چیز بدون حرکت به‌سوی آن صورت نمی‌گیرد.» (طباطبائی، ۱۳۹۷: ۵/۳۵۴). در آیات ۱۴۲ سوره نساء و ۶ مائده نیز از همین استعاره در عبارات «وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ، وَ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اسْتَفَادَه شده است.

در آیه ذیل، استعاره «تسلط داشتن ایستادن بالای سر چیزی» مشاهده می‌شود. این استعاره با استعاره‌هایی که در آنها پدیده مسلط در جهت بالا مفهوم سازی و تجسیم می‌شود، ارتباط دارد:

(۹) *قَمَنَ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ* (۳۳ رعد)

قائم «کسی است که بالای سر همه ایستاده (و حافظ و نگهبان و مراقب همه است) و اعمال همه را می‌بیند و «القائم علی شیء» به معنای مسلط بودن بر چیزی است و القائم بشیء» به معنای کسی است که به نوعی مدبر آن باشد» (طباطبائی، ۱۳۹۷: ۱۱/۴۹۷).

در آیه ذیل مفهوم انتزاعی «ثبات عمل به مثابه ایستادن و پیگیری در ایستادن» مفهوم سازی شده است:

(۱۰) *إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسُ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ لَيْطَةً رِّهْرَكُمْ بِهِ وَيَدْهَبُ عَنْكُم رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ* (۱۱ انفال)

[به خاطر بیاورید] هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از ناحیه خدا بود شما را فرا گرفت و آبی از آسمان برای شما فرو فرستاد تا با آن شما را پاک و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دل‌های شما را محکم و گام‌ها را با آن ثابت دارد.

(۱۱) *فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مِّن تَابٍ مَّعَكَ* (۱۱۲ هود)

بنابراین همان‌گونه که فرمان‌یافته‌ای استقامت کن همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده‌اند.

استقامت از ماده قیام گرفته شده از این نظر که انسان در حال قیام بر کار و تلاش خود تسلط بیشتری دارد، استقامت که به معنی طلب قیام است یعنی در خود آنچنان حالتی ایجاد کن که سستی در تو راه نیابد (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳-۵: ۲۵۸/۹). در آیه ۷، از سوره توبه، عبارت «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ» پایداری بر سر عهد و پیمان، با واژه «استقاموا و استقیموا» آمده است.

(۱۲) إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ (۹ اسراء)

این قرآن به راهی هدایت می‌کند که مستقیم‌ترین راه‌هاست. مکارم شیرازی (۱۳۵۳-۵: ۳۶/۱۲) درباره مفهوم این آیه چنین می‌گوید:

اقوم از ماده قیام گرفته شده است و از آنجا که انسان هنگامی که می‌خواهد فعالیت پیگیری انجام دهد، قیام می‌کند و به کار می‌پردازد از این نظر قیام کنایه از حسن انجام امور و آمادگی برای فعالیت آمده است، ضمناً استقامت که از همین ماده گرفته شده است و قیام که آن‌هم از این ماده است به معنی صاف و مستقیم و ثابت و پابرجا است. و از آنجا که اقوم صیغه افعال تفضیل است به معنی صاف‌تر و مستقیم‌تر و پابرجاتر می‌آید و به این ترتیب، مفهوم آیه فوق چنین است که قرآن به طریقه‌ای که مستقیم‌ترین و صاف‌ترین و پابرجاترین طرق است، دعوت می‌کند. بنابراین در شواهد قرآنی فوق سه مفهوم انجام دادن کار، ثبات عمل و تسلط داشتن بر امور با استفاده از مفهوم ایستادن درک می‌شوند.

### ۲-۳. نشستن در شواهد و تفاسیر قرآنی

یکی از استعاره‌های مفهومی در قرآن که در آن نشستن به عنوان حوزه مبدأ مورد استفاده قرار گرفته است استعاره ضعف به مثابه نشستن می‌باشد.

(۱۳) لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعَدَ مَذْمُومًا مَخْدُومًا (۲۲ اسراء)

و با الله معبود دیگری قرار مده که ضعیف و مذموم و بی یار و یاور خواهی شد.

انتخاب کلمه قعود یا نشستن در اینجا اشاره به ضعف و ناتوانی است، زیرا در ادبیات عرب، این کلمه کنایه از ضعف است همانگونه که گفته می‌شود قعد به الضعف عن القتال «ناتوانی سبب شد که او از پیکار با دشمن بنشیند» (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳-۵: ۷۲/۱۲).

(۱۴) وَ كَوُّوا أَرْبَابًا أُخْرَجَ لِأَعْدَائِكُمْ مَعَدَّةً وَلَكِنَّ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (۴۶ توبه)

اگر آنها (راست می‌گفتند و) می‌خواستند (به سوی میدان جهاد) خارج شوند وسیله‌ای برای آن فراهم می‌ساختند، ولی خدا از حرکت آنها کراهت داشت لذا (توفیقش را از آنان سلب کرد و) آنها را (از این کار) باز داشت، و به آنها گفته شد با قاعدین (کودکان و پیران و بیماران) بنشینید.

همچنین، برای مفهوم‌سازی کوتاهی در انجام کار از حوزه مبدأ نشستن استفاده شده است و استعاره کوتاهی در انجام کار نشستن است حاصل نگاشت‌های استعاری میان این دو حوزه است. این استعاره در عبارات استعاری ذیل مشهود است.

(۱۵) وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهَتْوَا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنُوا أُولَئِكَ الطَّوَلُ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَحْنُ مَعَ الْقَاعِدِينَ (۸۶ توبه) و هنگامی که سوره‌ای نازل گردد که ایمان به خدا بیاورید و همراه پیامبرش جهاد کنید کسانی که از آنها (گروه منافقان) توانائی دارند از تو اجازه می‌خواهند و می‌گویند بگذار ما با قاعدین (آنها که از جهاد معافند) بوده باشیم.

در آیه ۱۶۸ سوره آل عمران نیز از کسانی که دست از حمایت برادران خود کشیدند به کسانی که نشسته‌اند تعبیر شده است: «الَّذِينَ قَالُوا لَا خَوْفَ مِنَّا وَ قَعَدُوا». در آیه ۹۵ سوره نساء، نیز دو واژه قاعدون و قاعدین به کسانی که به جنگ نرفتند اطلاق شده است. قاعدون و مجاهدون در این آیه متضاد هم هستند:

(۱۶) لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرِ أُولَى الضَّرَرِ وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحَسَنَى وَ فَضَلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۹۵ نساء)

افراد با ایمانی که بدون بیماری و ناراحتی از جهاد باز نشستند یا مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند یکسان نیستند، خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد کردند بر قاعدان برتری بخشیده و به هر یک از این دو دسته (به نسبت اعمال نیکشان) خداوند وعده پاداش نیک داده و مجاهدان را بر قاعدان برتری و پاداش عظیمی بخشیده است.

در آیه ۸۳ سوره توبه نیز «قعود» به معنی نرفتن به جنگ است: إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ. همچنین در همین آیه فعل امر «فأقعدوا» نیز به معنی نهی از جنگیدن است: فَأَقْعُدُوا مَعَ الْخُلَفَاءِ. همچنین، در آیه ۹۰ سوره توبه از جهاد نکردن به خانه‌نشینی تعبیر شده است: وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» اما آنها که به خدا و پیامبرش دروغ گفتند (بدون هیچ عذری در خانه خود) نشستند. آیه ۸۱ سوره توبه از عبارت «مقعدهم» برای اشاره به جهاد نکردن منافقان استفاده شده است.

همان‌طور که مشاهده گردید، دو مفهوم «ضعف» و «کوتاهی در کار دین» با استفاده از مفهوم «نشستن» مفهوم‌سازی شده‌اند. در شاهد ۷ عبارت استعاری «قوموا» به معنی «برخاستن» آمده است: وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَتِيلِينَ برخاستن یعنی تغییر از حالت نشسته به حالت ایستاده، که در اینجا برای مفهوم سازی «اراده در انجام کار نیک» از آن استفاده شده است. این تغییر حالت را نیز می‌توان زیرمجموعه استعاره «انجام دادن ایستادن است» قرار داد.

#### ۴. نتیجه

پرسشی که در مقدمه این مقاله مطرح شد این بود که حالات وضعیتی مربوط به پا، در تبیین چه معانی قرآنی به کار رفته است و قرآن برای کدام حوزه یا حوزه‌های مفهومی انتزاعی یا نسبتاً انتزاعی از ویژگی‌های حوزه مبدأ ایستادن و نشستن استفاده کرده است؟ مشاهده آیات فوق از زبان قرآن نشان می‌دهد که در سه استعاره ذیل، از حوزه ایستادن استفاده می‌شود تا انجام کارها و ثبات و تسلط در انجام اعمال نشان داده شود:

۱- انجام کار ایستادن است.

۲- ثبات در کار ایستادن است.

۳- تسلط داشتن ایستادن است.

عکس حالات فوق، یعنی انجام ندادن و کوتاهی در انجام امور نیز با حوزه مفهومی نشستن نمایش داده شده است. در این حالت ما دو استعاره زیر را داریم:

۴- ضعف نشستن است.

۵- کوتاهی در کار نشستن است.

می‌توان دو استعاره فوق را زیر چتر یک استعاره عام‌تر قرار داد: انجام ندادن کار نشستن است. در این صورت ما با یک جفت استعاره مفهومی منسجم سروکار داریم: انجام کار ایستادن است/ انجام ندادن کار نشستن است. در زبان قرآن، علاوه بر کاربرد ایستادن و نشستن در معانی حقیقی، استعاره‌های ایستادن/ نشستن بسیار مورد استفاده قرار گرفته است. اگر حوزه‌های مبدأ در ارتباط با عمل پا، در قائم بودن یا نبودن وضعیت بدن را به دو دسته تقسیم کنیم، دو حوزه خواهیم داشت یعنی نشستن، و ایستادن. آنچه از حوزه مبدأ نشستن بر حوزه‌های مقصد ضعف و کوتاهی در کار، الگوبرداری می‌شود، سکون و بی‌حرکی‌ای است که معمولاً با نشستن همراه است. از حوزه برخاستن، آمادگی برای انجام کار که مستلزم بیرون آمدن از حالت سکون به تحرک است، بر حوزه عزم و اراده منطبق می‌شود. همچنین، از حوزه مبدأ ایستادن، تحرک، نیرو و اراده که مستلزم سر پا بودن است، به حوزه‌های مقصد انتقال می‌یابد. این انتقال یا الگوبرداری‌های استعاری با هم منسجم و هماهنگ عمل می‌کنند و مدل ساده‌ای از مفهومی پیچیده‌ای که در حوزه‌های مقصد وجود دارد می‌سازند. همچنین جنبه‌های خاصی از حوزه‌های مقصد تبیین شده‌اند و این مؤید اصل تمرکز در نظریه استعاره مفهومی است. مثلاً بیشتر بر جنبه‌هایی که به انجام و تداوم عمل و آن هم اعمال دینی مثل جهاد، نماز و روزه، تأکید می‌شود و سایر جنبه‌های حوزه مقصد ناگفته می‌ماند. مانند تمام استعاره‌های مفهومی، آن‌طور که در نظریه استعاره مفهومی آمده است، جهت الگوبرداری از حوزه‌های عینی به سمت حوزه‌های ذهنی است و نه بالعکس.

در مورد مبنای تجربی، باید گفت که رد پای تجارب بدنی بشر در حالات ایستادن، نشستن، برخاستن، کارکردن، و استراحت و عدم فعالیت، در چنین استعاره‌هایی هویداست. در استعاره‌های گروه ایستادن، وضعیت بدن و به ویژه پاها در حالت عمود یا در حال حرکت تجسم می‌شود که در حال انجام عملی است و عکس آن موقعی است که بدن در حالتی است که نمی‌توان عملی را انجام دهد. از این‌رو قرآن، مفاهیم انجام دادن (جهاد و مبارزه) تسلط، ثبات عمل، و عزم و اراده را با ایستادن و مفاهیم ضعف و نرفتن به جهاد را با نشستن مفهوم‌سازی می‌کند.

به نظر می‌رسد که بسیاری از مفاهیم انتزاعی در زبان قرآن، با استفاده از مفاهیم عینی‌ای مفهوم‌سازی و متصور شده‌اند که به اندام‌های مهم بدن و کار آن‌ها مربوط است. تنوع و تعدد این استعاره‌ها، حاکی از آن است که برای مفهوم‌سازی مفاهیم مجرد برای بشر، یکی از مؤثرترین راه‌ها توسل به مفاهیمی مربوط به بدن است که در اختیار همه انسان‌ها قرار دارد و در تمامی اعمال بشر به چشم می‌خورد. بررسی سایر مفهوم‌سازی‌های موجود در زبان قرآن بر این امر صحنه می‌گذارد که خداوند سبحان، مفاهیم انتزاعی دینی را به زبان بشر و متناسب با ساختار ذهنی وی و بر اساس تجارب بشری در قرآن کریم نمایان کرده است تا ذهن عینی‌گرای بشر قادر به درک مفاهیم الهی و ضرورت‌های دینی خود باشد.

از سوی دیگر، هرچند مفاهیم به‌همان صورتی که استعاره‌های زبان روزمره وجود دارند، در اینجا نیز ظاهر می‌شوند اما نوع الگوبرداری‌ها و مفاهیم حوزه‌مبدأ جهتی دینی و معنوی را داراست. به عبارت بهتر، چون محتوای قرآن دینی و الهی است، قیام و ایستادن، به انجام امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و مانند آن اطلاق نمی‌شود بلکه انجام امر به معروف و نهی از منکر، نماز، جهاد و سایر مسائل دینی را نیز شامل می‌شود. این مسأله روشنگر جنبه جهانی بودن استعاره‌ها از یک سو و تنوع آنها از سوی دیگر است. به این معنی که هرچند ساختار استعاره‌ها جهانی است اما نوع الگوبرداری‌ها، پیش‌زمینه‌های فرهنگی و حوزه‌های مقصد را محتوای فرهنگی آن استعاره مشخص می‌کند.

### کتابنامه

- قرآن کریم، (۱۳۸۶). ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، قم: انتشارات دانش.
- طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۳۹۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*. تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۵۳-۵). *تفسیر نمونه*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- Evans, V. and M. Green. (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Edinburgh: Edinburg University Press.
- Jäkel, O. (2002). Hypotheses Revisited: *The Cognitive Theory of Metaphor Applied to Religious Texts*. *metaphorik.de*. 20-42. <http://www.metaphorik.de/02/jaekel.htm>
- Kövecses, Z. (2004). *Metaphor in Culture: Universality and Variation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- \_\_\_\_\_. (2010). *Metaphor: A Practical Introduction*. Oxford and New York: Oxford University Press.
- Lakoff, G. and M. Johnson (1980). *Metaphors We Live By*. Chicago: Chicago University Press.
- Lakoff, G. (1987). *Women, Fire, and Dangerous Things: What Categories Reveal About the Mind*. Chicago: Chicago University Press.
- Saeed, J. I. (1997). *Semantics*. Oxford: Blackwell.
- Shokr Mohammad Abdulmoneim, B. (2006). The Metaphorical Concept' "Life is a Journey" in the Quran: a Cognitive –semantic analysis. *Metaphorik.de*. 94-132. <http://www.metaphorik.de/10/shokr.pdf>.
- Yu, N. (2000). "Figurative uses of finger and palm in Chinese and English", *Metaphor and Symbol*. 15(3), 159-175.
- \_\_\_\_\_. (2001). "What Does Our Face Mean to Us?" *Pragmatics & Cognition* 9: 1, 1-36.
- \_\_\_\_\_. (2002). "Body and emotion: body parts in Chinese expression of emotion". *Pragmatics & cognition* 10:1/2, 341-367.
- \_\_\_\_\_. (2003). "The bodily dimension of meaning in Chinese: what do We do and mean with "Hands"?" In: Eugene H. Casad & Gary B. Palmer (eds.) *Cognitive Linguistics and Non-Indo-European Languages*. 330-345, Berlin: Mouton de Gruyter.
- \_\_\_\_\_. (2003). "Metaphor, Body, and Culture: The Chinese understanding of gallbladder and courage". *Metaphor and Symbol* 18(1), 13-31.
- \_\_\_\_\_. (2003). "Chinese metaphors of thinking". *Cognitive Linguistics* 14-2/3, 141-165.
- \_\_\_\_\_. (2004) "The eyes for sight and Mind". *Journal of Pragmatics* 36, 663-686.



مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی

سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱

تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۶/۱۹

تاریخ اصلاحات: ۱۳۹۱/۱۲/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۲/۱۶

صص: ۹۳-۱۰۶

## مقایسه صوت‌شناختی زمان شروع واک همخوان‌های انفجاری دهانی آغاز کلمه در تولید گفتار کودکان کاشت حلزون شنوایی شده و کودکان شنوا

\*رحیمه روح‌پرور \*محمود بی‌جن‌خان \*سعید حسن‌زاده \*شهره جلالی \*مجید اشرف گنجوی

### چکیده

مقایسه صوت‌شناختی زمان شروع واک همخوان‌های انفجاری دهانی آغاز کلمه در تولید گفتار کودکان ناشنوای کاشت حلزون شنوایی شده و شنوا نشان داد که در هر دو گروه از انفجاری‌های واکدار و بیواک، میانگین زمان شروع واک کودکان کاشت حلزون، بیشتر از کودکان شنوا بود. به این معنا که در کودکان کاشت حلزون موارد کمتری از پیش‌واکداری وجود داشت. دلیل آن هم تسلط کمتر کودکان کاشت حلزون بر ارتعاش تارآواها در تولید انفجاری‌های واکدار، افزایش آگاهی واج‌شناختی در کودکان کاشت حلزون و اعمال اغراق‌آمیز آن، فقدان درون‌داد حسی در دوره حساس و حیاتی کسب مهارت‌های ارتباطی در کسب زبان و گفتار در کودکان کاشت حلزون و نیاز سرنخ‌های صوت‌شناختی بیشتر در حالت پیش‌آفت واک‌ی نسبت به پس‌آفت واک‌ی است. در بیشتر موارد، کمترین مقدار زمان شروع واک به محل تولید لبی و بیشترین آن به دلیل وجود سطح مقطع بیشتر به محل تولید کام اختصاص داشت. در انفجاری‌های واکدار، موارد کمتری از پیش‌واکداری در کودکان کاشت حلزون نسبت به کودکان شنوا وجود داشت. در بیشتر موارد، به دلیل تفاوت اندازه تارآواها در افراد مذکر و مؤنث و ایجاد اختلاف فشار بین بالا و زیر حنجره، میانگین زمان شروع واک در دختران بیشتر از پسران بود. ثابت شده است که تجربه و یادگیری هرچه زودتر زبان در درک گفتار و تشخیص مرزهای واجی و سرنخ‌های صوت‌شناختی اهمیت فراوان دارد، اما کودکان کاشت حلزون دو سال ابتدایی زندگی که دوران طلایی زبان‌آموزی است را از دست داده‌اند و از تجربه زبانی کمتری برخوردارند.

**واژه‌های کلیدی:** زمان شروع واک، کاشت حلزون شنوایی، شنوا، همخوان انفجاری، واکداری، محل تولید.

roohparvar@uk.ac.ir

mbjkhan@ut.ac.ir

shasanz@ut.ac.ir

jalaiesh@notmail.com

m\_ganjeoie@yahoo.com

\* استادیار زبان‌شناسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

\*\* دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه تهران

\*\*\* استادیار روان‌شناسی دانشگاه تهران

\*\*\*\* استادیار آمار زیستی دانشگاه علوم پزشکی تهران

\*\*\*\*\* دانشجو دکتری بهداشت عمومی دانشگاه علوم پزشکی تهران

## ۱. مقدمه

در زبان‌های مختلف، پژوهش‌های زیادی برای استخراج و تجزیه و تحلیل سرنخ‌های صوت‌شناختی موجود در تولید و ادراک گفتار افراد شنوا و کاشت حلزون صورت گرفته است. یک سرنخ صوت‌شناختی مهم و اصلی در تولید و درک گفتار، زمان شروع واک<sup>۱</sup> است که در زبان‌های مختلف موجب تمایز همخوان‌های انفجاری می‌شود. زمان شروع واک می‌تواند ارزش مثبت، صفر و یا منفی داشته باشد. بنا به نظر لیسکر و آبرامسون (۱۹۶۴) چنانچه ارتعاش تارآواها بعد از رهش همخوان صورت گیرد، ارزش زمان شروع واک مثبت است و گفته می‌شود آوا پس‌آفت واک<sup>۲</sup> دارد. از سوی دیگر، اگر تارآواها قبل از رهش همخوان شروع به ارتعاش کنند، پیش‌آفت واک<sup>۳</sup> وجود دارد و مقدار آن دارای ارزش منفی است که به این فاصله زمانی، پیش‌واکداری<sup>۴</sup> نیز اطلاق می‌شود. در صورتی که ارتعاش تارآواها همزمان با انفجار رهش صورت بگیرد، مقدار زمان شروع واک صفر است. نتایج پژوهش کلت (۱۹۷۵) نشان داد که مقدار زمان شروع واک به محل تولید همخوان انفجاری و ماهیت واکه یا همخوان رسای بعد از انفجاری وابسته است.

## ۲. پیشینه تحقیق

وولایتیس و میلر (۱۹۹۲) به بررسی تأثیر محل تولید همخوان‌ها بر تمایز واکداری انسدادی‌های آغاز هجا بر اساس زمان شروع واک پرداخته‌اند. با توجه به نتایج به دست آمده، مشخص شد که با تغییر محل تولید همخوان از لب‌ها به نرم‌کام، مقدار زمان شروع واک افزایش می‌یابد و این وضعیت به طول هجا نیز وابسته است. وایتساید و ایروینگ (۱۹۹۷) به مطالعه تفاوت زمان شروع واک در انفجاری‌های انگلیسی در جایگاه آغاز هجا و ماقبل واکه بر حسب جنسیت در تولید پنج زن و پنج مرد پرداخته‌اند. نتایج نشان داد که در مجموع مقدار زمان شروع واک در زنان بیشتر از مردان است. در پژوهشی دیگر، وایتساید و ایروینگ (۱۹۹۸) تأثیر تفاوت‌های جنسیتی سخنگویان بر زمان شروع واک انفجاری‌های انگلیسی را در جایگاه‌های تکیه‌دار آغاز کلمه و ماقبل واکه بررسی کردند. نتایج نشان داد که در مقایسه با مردان، در زنان میانگین زمان شروع واک انفجاری‌های بیواک بیشتر و میانگین زمان شروع واک انفجاری‌های واکدار کمتر بود. کووینینگ (۲۰۰۰) بیان کرده است که کنترل واکداری در همخوان‌های انسدادی اغلب توسط زمان شروع واک اندازه‌گیری و در قالب زمان‌بندی بین اندام‌های گویایی بحث می‌شود. یافته‌های حاصل از مطالعه آلن و همکاران (۲۰۰۳) نشان داده است که زمان شروع واک یک مشخصه زمانی است که به‌طور قاطع واکداری را در همخوان‌های انسدادی مشخص می‌کند و از تولید شخصی به شخص دیگر متفاوت است. آن‌ها همچنین بیان کرده‌اند که یکی از مهمترین عوامل تأثیرگذار بر زمان شروع واک، محل تولید همخوان است. البته در مورد هر محل تولید، از زبانی به زبان دیگر تفاوت‌هایی وجود دارد. وایتساید و همکاران (۲۰۰۳) به بررسی تأثیر

1 - voice onset time

2 - voicing lag

3 - voicing lead

4 - Prevoicing



جنسیت بر متغیر زمان شروع واک همخوان‌های انفجاری /p, b, t, d, k, g/ در دو بافت واکه‌های /i, a/ پرداختند. نتایج نشان داد که مقدار زمان شروع واک در دختران به‌طور معناداری بیشتر از پسران بود. ون آلفن و اسمیت (۲۰۰۴) با انجام سه آزمایش، تمایز واکداری در انفجاری‌های لبی و لثوی آغازین در زبان هلندی را بررسی کرده نشان دادند که تفاوت بین انسدادی‌های واکدار و بیواک هلندی در قالب حضور یا عدم حضور پیش‌واکداری قابل توصیف است. نتایج مطالعه تره و بارلو (۲۰۰۹) در ارتباط با زمان شروع واک نشان داد که داشتن زمان شروع واک کوتاه‌تر برای انسدادی‌های بیواک و زمان شروع واک طولانی‌تر برای انسدادی‌های واکدار باعث می‌شود ایجاد تمایز واجی بین جفت انسدادی‌های واکدار و بیواک مشکل باشد. بر اساس پژوهش راب و همکاران (۲۰۰۵) به‌منظور بررسی تأثیر جنسیت و محیط بر زمان شروع واک و طول هجا مشخص شد که در انسدادی‌های بیواک، مقدار زمان شروع واک تولید شده توسط زنان بیشتر از مردان بود.

پژوهشگران زیادی نیز جنبه‌های مختلف صوت‌شناختی گفتار افراد کاشت حلزون شنوایی شده را مطالعه کرده‌اند. حلزون شنوایی مصنوعی ابزار الکترونیکی است که به‌عنوان یک کمک‌رسان حسی عمل کرده و انرژی مکانیکی آوا را به محرک الکتریکی تبدیل می‌کند تا به‌طور مستقیم باقی‌مانده اعصاب شنوایی را تحریک کند (چین، ۲۰۰۲). کاشت حلزون شنوایی، ناشنوایی و یا آسیب شنوایی را درمان نمی‌کند بلکه یک ابزار مصنوعی جانشین برای شنوایی است. کاشت حلزون درمان مناسبی برای ناشنوایی‌های شدید تا عمیق حسی عصبی در کودکان و بزرگسالان است. هدف از انجام پژوهش‌های صوت‌شناختی در این حوزه، مطالعه تأثیر شنوایی در افراد ناشنوای کاشت حلزون بر تولید واکه‌ها، همخوان‌ها، آهنگ گفتار و دیگر جنبه‌های تولید گفتار است تا با آموزش‌های مناسب گفتار این افراد هرچه بیشتر به سطح عادی نزدیک شود. لین و همکاران (۱۹۹۴) مقدار متغیر زمان شروع واک را با توجه به طول هجای انفجاری‌های آغازین زبان انگلیسی در بافت /cad/ که توسط چهار ناشنوای پس‌زبانی تولید شده بودند، اندازه گرفتند. منظور از ناشنوایی پس‌زمانی وضعیتی است که در آن شخص پس از فراگیری زبان ناشنوا شده است. از آنجا که مشخص شده زمان شروع واک با طول هجایی که همخوان انفجاری در آن به‌کار رفته ارتباط دارد، به‌منظور حذف اثر طول هجا بر مقدار زمان شروع واک، از متغیر زمان شروع واک به‌هنگار شده استفاده شد. قبل از انجام عمل کاشت حلزون، هر چهار نفر در تولید زمان شروع واک انفجاری‌های آغاز هجا دچار اختلال بودند. پس از کاشت حلزون و فعال‌سازی آن، در سه نفر از این افراد میانگین زمان شروع واک به‌هنگار شده، به سطح تولید افراد شنوا نزدیک شد. نتیجه فوق‌تأییدی بود بر این فرضیه که شنوایی نقش مهمی در پیاده‌سازی تمایز واکداری در تولید دارد. در یک مطالعه طولی، جیمز و همکاران (۲۰۰۵) منافع استفاده از کاشت حلزون را بر بهبود واجی کودکان ناشنوا بررسی کردند. نتیجه‌ای که حاصل شد این بود که استفاده از فن‌آوری کاشت حلزون بر بهبود آگاهی واجی و هجایی در کودکان ناشنوای عمیق و شدید مؤثر بود و این کودکان در مقایسه با کودکان ناشنوایی که تنها از ابزارهای کمک شنیداری استفاده می‌کردند، از آگاهی واجی، هجایی و میانه‌ای بهتری برخوردار بودند و این تأثیر ابتدا در سطح هجا مشاهده می‌شد. لین و پرکل (۲۰۰۵) به رابطه بین ناشنوایی و کنترل تمایز واکداری در افراد ناشنوا توجه کرده‌اند. آنها نشان دادند که یکی از مشخصه‌های آوایی که انسدادی‌های واکدار /b, d, g/ و بیواک /p, t, k/ را از هم متمایز

می‌کند زمان شروع واک است. مشخص شد که در ناشنوایان گرایش به کاهش تمایز زمان شروع واک بین همخوان‌های واکدار و بیواک وجود داشت، تاحدی که گاه در تولید گفتار بسیاری از آنها به جای همخوان بیواک، جفت واکدارش قرار داده می‌شد. این وضعیت نشان دهنده اهمیت شنوایی در ایجاد تمایز واجی به طور کلی و تمایز واکداری-بیواکی به طور خاص است. شور و همکاران (۲۰۰۸) به مطالعه توانایی‌های زبانی کودکان کاشت حلزون در مقایسه با همسالان شنوای‌شان پرداخته‌اند. توانایی‌های زبانی شامل تولید گفتار، واژگان، نحو، ساخت‌واژه و عوامل فرازبانی ۳۹ کودک ناشنوای پیش‌زبانی که کاشت حلزون شده بودند و بین پنج تا ۱۴ سال سن داشتند، بررسی شد و با نتایج کودکان شنوا که با ویژگی‌های این گروه مطابق بودند، مقایسه شد. اگرچه بعضی از توانایی‌های کودکان کاشت حلزون با توجه به سن‌شان مناسب بود، به طور کلی کنش این کودکان به‌طور معناداری ضعیف‌تر از همسالان شنوای‌شان بود. نتایج نشان داد که سن زمان کاشت و مدت زمان استفاده از حلزون شنوایی، بر توانایی‌های زبانی کودکان کاشت حلزون تأثیر داشت. کوشتیلا-هوینا و همکاران (۲۰۰۹) معتقدند که ارتباط کلامی به عملکرد مناسب اندام‌های آوایی و گفتاری وابسته است و این‌که کاشت حلزون مؤثرترین و پیشرفته‌ترین روش درمانی برای ناشنوایی در تمام سنین است. هدف مطالعه آنها تجزیه و تحلیل آوا و گفتار افراد قبل و بعد از عمل کاشت حلزون شنوایی بود. کیفیت و کمیت شنوایی، آوا و گفتار چهارده شخص ناشنوا در دو گروه ناشنوایان ماقبل زبان‌آموزی و ناشنوایان مابعد زبان‌آموزی که از سمعک استفاده نکرده بودند، قبل و بعد از کاشت حلزون شنوایی ارزیابی شد. نتایج نشان داد که در هر دو گروه، کاشت حلزون شنوایی موجب بهبود کیفیت آوا، گفتار، شنوایی و در نهایت بهبود کیفیت زندگی شد. در گروه کودکان ناشنوای ماقبل زبان‌آموزی شاخص‌های صوت‌شناختی بهبود معنادارتری داشتند. پس از کاشت حلزون شنوایی، روند بهبود و پیشرفت افراد ناشنوای مابعد زبان‌آموزی سریع‌تر از گروه دیگر بود. تاکنون توسط سایر محققان در زبان فارسی پژوهش‌های جامعی که در چهارچوب آواشناسی آزمایشگاهی و بر اساس اصول صوت‌شناختی باشد، بر روی گفتار افراد کاشت حلزون شنوایی شده صورت نگرفته است. قشقایی (۱۳۸۶) در یک تحقیق که در حوزه آواشناسی شهودی انجام داده است به بررسی رشد تولید آوا (همخوان و واکه) در ۶۰ کودک ناشنوای کاشت حلزون، با توجه به مدت‌های متفاوت استفاده از این فن‌آوری پرداخته است و نتیجه گرفته که با انجام کاشت حلزون شنوایی، از میزان خطاهای تولیدی تحت بررسی در تحقیقش یعنی حذف، جانشینی و خرابگویی کاسته شده و به مرور زمان صحت تولید همخوان‌های زبان فارسی افزایش یافته است. وی همچنین بیان داشت که قبل از انجام کاشت حلزون شنوایی بسیاری از کودکان قادر به تولید برخی از همخوان‌ها نبودند و برخی دیگر را اشتباه تلفظ می‌کردند. اما پس از انجام کاشت حلزون به میزان تولید صحیح همخوان‌ها در گروه‌های آزمودنی به‌طور معناداری افزوده شد. روح‌پرور، بی‌جن‌خان و حسن‌زاده (۱۳۸۸) در پژوهشی زمان شروع واک را در تولید ۱۰ کودک دختر ناشنوای پیش‌زبانی که حدود ۴/۵ سال از کاشت حلزون شنوایی‌شان می‌گذشت، بررسی و نتایج را با تولید ۱۰ کودک دختر شنوا مقایسه کردند. نتایج نشان داد که در هر دو گروه از کودکان زمان شروع واک برای ارزشهای مختلف مقوله واکداری معنادار بود اما زمان شروع واک برای محل‌های تولید مختلف و تعامل مقوله‌های واکداری و محل تولید معنادار نبود. به‌علاوه، وضعیت شنوایی بر زمان شروع واک تأثیر معناداری داشت.

روح پرور و دیگران (۱۳۸۹) زمان شروع واک را در تولید ۲۰ کودک ناشنوای پیش‌زبانی، ۴/۵ سال پس از کاشت حلزون شنوایی اندازه گرفته و نتایج را با تولید ۲۰ کودک با سن مشابه و با شنوایی هنجار مقایسه کردند. مشخص شد که در هر دو گروه از کودکان، واکداری بر زمان شروع واک تأثیر معنادار داشت. زمان شروع واک در انفجاری‌های بیواک بین کودکان کاشت حلزون و شنوا تفاوت معنادار ایجاد نمی‌کرد، اما در انفجاری‌های واکدار تفاوت معنادار بود. در ارتباط با تأثیر جنسیت مشخص شد که در انفجاری‌های بیواک هر دو گروه از کودکان، زمان شروع واک در دخترها به طور معناداری بیشتر از پسرها بود؛ درحالی که در انفجاری‌های واکدار تفاوت معنادار نبود. در مطالعه حاضر مقدار میانگین متغیر زمان شروع واک به عنوان یک سرنخ صوت‌شناختی قابل اعتماد برای تمایز همخوان‌های واکدار و بیواک از یکدیگر در ۴۸ کودک ناشنوای کاشت حلزون شنوایی شده و ۶۰ کودک شنوا اندازه‌گیری شد تا مشخص شود که چه تفاوتی بین زمان شروع واک کودکان ناشنوای کاشت حلزون شنوایی شده و شنوا با توجه به متغیرهای محل تولید و واکداری همخوان‌های انفجاری وجود دارد.

### ۳. شیوه تحقیق

جامعه آماری مطالعه حاضر، دو گروه از کودکان دارای آسیب شنوایی و شنوا بودند:

۱- ۲۵ کودک دختر و ۲۳ کودک پسر کاشت حلزون شنوایی شده در مرکز کاشت حلزون ایران که بین ۴۷-۷۶ ماه (میانگین پنج سال و یک ماه با انحراف معیار ۸/۶ ماه) سن شنوایی داشتند. از آنجا که سن چهار تا پنج سالگی در کودکان شنوا زمانی است که تولید آوا در آنها کامل می‌شود، در پژوهش حاضر کودکانی انتخاب شدند که حدود پنج سال از سن شنوایی‌شان می‌گذشت. سن شنوایی کودکان از کسر سن زمان عمل کاشت حلزون از سن واقعی‌شان به دست آمد. همگی کودکان ناشنوای پیش‌زبانی بودند و ناشنوایی از نوع شدید تا عمیق داشتند. منظور از ناشنوایی پیش‌زبانی وضعیتی است که در آن، کودک در بدو تولد ناشنواست و یا قبل از دو سالگی، شنوایی خود را از دست داده است. پروتز به‌کار رفته در تمام کودکان از نوع نوکلئوس ۲۴ کاناله بود. این کودکان هیچ معلولیت جانبی دیگری مانند عقب‌ماندگی ذهنی، مشکل بینایی، معلولیت حرکتی و یا بیماری خاص نداشتند. تمامی الکترودهای دستگاه کاشت حلزون همه کودکان روشن بود و کودکان به صورت تمام وقت از دستگاه استفاده می‌کردند. والدین کودکان همگی شنوا و سالم بودند. میانگین سنی این کودکان دو سال و ۸ ماه بود و در دامنه ۴۹-۱۳ ماه قرار داشت. این کودکان از ۴۵ روز پس از عمل و به دنبال نصب دستگاه پردازشگر گفتار و تنظیم آن به مدت ۱۰۰ جلسه برنامه توان‌بخشی شنیداری- کلامی در مرکز کاشت حلزون ایران دریافت کرده بودند.

۲- ۳۰ کودک دختر و ۳۰ کودک پسر شنوا با میانگین سن پنج سال. ضبط داده‌های آوایی کودکان شنوا که دارای شرایط ورود بودند در سه مهد کودک در ناحیه مرکزی شهر تهران انجام شد. شرایط ضبط داده‌های این گروه کاملاً با گروه قبل یکسان بود. به دلیل این‌که در گروه قبل کودکانی انتخاب شده بودند که حدود پنج سال از سنی که در معرض زبان قرار داشتند می‌گذشت، در این گروه کودکانی انتخاب شدند که پنج سال (۷۳-۴۹) با انحراف معیار

۶/۵) سن داشتند تا سن شنوایی کودکان دو گروه یکسان باشد. سن شنوایی کودکان شنوا همان سن واقعی‌شان بود. کودکان این گروه هم فاقد هرگونه معلولیت بود.

برای جمع‌آوری اطلاعات و داده‌های مورد نیاز سیاهه‌ای از کلمات شامل (پر = [par]، بر = [bar]، تر = [tar]، در = [dar]، کر = [car]، کار = [kar]، گر = [gar]، گاو = [gav]، قلب = [Galb]) انتخاب شد و در یک اتاق ساکت از کودکان خواسته شد آنها را تکرار کنند. ویژگی کلمات انتخاب شده این بود که در آنها همخوان‌های انفجاری دهانی زبان فارسی در جایگاه آغازین کلمات تک هجایی (CVC) و قبل از واژه‌های افتاده قرار گرفته و همخوان پایانی از نوع لرزشی و یا ناسوده بود. با استفاده از میکروفن EKG و نرم‌افزار soundforge ضبط داده‌ها صورت گرفت. پس از آن، با استفاده از نرم‌افزار پرت ویرایش ۶، ۰، ۰، ۵ متغیرهای آوایی استخراج شدند. برای انجام تحلیل صوت‌شناختی و اندازه‌گیری مقادیر مثبت و منفی زمان شروع واک، از شیوه اندازه‌گیری کیتینگ (۱۹۸۰) استفاده شد. مقادیر آوایی هر متغیر به طور عمده از شکل موج آن آوا استخراج و در مواردی از طیف‌نگاشت نیز کمک گرفته شد.

روش آماری به کار رفته برای تجزیه و تحلیل داده‌ها استفاده از آزمون اندازه‌گیری‌های مکرر در حالت درون‌گروهی و برون‌گروهی بود. از آنجا که در پژوهش حاضر از هر کودک خواسته شد تمام کلمات حاوی همخوان‌های انفجاری را تکرار کند، برای انجام تحلیل‌های آماری مرتبط از آزمون اندازه‌گیری‌های مکرر در حالت درون‌گروهی استفاده شد. در مواردی که دو عامل وضعیت شنوایی و جنسیت نیز لحاظ شدند، از حالت‌های برون‌گروهی استفاده شد. p مورد نظر برای سطح معناداری آزمون ۰/۰۵ در نظر گرفته شد. برای انجام آزمون بنفرونی p نیاز به تصحیح داشت. این تصحیح به تعداد مقایسه‌هایی که در آزمون تعقیبی انجام می‌شود وابسته بود. پس از انجام محاسبات، p تصحیح شده در مورد انفجاری‌های واکدار ۰/۰۰۵ و در مورد محل تولید ۰/۰۰۸۳ محاسبه گردید. در نتیجه سطح معناداری در آزمون بنفرونی مقادیر کمتر از ۰/۰۰۵ و ۰/۰۰۸۳ در نظر گرفته شد.

#### ۴. توصیف، تحلیل و بحث

در پژوهش حاضر، در مقایسه با کودکان شنوا، در تولید کودکان کاشت حلزون موارد کمتری از پیش‌واکداری در همخوان‌های انفجاری واکدار وجود داشت. به عبارت دیگر، زمان شروع واک در کودکان کاشت حلزون بیشتر حاوی پست‌آفت واک بود تا پیش‌آفت واک (جدول ۱). به‌علاوه، هرچه به انفجاری‌های واقع در انتهای حفره دهان (به جز ملاز) نزدیک می‌شویم، پیش‌واکداری کمتری در تولید کودکان کاشت حلزون مشاهده می‌شود. به‌طور کلی، وجود پیش‌واکداری در انفجاری‌هایی که با اندام‌های گویایی انتهای حفره دهان تولید می‌شوند مشکل است، چرا که به منظور ارتعاش تارآواها فشار محفظه زیر حنجره بایستی بیشتر از فشار محفظه بالای حنجره باشد. هرچه فاصله محل گرفتگی همخوان انفجاری تا حنجره کمتر باشد، ایجاد اختلاف فشار و در نتیجه ارتعاش تارآواها مشکل‌تر است.

جدول ۱: شاخص‌های مرکزی و پراکندگی زمان شروع واک (میلی ثانیه) برای انفجاری‌های دهانی آغاز کلمه در کودکان کاشت حلزون و شنوا

شاخص آماری		وضعیت شنوایی								
		G	g	k	ʃ	c	d	t	b	p
میانگین	کاشت	۱۳/۷۱	۱۶/۶۱	۷۰/۶۱	۱۷/۱	۷۹/۸۶	۸/۲۵	۶۵/۴۲	۴/۷۶	۶۲/۵۵
	شنوا	۱۵/۴	۴/۳۹	۶۵/۴۵	۸/۳۹	۷۶/۹۲	-۱/۵	۶۸/۱۷	-۸/۸	۵۷/۳۲
کمینه	کاشت	-۲۵	-۱۰	۲۷	-۷	۳۲	-۱۰	۱۲	-۴۹	۵
	شنوا	-۶	-۸۳	۲۷	-۹۲	۳۸	-۶۴	۱۲	-۹۶	۱۶
بیشینه	کاشت	۴۱	۴۸	۱۳۷	۴۹	۱۴۹	۳۰	۱۳۰	۲۹	۱۳۷
	شنوا	۴۷	۵۶	۱۱۳	۶۵	۱۴۰	۲۴	۱۳۶	۲۰	۱۱۱

بنا به تحقیق ایلرز و همکاران (۱۹۸۱) ایجاد تمایز پس‌آفت واک‌ی راحت‌تر از پیش‌واکداری است. بر پایه تحقیقات زبان‌گذر در مورد یادگیری کودکان، ایجاد تمایز در مقادیر اندک زمان شروع واک در حالت پیش‌آفت واک‌ی برای کودکان مشکل است. به طور کلی ایجاد تمایز واکداری در کودکان بدون داشتن تجربه زبانی هم صورت می‌گیرد، درحالی که توانایی تشخیص مرز پیش‌واکداری در کودکان منوط به داشتن تجربه زبانی است (ایلرز و همکاران، ۱۹۸۱). یک دلیل این‌که ایجاد تمایز پیش‌آفت واک‌ی در کودکان مشکل‌تر از پس‌آفت واک‌ی است، ریشه در سرنخ‌های صوت‌شناختی دارد که در دو حالت پیش‌آفت و پس‌آفت واک‌ی وجود دارد. در کودکان مورد مطالعه توسط ایلرز و همکاران (۱۹۸۱) در مقایسه با سازه‌های دوم و سوم، تنها در مقدار آغاز سازه اول (F1) تمایز زمان شروع واک پیش‌آفتی در محرک‌های ساخته شده مشاهده شد اما در زمان شروع واک ساخته شده با پس‌آفت واک‌ی (/b/) با زمان شروع واک ۲۰ میلی‌ثانیه و /p<sup>h</sup>/ با زمان شروع واک ۴۰ میلی‌ثانیه) در چند مورد تفاوت وجود داشت: ۱- آغاز سازه اول در مقایسه با دو سازه دوم و سوم، ۲- وجود منبع منظم در تضاد با منبع نامنظم، ۳- دوره و مقدار گذر سازه اول، و ۴- طول دوره دمش. بنابراین، در مقایسه با پیش‌آفت واک‌ی، در پس‌آفت واک‌ی چندین سرنخ صوت شناختی در اختیار کودکان بود؛ در نتیجه ایجاد تمایز راحت‌تر بود.

جدول ۲: آزمون بررسی اثر توأم واکدار بودن و وضعیت شنوایی از یکسو و اثر توأم بیواک بودن و وضعیت شنوایی از سوی دیگر بر میانگین زمان شروع واک (میلی ثانیه) انفجاری‌های واکدار و بیواک

منبع تغییرات	مجموع مجذورات	درجه آزادی	میانگین مجذورات	مقدار F	سطح معناداری
اثر واکدار بودن * وضعیت شنوایی	۲۷۳۲/۶۲	۴	۶۸۳/۱۵	۲/۸	۰/۰۲۶
اثر بیواک بودن * وضعیت شنوایی	۱۴۰۳/۱۶	۳	۴۶۷/۷۲	۱	۰/۳۹

در مطالعه حاضر با توجه به سطح معناداری به دست آمده برای اثرات واکداری همخوان‌های انفجاری و وضعیت شنوایی کودکان در مقایسه میانگین زمان شروع واک (میلی‌ثانیه) بین انفجاری‌های واکدار ( $p=0/026$ ) از یک‌سو و بین انفجاری‌های بیواک ( $p=0/39$ ) از سوی دیگر مشخص شد که بین زمان شروع واک همخوان‌های انفجاری واکدار در تولید کودکان کاشت حلزون و شنوا تفاوت معنادار وجود داشت (جدول ۲)؛ اما بین زمان شروع واک همخوان‌های انفجاری بیواک دو گروه تفاوت معنادار وجود نداشت. تفاوت کودکان کاشت حلزون و شنوا به این صورت قابل توجیه است: ۱- کودکان کاشت حلزون در مقایسه با کودکان شنوا زبان را دیرتر فراگرفته‌اند و تجربه زبانی کمتری دارند. چرا که ثابت شده یادگیری هرچه زودتر زبان در تشخیص مرزهای واجی و سرنخ‌های صوت‌شناختی اهمیت دارد (هگارد و همکاران، ۱۹۸۱). ۲- بیشتر کودکان ناشنوایی که تحت عمل کاشت حلزون قرار می‌گیرند، به دلیل فقدان درون‌داد حسی<sup>۱</sup> که در دوره حساس و حیاتی کسب مهارت‌های ارتباطی داشته‌اند، در کسب مهارت‌های زبانی و گفتاری‌شان تأخیر دارند. کودکانی که در سنین پایین حلزون شنوایی دریافت می‌کنند، اغلب زبان را همانند کودکان شنوا کسب می‌کنند (شور و همکاران، ۲۰۰۸؛ اسویرسکی و همکاران، ۲۰۰۴؛ کرک و همکاران، ۲۰۰۲). ۳- کودکان کاشت حلزون بر اساس اصل جبران<sup>۲</sup> عمل می‌کنند، به این ترتیب که ناتوانی‌شان در تولید انفجاری‌های حاوی پیش‌واکداری را با تولید بیشتر پس‌اُفت واک‌ی جبران می‌کنند. در نتیجه در مجموع، میانگین زمان شروع واک در کودکان کاشت حلزون بیشتر از کودکان شنوا بود. ۴- چنان‌که پیشتر گفته شد در تولید پس‌اُفت واک‌ی سرنخ‌های صوت‌شناختی بیشتری وجود دارد، در نتیجه تولید آن راحت‌تر است.

در مقایسه میانگین زمان شروع واک کودکان کاشت حلزون و شنوا با توجه به محل تولید همخوان‌های انفجاری مشاهده شد که در تمام محل‌های تولید به‌جز ملاز، میانگین زمان شروع واک کودکان کاشت حلزون بیشتر از کودکان شنوا بود. علاوه بر این، در هر دو گروه الگوی یکسانی مشاهده شد، به این صورت که به ترتیب محل‌های تولید ملازی، لبی، دندانی، پیشکامی و پیشکامی کمترین تا بیشترین مقدار زمان شروع واک را داشتند (جدول ۳). به این ترتیب در تمام موارد، بیشترین مقدار زمان شروع واک به محل تولید پیشکامی اختصاص داشت که دلیل آن هم سطح مقطع بیشتر انفجاری پیشکامی در زبان فارسی است (بی‌جن‌خان و نوربخش، ۲۰۰۹).

<sup>1</sup> - compensatory principle

<sup>2</sup> - sensory input

جدول ۳: شاخص‌های مرکزی و پراکندگی زمان شروع واک (میلی‌ثانیه) برای انفجاری‌های دهانی آغاز کلمه در کودکان کاشت به تفکیک وضعیت شنوایی و محل‌های تولید

شاخص آماری	وضعیت شنوایی	لیبی‌های	دندانی‌های	پیشکامی‌های	پسکامی‌های	ملازی
میانگین	کاشت	۳۴/۵۶	۳۶/۵۵	۴۷/۹۴	۴۶/۸۲	۱۳/۷۱
	شنوا	۲۴/۷۲	۳۴/۰۸	۴۳/۰۳	۳۶/۵	۱۵/۴
کمینه	کاشت	-۳	۴/۵	۱	۱۷/۵	-۲۵
	شنوا	-۱۵/۵	-۲۱	-۲۲	-۲۰	-۶
بیشینه	کاشت	۸۰	۹۰	۱۰۳	۱۱۶	۴۱
	شنوا	۶۳	۸۷	۱۲۶	۸۵	۴۷

به تفکیک جنسیت نیز مشخص شد که در گروه کودکان کاشت حلزون، در محل‌های تولید، ابتدای اندام گویایی یعنی لب و دندان، و انتهای اندام گویایی یعنی ملاز میانگین زمان شروع واک دختران بیشتر از پسران بود (جدول ۴). در گروه کودکان شنوا نیز در تمام محل‌های تولید، میانگین زمان شروع واک دختران بیشتر از پسران بود.

جدول ۴: میانگین زمان شروع واک (میلی‌ثانیه) برای انفجاری‌های دهانی آغاز کلمه در کودکان کاشت حلزون و شنوای به تفکیک جنسیت و محل‌های تولید

وضعیت شنوایی	جنسیت	لیبی‌های	دندانی‌های	پیشکامی‌های	پسکامی‌های	ملازی
کاشت	دختر	۴۰/۶۸	۴۲/۵۴	۴۷/۱۶	۴۶/۶۸	۱۵/۵
	پسر	۲۷/۶۱	۲۹/۷۴	۴۸/۸	۴۷	۱۱/۸۲
شنوا	دختر	۳۰/۰۳	۳۹/۰۵	۴۷/۱۵	۴۱/۵۸	۱۴/۴۸
	پسر	۱۹/۴۱	۲۹/۱۱	۳۸/۹۱	۳۱/۴	۱۶/۳۶

این وضعیت با مطالعات سوارتز، ۱۹۹۲؛ وایتساید و ایروینگ، ۱۹۹۷؛ کووینینگ، ۲۰۰۰؛ راب و همکاران، ۲۰۰۵؛ وادنرکر و همکاران، ۲۰۰۶ هماهنگ است که بیان کرده‌اند میانگین زمان شروع واک در افراد مؤنث بیشتر از افراد مذکر است. تره و بارلو (۲۰۰۹) مطرح کرده‌اند که تفاوت‌های مربوط به زمان شروع واک در زنان و مردان به طور کلی به تفاوت‌های آناتومیکی زنان و مردان مرتبط است. تفاوت اندازه تارآواها در زنان و مردان باعث می‌شود که در زنان حرکات تولیدی با دقت بیشتری درک شود (سیمپسون، ۲۰۰۱). ادراک واضح‌تر انفجاری‌ها توسط زنان منجر به این می‌شود که در زنان، زمان شروع واک انفجاری‌های بیواک طولانی‌تر باشد و یا این‌که تفاوت بین انفجاری‌های واکدار و بیواک زیاد باشد (وایتساید و ایروینگ، ۱۹۹۷). علاوه بر این، به دلیل حجم اندام گویایی کوچک‌تر در جنس مؤنث، به زمان بیشتری نیاز است تا اختلاف فشار فوق‌حجره‌ای به دست آید (موریس و همکاران، ۲۰۰۸). از آنجا

که طول دستگاه گفتار زنان کوچکتر از مردان است، به ازای هر محل تولید، فاصله بست ایجاد شده تا تارآواها کوتاه‌تر است. با کاهش این فاصله، نسبت حجم بالای حنجره به زیر حنجره کاهش می‌یابد؛ در نتیجه، مدت زمان لازم برای این‌که دقت تولیدی به منظور ایجاد اختلاف فشار بین بالا و زیر حنجره برای ارتعاش تارآواها حاصل شود افزایش می‌یابد (سیمپسون، ۲۰۰۱). در نتیجه برای زنان، تولید پیش‌واکداری مشکل‌تر اما تولید انفجاری‌های بیواک راحت‌تر است. بنابراین، به طور کلی انتظار می‌رود میانگین زمان شروع واک در افراد مؤنث بیشتر از افراد مذکر باشد.

یافته‌های کلی در مورد ارتباط محل تولید و مقدار زمان شروع واک نشان داده است که در هر دو گروه از انفجاری‌های واکدار و بیواک در طول اندام گویایی، از ابتدای دهان به سمت انتها، بر مقدار زمان شروع واک افزوده می‌شود (پیترسون و لهیسته، ۱۹۶۰؛ لیسکر و آبرامسون، ۱۹۶۴؛ کلت، ۱۹۷۵؛ چو و لدفوگد، ۱۹۹۹؛ یسن و رینگن، ۲۰۰۲؛ موریس و همکاران، ۲۰۰۸). البته باید در نظر داشت که برای هر محل تولید تفاوت‌های زبان ویژه‌ای وجود دارد (چو و لدفوگد، ۱۹۹۹). در پژوهش حاضر، در انفجاری‌های واکدار کودکان شنوا هم در دختران و هم در پسران کمترین مقدار میانگین زمان شروع واک به محل تولید ابتدای اندام گویایی یعنی لب‌ها و بیشترین مقدار آن به محل تولید انتهای اندام گویایی یعنی ملاز اختصاص داشت. اما در انفجاری‌های واکدار کودکان کاشت حلزون، بیشترین مقدار زمان شروع واک در دختران به محل تولید پیشکامی و در پسران به محل تولید پسکامی متعلق بود. به این ترتیب مشخص می‌شود که بیشترین مقدار زمان شروع واک به دو منطقه واقع در کام که بیشترین سطح مقطع را داشتند، اختصاص داشت. در ارتباط با همخوان‌های انفجاری بیواک در هر دو گروه از کودکان کاشت حلزون و شنوا، کمترین مقدار میانگین زمان شروع واک به محل تولید لبی مربوط بود، اما بیشترین مقدار آن به محل تولید پیشکامی اختصاص داشت. در ارتباط با تأثیر محل تولید بر متغیر زمان شروع واک در تولید همخوان‌های انفجاری زبان فارسی توسط بزرگسالان، بی‌جن‌خان و نوربخش (۲۰۰۹) بیان کرده‌اند که هرچند در مقدار زمان شروع واک در اکثر محل‌های تولید تفاوت معنادار مشاهده می‌شود، در زبان فارسی متغیر زمان شروع واک نمی‌تواند عامل تمایز بین تمامی محل‌های تولید قلمداد شود.

جدول ۵: آزمون بررسی اثر محل تولید، جنسیت و وضعیت شنوایی بر میانگین زمان شروع واک (میلی‌ثانیه) انفجاری‌ها

منبع تغییرات	مجموع مجذورات	درجه آزادی	میانگین مجذورات	مقدار F	سطح معناداری
اثر محل تولید در کودکان کاشت	۲۵۰۶۹/۴	۴	۶۲۶۷/۳۶	۲۶/۷۲	۰/۰۰۰
اثر محل تولید در کودکان شنوا	۲۵۲۰۹/۱۲	۱	۶۳۰۲/۲۸	۲۹/۱۱	۰/۰۰۰
اثر محل تولید * جنسیت در کودکان کاشت	۱۰۷۸/۲۹	۴	۲۶۹/۵۷	۱/۱۴	۰/۳۳۷
اثر محل تولید * جنسیت در کودکان شنوا	۱۹۵۳/۱۷	۴	۴۸۸/۲۹	۱/۲۵	۰/۰۶۴
اثر محل تولید * وضعیت شنوایی	۲۴۳۱/۵۶	۴	۶۰۷/۸۹	۲/۶۸	۰/۰۳۱



در پژوهش حاضر (جدول ۵)، مشاهده شد که در هر دو گروه از کودکان کاشت حلزون ( $p=0/000$ ) و شنوا ( $p=0/000$ )، اثر محل تولید بر میانگین زمان شروع واک معنادار بود، به این معنا که در تمام موارد ذکر شده، با توجه به مقدار زمان شروع واک می‌توان بین حداقل یکی از دو محل تولید مورد بررسی، تمایز قائل شد. در مقایسه بین دختران و پسران کاشت حلزون و سنجش اثر جنسیت، محل تولید و اثر توأم این دو بر زمان شروع واک، مشاهده شد که تفاوت معناداری بین زمان شروع واک دختران و پسران کاشت حلزون بر پایه محل تولید انفجاری‌ها وجود نداشت ( $p=0/337$ ) و تغییرات در محل‌های تولید به ازای جنسیت وجود نداشت. در کودکان شنوا نیز اثر توأم محل تولید و جنسیت بر زمان شروع واک در تولید دختران و پسران شنوا دارای الگوی یکسانی بود و تفاوت معنادار وجود نداشت ( $p=0/064$ ). نتایج پژوهش‌های وادزکر و همکاران (۲۰۰۶) و وایتساید و همکاران (۲۰۰۴) نشان‌دهنده نقش تأثیرگذار هورمون‌های تخمدان در تعیین و تنظیم مشخصه‌های زمانی گفتار در هجاها و کلمات است. تولید هورمون‌های جنسی از هفتمین هفته بعد از شکل‌گیری جنین در رحم مادر شروع می‌شود تا جنس کودک (دختر یا پسر بودن) مشخص شود. چند هفته بعد از تولد نوزاد، تولید هورمون‌های جنسی به صفر نزدیک می‌شود؛ ولی در دوره بلوغ دوباره تولید خود را از سر می‌گیرند و باعث تغییرات فیزیکی در سنین بلوغ می‌شود (گایتون و هال، ۲۰۰۶). از آنجا که سن کودکان در مطالعه حاضر پنج سال بود، هورمون‌های جنسی در این افراد ترشح نمی‌شود و این وضعیت مشابه زمانی است که سطح هورمون‌های استروژن و پروژسترون در زنان پایین بود و در نتیجه بین زمان شروع واک دختران و پسران تفاوت معناداری مشاهده نشد.

در مقایسه بین کودکان کاشت حلزون و شنوا، در تمام محل‌های تولید به جز محل تولید ملازی، میانگین زمان شروع واک کودکان کاشت بیشتر از کودکان شنوا بود. به علاوه، الگوی رفتاری زمان شروع واک در محل‌های تولید کودکان کاشت حلزون و شنوا یکسان نبود، به این معنا که وضعیت شنوایی کودکان بر محل تولید همخوان‌های انفجاری تأثیر معنادار داشت ( $p=0/031$ ). تجربه و یادگیری زبان در سنین پایین‌تر در تشخیص مرزهای واجی و سرنخ‌های صوت‌شناختی و تولید و درک گفتار حائز اهمیت است (هگارد و همکاران، ۱۹۸۱)، اما کودکان کاشت حلزون دو سال ابتدایی زندگی که دوران طلایی زبان‌آموزی است را از دست داده‌اند، و از تجربه زبانی کمتری برخوردارند.

## ۵. نتیجه

در پژوهش حاضر مشاهده شد که در هر دو گروه از انفجاری‌های واکدار و بیواک، میانگین زمان شروع واک کودکان کاشت حلزون بیشتر از کودکان شنوا بود. همچنین، در انفجاری‌های واکدار، موارد کمتری از پیش‌واکداری در کودکان کاشت حلزون نسبت به کودکان شنوا وجود داشت. دلیل این وضعیت می‌تواند این موارد باشد: تسلط کمتر کودکان کاشت حلزون بر ارتعاش تارآواها در تولید انفجاری‌های واکدار؛ افزایش آگاهی واج‌شناختی در کودکان کاشت حلزون و اعمال اغراق‌آمیز آن؛ اغلب کودکان کاشت حلزون به دلیل فقدان درون‌داد حسی در دوره حساس و حیاتی کسب مهارت‌های ارتباطی در کسب زبان و گفتار تأخیر دارند؛ ایجاد تمایز واکداری در مقادیر اندک زمان

شروع واک در حالت پیش‌آفت واک‌ی به دلیل وجود سرنخ‌های صوت‌شناختی کمتر برای کودکان مشکل‌تر از پس‌آفت واک‌ی است. دیگر این‌که، در بیشتر همخوان‌های انفجاری و محل‌های تولید به‌جز محل تولید ملازی میانگین زمان شروع واک در دختران بیشتر از پسران بود. دلیل آن تفاوت اندازه تارآواها در افراد مذکر و مؤنث و در نتیجه ایجاد اختلاف فشار بین بالا و زیر حنجره است. در هر دو گروه از کودکان کاشت حلزون و شنوا و در هر دو گروه از انفجاری‌های واکدار و بیواک، کمترین مقدار زمان شروع واک به محل تولید لبی و بیشترین آن به محل تولید کام اختصاص داشت. تنها در انفجاری‌های واکدار کودکان شنوا، بیشترین مقدار زمان شروع واک متعلق به محل تولید ملاز بود. این یافته‌ها همسو با تحقیقات پیشین است که نشان داده‌اند در هر دو گروه از همخوان‌های انفجاری واکدار و بیواک در طول اندام گویایی، از ابتدا به سمت انتهای دهان، بر مقدار زمان شروع واک افزوده می‌شود. در مواردی که بیشترین مقدار زمان شروع واک متعلق به محل تولید کام بود، با توجه به این مطلب که انفجاری‌های کامی بیشترین سطح مقطع را دارند وضعیت قابل توجیه است. نهایتاً این‌که، در انفجاری‌های واکدار و در محل‌های تولید مختلف، بین زمان شروع واک کودکان کاشت حلزون و شنوا تفاوت معنادار وجود داشت؛ و این نشان‌دهنده این است که یادگیری هرچه سریع‌تر زبان در تشخیص مرزهای واجی و سرنخ‌های صوت‌شناختی اهمیت دارد.

#### کتابنامه

روح پرور، رحیمه؛ بی‌جن‌خان، محمود و حسن‌زاده، سعید. (۱۳۸۸). مقایسه صوت‌شناختی همخوان‌های انفجاری در تولید گفتار کودکان کاشت حلزون و کودکان شنوا. پژوهش در حیطه کودکان استثنایی. سال نهم، ۴، ۲۹۷-۳۰۸.

روح پرور، رحیمه؛ بی‌جن‌خان، محمود؛ حسن‌زاده، سعید و جلالی، شهره. (۱۳۸۹). تجزیه و تحلیل آکوستیکی زمان شروع واک در کودکان کاشت حلزون شده و کودکان شنوا. شنوایی شناسی. دوره ۱۹، ۱، ۳۹-۴۹.

قشقایی، شیرین. (۱۳۸۶). بررسی رشد تولید آوا در کودکان ناشنوای کاشت حلزون شنوایی شده. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی. دانشگاه تهران.

- Allen, J. S., Miller, J. L., & DeSteno, D. (2003). Individual talker differences in voice-onset-time. *Journal of Acoustical Society of America* 113, 544-52.
- Bijankhan, M., & Nourbakhsh, M. (2009). Voice-onset-time (VOT) in Persian initial and intervocalic Stop Production. *Journal of the International Phonetic Association* 39, 335-364.
- Chin, S. B. (2002). Aspects of stop consonant production by pediatric users of cochlear implants. *Language, Speech, and Hearing Services in Schools* 33, 38-51.
- Cho, T., & Ladefoged, P. (1999). Variation and universal in VOT: evidence from 18 languages. *Journal of Phonetics* 27, 207-227.
- Eilers, R. E., Morse, P. A., Gavin, W. J., & Oller, D. K. (1981). Discrimination of voice-onset-time in infancy. *Journal of Acoustical Society of America* 70, 955-65.
- Guyton, A. C., & Hall, J. E. (2006). *Textbook of Medical Physiology*. Philadelphia, Pennsylvania: Elsevier Saunders.
- Haggard, M., Summerfield, Q., & Roberts, M. (1981). Psychoacoustical and cultural determinants of phoneme boundaries: evidence from trading F0 cues in the voiced-voiceless distinction. *Journal of Phonetics* 9, 49-62.

- James, D., Rajput, K., Brown, T., Sirimanna, T., Brinton, J., & Goswami, U. (2005). Phonological awareness in deaf Children who use cochlear implants. *Journal of Speech, Language and Hearing Research* 48, 1511-1528.
- Jessen, M., & Ringen, C. (2002). Laryngeal features in German. *Journal of Phonology* 19, 189-218.
- Keating, P. A. (1980). A phonetic study of voicing contrast in Polish. Ph.D. dissertation, Brown University.
- Kirk, K. I., Miyamoto, R. T., Lento, C. L., Ying, E., O'Neill, T., & Fears, B. (2002). Effects of age at Implantation in Young Children. *The Annals of Otolaryngology and Rhinology* 111, 69-73.
- Klatt, D. H. (1975). Voice Onset Time, Frication, and Aspiration in Word-Initial Consonant Clusters. *Journal of Speech and Hearing Research* 18, 686-706.
- Koenig, L. L. (2000). Laryngeal factors in voiceless consonant production in men, women, and 5-year-olds. *Journal of Speech and Hearing Research* 43, 1211-28.
- Koszyła-Hojna, B., Rogowski, M., Kasperuk, J., Rutkowski, R., & Ryćko, P. (2009). (article in Polish). Qualitative analysis of voice and speech in patients with cochlear implant-preliminary results. *Polski Mercuriusz Lekarski* 27, 305-10.
- Lane, H., & Perkell, J. (2005). Control of Voice – onset– time in the Absence of Hearing: A Review. *Journal of Speech, Language and Hearing Research* 48, 1334-43.
- Lane, H., Wozniak, J., & Perkell, J. (1994). Changes in voice-Onset Time in Speakers with Cochlear Implants. *Journal of Acoustical Society of America* 96, 56-64.
- Lisker, L., & Abramson, A. (1964). A cross-language study of voicing in initial stops: Acoustical measurements. *Journal of Word* 20, 384-422.
- Morris, R. J., McCrea, C. R., & Herring, K. D. (2008). Voice Onset Time differences between adult males and females: isolated syllables. *Journal of Phonetics* 36, 308-17.
- Peterson, G. E., & Lehiste, I. (1960). Duration of syllable nuclei in English, *Journal of Acoustical Society of America* 32, 693-703.
- Robb, M., Gilbert, H., & Lerman, J. (2005). Influence of gender and environmental setting on VOT. *Folia Phoniatria and Logopaedica*. 57, 125-33.
- Schorr, E. A., Roth, F. P., & Fox, N. A. (2008). A Comparison of the speech and language Skills of Children with cochlear Implants and children with normal hearing. *Journal of Communication Disorders Quarterly* 29, 195-210.
- Simpson, A. P. (2001). Dynamic consequences of differences in male and female vocal tract dimensions. *Journal of Acoustical Society of America* 109, 2153-2164.
- Svirsky, M. A., Teoh, S. W., & Neuburger, H. (2004). Development of language and speech perception in congenitally, profoundly deaf children as a function of age at cochlear implantation. *Journal of Audiology and Neuro-Otology* 9, 224-233.
- Swartz, B. (1992). Gender differences in voice onset time. *Journal of Perceptual and Motor Skills* 75, 983-992.
- Torre III, P., & Barlow, J. A. (2009). Age-related changes in acoustic characteristics of adult speech. *Journal of Communication Disorders* 42, 324-33.
- Van Alphen, P. M., & Smits, R. (2004). Acoustical and perceptual analysis of the voicing distinction in Dutch initial plosives: the Role of prevoicing. *Journal of Phonetics* 32, 455-91.
- Volaitis, L. E., & Miller, J. L. (1992). Phonetic prototypes: influence of place of articulation and speaking rate on the internal structure of voicing categories. *Journal of Acoustical Society of America* 92, 723-35.
- Wadnerker, M., Cowell, P., & Whiteside, S. (2006). Speech across the menstrual cycle: a replication and extension. *Neuroscience Letters* 408, 21-24.
- Whiteside, S. P., Hanson, A., & Cowell, P. (2004). Hormones and temporal components of speech sex differences and effects of menstrual cyclicality on speech. *Neuroscience Letters* 367, 44-47.
- Whiteside, S. P., Henry, L., & Dobbin, R. (2003). Sex differences in voice –onset– time: A Developmental study of phonetic context effects in British English. *Journal of Acoustical Society of America* 116, 1179-83.
- Whiteside, S. P., & Irving, C. J. (1997). Speakers' sex differences in voice –onset– time: some preliminary findings. *Perceptual and Motor Skills* 85, 459-63.

Whiteside, S. P., & Irving, C. J. (1998). Speakers' sex differences in voice onset time: a study of isolated word production. *Perceptual and Motor Skills* 86, 651-4.

## **Acoustic explanation of voice onset time of initial oral plosives in the speech production of cochlear implanted children and normal hearings**

**R. Roohparvar\***

Shahid Bahonar University of Kerman

**M. Bijankhan**

University of Tehran

**S. Hassanzadeh**

University of Tehran

**Sh. Jalaie**

Tehran University of Medical Sciences

**M. Ashrafganjooie**

Tehran University of Medical Sciences

### **Abstract**

The acoustic explanation of Voice Onset Time (VOT) in initial oral plosives produced by Cochlear Implanted (CI) children and Normal Hearings (NHs) showed that in both voiced and voiceless plosives, the mean amount of VOT was more in the production of CIs. The reasons of this condition are as follows: CIs have less control on the vibration of vocal cords, phonological awareness is increased in CIs and they apply it unnaturally, CIs don't have enough sensory input in the critical period of language acquisition, and in the production of prevoicing more acoustic cues are necessary. In most cases, labial place of articulation had the least amount of VOT; and palatal place had the most amount of VOT because of having the greatest contact area with the roof of mouth. Comparing with NHs, CIs uttered voiced plosive without prevoicing. Furthermore, the amount of VOT in girls was more than boys. Its reason is that vocal cords size is different in boys and girls, and this has effect on the pressure differences of under and above larynx. It has been proved that early acquisition of language is important in identifying phonological boundaries and acoustic cues. But CIs have lost the first two critical years of language acquisition and have less language experiment.

**Keywords:** voice onset time, cochlear implant, normal hearing, plosive consonant, voicing, place of articulation

## **Metaphorical conceptualizations based on STANDING and SITTING in the Qur'an language**

**S. Pourebrahim\***

Payame Noor University

**A. Golfam**

Tarbiat Modares University

**F. Agha Golzadeh**

Tarbiat Modares University

**A. Kord Zafaranlu Kambuzia**

Tarbiat Modares University

### **Abstract**

The objective of this paper is to study metaphorical conceptualizations which are based on two physical postures of STANDING and SITTING, represented in the Holy Quran Language. Following Conceptual Metaphor Theory (CMT), introduced by cognitive linguists, the researchers attempt to find out the abstract concepts which are represented through sitting/standing postures of the human body. In other words, for which abstract domain(s) of the Holy Quran, the source domains of Standing and Sitting have been used. Moreover, how CMT is useful in analyzing the meaning of these concepts. The study of linguistic metaphorical expressions shows that in the conceptualization of religious concepts like Prayer, Jihad, and other recommended affairs, SITTING/STANDING metaphors have been used coherently. Weakness in doing religious affairs like Jihad and AVOIDING the recommended religious duties has been conceptualized as SITTING. Performing recommended religious affairs, like Prayer, Jihad and Resistance in the way of God, is motivated through STANDING metaphor. The mappings are based on the experiential correlations between source and target domains, though the culture of the Holy Quran affects the type of target domains.

**Keywords:** Conceptual Metaphor Theory, Metaphorical Conceptualization, Linguistic Metaphors, Language of Qur'an

---

\*pourebrahimsh@pnu.ac.ir

## **Non- exhaustive control in Persian**

**R. Motavalian\***  
University of Isfahan

### **Abstract**

In this article, after presenting some criteria to distinguish Obligatory Control (OC) from Non-Obligatory Control (NOC), Non-Exhaustive Control (NEC) in Persian is investigated. It is shown that in contrast with most of Iranian linguists' opinions, some of Williams (1980) and Koster's (1984) criteria to determine OC are not observed in Persian, for instance it is not necessary to have Uniqueness of controller, c-command relation between controller and controlee and the lack of lexical subject in the complement of OC. However the lack of these criteria is justifiable. Moreover like OC, NEC in Persian allows sloppy and De-se reading and contrary to NOC, barring arbitrary and Long Distance Control (LDC). Then, NEC in Persian can be considered as the subtype of OC.

**Keywords:** non-exhaustive control, obligatory control, non-obligatory control, coercion

## Clause structure in Persian: a role and reference grammar analysis

**V. Rezaei\***

University of Isfahan

**M. Neisani**

University of Isfahan

### **Abstract**

This paper studies clause structure in Persian within the framework of Role and Reference Grammar (RRG). This theory deals with the interaction of syntax, semantics and pragmatics in grammatical systems and believes that understanding grammatical structure can only be possible through considering semantic and pragmatic functions of language. This theory uses a concept of the layered structure of the clause that is different from the other syntactic approaches in that it is based on two fundamental contrasts: the contrast between the predicate and its arguments, and the contrast between arguments and non-arguments. The functional elements or operators have separate projection in this theory. Information structure is also explored for the clauses. The interpretation of information structure in RRG, to a large extent, originates from Lambrecht (1994). There are two aspects for information structure which are related to one another. Eventually, the semantic to syntax and the syntax to semantic linking are shown in the linking part of this grammar. In fact the relationship between the three modules of syntax, semantics and pragmatics are formally indicated in this component of RRG. This paper explores the layered structure of simple sentences in Persian. It was demonstrated that the layered structure of the clause proposed in RRG works for Persian as well.

**Keywords:** Persian, Role and Reference Grammar, Syntactic Structure, logical Structure, Operator, Information Structure, linking



## **The formation and distinction of *dvandva* compounds from syntactic phrases in Persian**

**B. Jam \***

University of Shahrekord

### **Abstract**

In Persian the two words of a *dvandva* compound are joined by the morpheme "O" which means 'and'. This morpheme may be deleted due to high frequency or to resolve hiatus. This research is primarily an attempt to identify the factors that determine what sort of words occur first and what sort occur last in *dvandva* compounds. The findings of this paper indicate that different phonological, morphological, syntactic, semantic, and pragmatic factors are at work in this regard. This research, also, aims at providing an accurate guide for distinguishing *dvandva* compounds from syntactic phrases in Persian. This is necessary, since only after confirming that the structures in question are true compounds one can discuss how they are formed.

**Keywords:** *dvandva* compound, syntactic phrase, morphology

## **Agent Meaning in the Derived words of Persian**

**A. Rafiei\***

University of Isfahan

### **Abstract**

This article deals with the question of the origin of the meaning of agent in the Persian derived words. For this purpose, first, the three major approaches to this question are introduced and assessed. The analysis of data from Persian exhibits that in spite of the three approaches, the agent meaning cannot be considered to have been taken from the theta role of the external argument of the base. Having this point in mind, two other possible origins are then proposed for this concept in derivational words: the meaning of the affix independent of the argument structure of the base, and the morphological structure of the derivational words examined. Finally, presenting evidence of derivation and compounding in Persian, the meaning of the affix itself is introduced as the origin of the meaning of agent in this group of words.

**Keywords:** agent, derivation, affix, co-indexation principle, construction morphology

## **Agreement in Iranian ergative languages: the competition of affixes and clitics**

**Y. Karimi\***

University of Kurdistan

### **Abstract**

This paper presents a minimalist analysis of two agreement patterns of variation in Iranian ergative languages. On the one hand, there are languages in which the ergative subject is marked ergative/oblique morphologically and in which the ergative (past transitive) verb displays full agreement with the nominative object. On the other, languages are found where the transitive subject is doubled by an oblique clitic, but where the transitive verb fails to show agreement with the nominative object. Descriptively speaking, where there is a (doubling) clitic, there is no (agreement) affix (on the verb) and vice versa. To account for this complementarity, it will be argued that the verb-object agreement is a reflex of  $T^{\circ}$ (ense)-object agree, when no intervener impedes the agree relation between the two. However, it will be argued that when a clitic doubles a transitive subject, it constitutes a case of defective intervention and causes the  $T^{\circ}$ -object agree to break down. Thus analyzed, the competition of clitics and affixes in cross-referencing arguments in Iranian ergative languages amounts to the (un)availability of the agree relation within clausal domain, which is independently derivable from the tenets of the Minimalist Program.

**Keywords:** ergativity, agreement, agree, transitive, Minimalist Program, structural case, inherent case



## TABLE OF CONTENTS

<b>Agreement in Iranian ergative languages: the competition of affix and clitic</b> Y. Karimi	1-18
<b>Agent meaning in persian derived words</b> A.Rafiei	19-32
<b>The formation and distinction of <i>dvandva</i> compounds from syntactic phrases in Persian</b> B. Jam	33-50
<b>Clause structure in persian: a role and reference grammar analysis</b> V. Rezaei, M. Neisani	51-66
<b>Non-exhaustive control in persian</b> R. Motavalian	67-82
<b>Metaphorical conceptualizations based on STANDING and SITTING in the qur'an language</b> SH. Pourebrahim, A. Golfam, F. Aghagolzadeh, A. Kord Zafaranloo Kambuzia	83-92
<b>Acoustic explanation of voice onset time of initial oral plosives in the speech production of cochlear implanted children and normal hearings</b> R. Roohparvar, M. Bijankhan, S. Hassanzadeh, SH. Jalaie, M. Ashrafganjooie	93-106



# Researches in Linguistics

University of Isfahan

Editor-in-Chief: Mohammad Amouzadeh

Associate Professor, University of Isfahan

amouzadeh@fgn.ui.ac.ir

Co-editor: Adel Rafiei

Assistant Professor, University of Isfahan

a.rafiee@fgn.ui.ac.ir

Persian Proof Reader: Ali Jalali

English Proof Reader: Adel Rafiei

## Editorial Board

M. Amouzadeh	Associate Professor	University of Isfahan, Iran
M.R. Ebne Rasul	Assistant Professor	University of Isfahan, Iran
M.A. Ejeie	Full Professor	University of Isfahan, Iran
Z. Eslami Rasekh	Associate Professor	Texas University of Qatar, USA
J. House	Full Professor	University of Hamburg, Germany
N. Jahangiri	Full Professor	Ferdowsi University of Mashhad, Iran
G.H. Karimi-Doustan	Full Professor	University of Tehran, Iran
A. Khazaei Farid	Associate Professor	Ferdowsi University of Mashhad, Iran
K. Megerdooimian	Associate Professor	MITRE Human Language Technology
M. Rasekh-Mahand	Associate Professor	University of Bu-Ali-Sina, Iran
D. J. Saddy	Full Professor	University of Reading, UK
S. Sepanta	Full Professor	University of Isfahan, Iran
F. Sharifian	Full Professor	Monash University, Australia
M. Tavangar	Associate Professor	University of Isfahan, Iran
G. Tonfoni	Associate Professor	University of Bologna, Italy
M. Yuhannaei	Assistant Professor	University of Isfahan, Iran

## **Researches in Linguistics**

ISSN: 2008-6261

Address: Department of Language, the University of Isfahan, Isfahan, I.R. Iran.

Postal Code: 81746- 73441

Tel: (+98-311) 793 2115

Fax: (+98-311) 6687391

Email: Journal.linguistics@fgn.ui.ac.ir

Price: 60000 RIs

Available online at:

<http://uijs.ui.ac.ir/jrl>

<http://magiran.com>

<http://www.SID.ir>

<http://www.ISC.gov.ir>

<http://ulrichsweb.serialsolutions.com>

<http://journals.indexcopernicus.com/passport.php?id=9285>

<http://linguistlist.org/pubs/journals/get-journals.cfm?JournalID=20240>



In the Name of God

# **Researches in Linguistics**

*Rated as*

**A Scientific-Research Journal**

*by*

Ministry of Science, Research and Technology

Vol. IV, No. 2, (Ser. No. 7)

Autumn & Winter

2012-2013